جامع المسائل

محمد تقی البهجة


بسم الله الرحمن الرحیم

جامع المسائل (عربی) (حج)

نویسنده:

محمد تقی بهجت

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله محمدتقی بهجت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
جامع المسائل(للبهجه) – حج ----- ۱۸
مشخصات کتاب ----- ۱۸
کتاب حج ----- ۱۸
اشاره ----- ۱۸
فصل اول شرایط وجوب حج «۱» ----- ۱۸
اشاره ----- ۱۸
لزوم و عدم لزوم حرکت با کاروان اول ----- ۱۸
وجوب حج به سبب نذر و ... ----- ۲۰
در شرایط حج است ----- ۲۰
۱. بلوغ و کمال عقل ----- ۲۰
اشاره ----- ۲۰
اگر صبی ممیز یا ... پیش از وقوف به مشعر بالغ شد. ----- ۲۰
احرام شخص غیر مکلّف ----- ۲۲
صحت احرام ولی از طفل غیر ممیز و مجنون ----- ۲۲
مراد از ولیّ در مقام ----- ۲۳
هدی و نفقه حج طفل ----- ۲۳
۲. حریّت ----- ۲۳
۳. زاد و راحله ----- ۲۶
اشاره ----- ۲۶
فروش مؤونه و غیر آن برای صرف در حج ----- ۲۷
مقدار معتبر زاد و راحله ----- ۲۷
شخص قادر بر کسب در بین راه ----- ۲۸
لزوم و عدم لزوم استیفای دَین برای حج ----- ۲۸
حکم استطاعت شخص بدهکار ----- ۲۹
اقتراض برای حج و فرار از استطاعت ----- ۲۹
دوران بین حج و نکاح ----- ۳۱

حجّ بذلی ----- ۳۱

عدم اعتبار قبول در حجّ بذلی ----- ۳۱

بذل مکمل نفقه حج ----- ۳۱

عدم مانعیّت دَین برای تحقق حجّ بذلی ----- ۳۲

هبه مشروط و غیر مشروط به حج ----- ۳۲

بذلِ از منافع وقف و اباحه مال جهت حج ----- ۳۲

بذل یک حج به چند نفر ----- ۳۳

تفرقه بین استطاعت بذلی و مالی ----- ۳۳

استیجار برای خدمت به حجّاج ----- ۳۳

رجوع باذل از بذل ----- ۳۳

از بین رفتن مال مبذول ----- ۳۴

وفات باذل ----- ۳۴

عدم کفایت حج بدون استطاعت، از حجهالاسلام ----- ۳۴

۴. داشتن مؤونه عیال تا زمان رجوع ----- ۳۴

اشاره ----- ۳۴

عدم کفایت استنابه با تمکّن از حج ----- ۳۵

بذل ولد به والد و اخذ از مال صغیر ----- ۳۵

۵. امکان سیر ----- ۳۵

اشاره ----- ۳۵

نحوه استطاعت افرادی که نقص بدنی دارند و سفیه ----- ۳۶

عاجز از رکوب ----- ۳۶

حدوث مانع و فرض لزوم استنابه و گونه های عذر و یأس ----- ۳۶

حکم ترک استنابه ----- ۳۸

اگر در سال اول، استنابه ممکن نشود ----- ۳۸

رفع عذر از منوبٌ عنه ----- ۳۹

مشقّت و استنابه و تکلّف در حج ----- ۳۹

اعتبار امن از مخوّفات در استطاعت ----- ۴۰

منع و عدم منع ضررهای مالی از استطاعت ----- ۴۰

اتّحاد راه هوایی و دریایی با زمینی، در حکم ۴۰

چند مسأله ۴۱

فوت حاجی ۴۱

اهمال در حجّ و استقرار آن ۴۱

میزان استقرار حجّ در ذمّه ۴۲

حجّ شخص کافر ۴۲

ارتداد در حال حجّ یا بعد از آن ۴۳

حجّ مخالف ۴۴

اعتبار رجوع به کفایت در غیر حجّ بذلی ۴۴

لزوم به جا آوردن حج بعد از حصول استطاعت، به هر نحو که بتواند. ۴۵

تقدّم حجّ بر سایر دیون میّت ۴۶

کفایت حجّ میقاتی ۴۶

وصیّت به حج ۴۷

نحوه اخراج هزینه حج از ترکه برای حج میقاتی یا بلدی ۴۷

حکم حج نیابتی یا تطوّعی با وجود اشتغال ذمّه به حجّ واجب فوری ۴۸

توقّف و عدم توقّف حجّ زن به وجود مَحرم ۴۹

حکم حج تطوعی زن با منع زوج ۵۰

فصل دوم شروط حج واجب به نذر و شبه آن ۵۰

کمال عقل ۵۰

حریّت ۵۰

اذن زوج و والد در نذر ۵۰

احکام حجّ واجب به نذر ۵۱

اشاره ۵۱

نحوه اخراج حج نذری و حجّهالاسلام از ترکه ۵۲

تقارن منع و افساد حج ۵۳

فرض تداخل و عدم تداخل حجّ نذری و حجّهالاسلام ۵۳

نذر حجّ غیر موقّت ۵۴

نذر حجّ پیاده و تخلّف یا عجز از آن ۵۵

فصل سوم احکام نیابت و وصیت در حج ---- ۵۷
شرایط نیابت ---- ۵۷
اسلام نائب از شرائط نیابت ---- ۵۷
عدم صحت نیابت مجنون و طفل غیر ممیز ---- ۵۷
لزوم قصد نیابت و تعیین منوب عنه با فرض تعدد ---- ۵۷
عدم صحّت نیابت واجب الحج ---- ۵۷
حصول استطاعت در اثنای حج استیجاری ---- ۵۷
عدم صحّت حج تطوّعی بعد از استقرار حج ---- ۵۸
عدم لزوم اتّحاد شرایط نایب و منوبٌ عنه ---- ۵۸
فوت نایب و مسأله اجرت استحقاق ---- ۵۸
لزوم اتباع شرطِ واقعِ در اجاره ---- ۶۰
شرط راه معیّن در انجام حج ---- ۶۱
استیجار برای دو حج ---- ۶۱
مصدود یا محصور شدن اجیر ---- ۶۲
استنابه در طواف ---- ۶۲
نیّت طواف نیابتی و شخص محمول ---- ۶۳
نیابت و تبرّع در حج ---- ۶۳
کفاره احرام در حج نیابتی ---- ۶۳
حکم افساد حج نایب ---- ۶۳
فروض اطلاق و اشتراط زمان در استیجار حج ---- ۶۴
تعدّد استیجار در حج واجب و مستحب ---- ۶۴
استیجار یک نفر از دو نفر ---- ۶۵
استنابه چند نفر برای چند حج از طرف یک نفر ---- ۶۵
استحباب نیابت در حج ---- ۶۵
احکام وصیّت به حج ---- ۶۵
وصیّت به حج بدون تعیین اجرت ---- ۶۵
زمان دفع اجرت به اجیر ---- ۶۷
وصیّت به حج و قرینه بر تکرار و عدم آن ---- ۶۷

وصیّت به حج به مالی که وافی به حج نباشد ۶۸
لزوم صرف ودیعه میّت در حجّ اگر ذمّه اش مشغول به حج بوده ۶۸
اگر اجیر برای خودش حج به جا آورد ۶۹
وصیّت به حج و کفایت و عدم کفایت ثلث به آن ۶۹
فصل چهارم حجّ افراد ۷۱
کیفیّت حج افراد ۷۱
عمره مفرده و رابطه آن با حج افراد ۷۲
میزان وجوب حج قران و افراد ۷۲
عدول از حج افراد به عمره تمتّع ۷۲
فرق قران با افراد ۷۴
نحوه اشعار ۷۴
نحوه تقلید ۷۴
فروض جواز تقدیم طواف بر وقوفها ۷۴
عدول از حجّ افراد به عمره مفرده ۷۵
مفترقات تمتع از افراد و قران ۷۶
فروعی در تعیین وظیفه تمتّع یا افراد ۷۸
فرض جواز اختیار تمتّع برای اهل مکه ۷۸
فروع مختلف اقامت و توطّن در مکّه معظّمه ۷۸
چند مسأله ۸۱
هدی و اضحیّه ۸۱
عدم کفایت یک نیّت برای حجّ و عمره ۸۱
عدم جواز تداخل حجّ و عمره ۸۱
عدم جواز نیّت دو حجّ یا دو عمره ۸۱
فصل پنجم احکام صدّ و حَصر ۸۲
اشاره ۸۲
فرقهای مصدود و محصور ۸۲
احکام مصدود ۸۳
اشاره ۸۳

حکم مصدودیّت نسبت به مکانهای مختلف ۸۴
اگر حج از مصدود فوت شود ۸۵
عدم فرق بین صد عام و صد خاص ۸۶
مسأله صدّ و حبس به دین ۸۶
محرم شدن زوجه و مملوک بدون اذن ۸۶
لزوم تأخیر احلال در صورت امید به زوال صد و عذر ۸۶
میزان لزوم قضای حج و عدم آن ۸۷
انکشاف عدو بعد از تحلل به هدی ۸۷
حکم مصدودیّت بعد از افساد حج ۸۷
اشتراط احلال ۸۷
قتال با صاد ۸۷
حکم کشتن صید کفار ۸۹
اگر کفار معروف به غدر بودند ۸۹
دفع مال به صادّ برای رفع صد ۸۹
قضای خصوص مصدود عنه و نه بیش از آن ۸۹
احرام مملوک ۸۹
کفایت هدی سیاق برای سائق در قرآن ۹۰
هدی تحلل بذل ندارد ۹۰
صحّت حجِ ممنوع از منی ۹۰
مصدودیّت در عمره تمتّع و مفرده ۹۰
عدم لزوم هدی در موارد امکانِ عدول از حج به عمره مفرده ۹۱
لزوم تحلّل به عمره مفرده در فرض فوت حج بدون تفریط ۹۱
حکم مصدود از مکه بعد از احرام عمره تا زمان فوت وقت حج ۹۱
میزان وجوب حج در سال آینده بر مصدود ۹۱
ثمره عقوبتی بودن حج در فرض افساد ۹۱
وجوب استیناف حج بعد از انکشاف عدو ۹۱
احکام محصور ۹۳
محصور به مرض ۹۳

حکم وحدت و یا تعدد مبعوث ۹۳
اگر منکشف شود که هدی صورت نگرفته ۹۳
اگر قبل از تحلّل رفع عذر شود ۹۳
لزوم مماثلت ادا با قضا ۹۴
مستحبّات در مقام ۹۴
فروع ۹۴
مفسدیّه الجماع وأمثاله و مایترتّب علیها ۹۴
وجوب تفریق ۹۵
[حکم تفخیذ و مانند آن ۹۶
حکم فساد و عدم فساد عمره مفرده به جماع ۹۶
حکم من عقد علی امرأه محرمه و دخل بها ۹۷
لو نظر إلی امرأته فأمنی ۹۷
تقبیل الزوجه و ... ۹۷
لو عقد المحرِم لنفسه مع العلم بالحرمه ۹۸
عدم جواز شهاده عقد النکاح للمحرم ۹۸
[فصل ششم رساله مناسک حجّ مرحوم علامه شیخ مرتضی انصاری رحمه اللّه علیه ۹۸
اشاره ۹۸
اعمال حجّ تمتّع ۱۰۱
اشاره ۱۰۱
صورت اعمال حج تمتع تفصیلا ۱۰۳
اشاره ۱۰۳
[باب اوّل در افعال عمره است ۱۰۳
اشاره ۱۰۳
[فصل اوّل در احرام عمره است ۱۰۳
اشاره ۱۰۳
[مقصد اوّل در مستحبّات قبل از احرام و در احرام و بعد از آن است و مکروهات احرام ۱۰۴
اشاره ۱۰۴
دعای هنگام غسل ۱۰۴

دعای وقت پوشیدن جامه احرام ----- ۱۰۴

وقت استحباب وقوع احرام ----- ۱۰۴

مقصد دوم: در مواقیتِ احرام است ----- ۱۰۷

اشاره ----- ۱۰۷

میقات از طرف مدینه منوره: مسجد شجره ----- ۱۰۷

میقات از طرف عراق و نجد: وادی عقیق ----- ۱۰۷

میقات از طرف طائف و یمن: قرن المنازل و جحفه ----- ۱۰۸

فراموشی احرام ----- ۱۱۰

ترک عمدی احرام و جهل به احرام ----- ۱۱۰

[مقصد سوّم: در واجبات احرام و آنچه متعلق به آن ها است ----- ۱۱۰

اشاره ----- ۱۱۰

[اما واجبات در احرام، پس سه چیز است ----- ۱۱۰

اشاره ----- ۱۱۰

نیّت ----- ۱۱۱

تلبیه ----- ۱۱۱

پوشیدن جامه احرام ----- ۱۱۲

شرایط لباس احرام ----- ۱۱۳

مقصد چهارم: در تروک احرام است ----- ۱۱۳

اشاره ----- ۱۱۳

شکار حیوان صحرایی ----- ۱۱۴

جماع و التذاذ ----- ۱۱۴

عقد کردن ----- ۱۱۶

استمنا ----- ۱۱۷

استعمال عطر ----- ۱۱۷

پوشیدن دوختنی ----- ۱۱۸

سرمه کشیدن ----- ۱۲۰

نگاه کردن در آئینه ----- ۱۲۰

پوشانیدن تمام روی پا ----- ۱۲۰

فسوق ----- ۱۲۱

جدال ----- ۱۲۱

کشتن حشرات بدن ----- ۱۲۱

پوشیدن انگشتر به قصد زینت ----- ۱۲۱

پوشیدن زینت برای زنان ----- ۱۲۲

مالیدن روغن بر بدن ----- ۱۲۲

ازاله مو ----- ۱۲۲

پوشانیدن سر برای مردان ----- ۱۲۳

پوشانیدن رو برای زنان ----- ۱۲۴

استظلال برای مردان ----- ۱۲۵

بیرون آوردن خون از بدن ----- ۱۲۶

ناخن گرفتن ----- ۱۲۷

کندن دندان ----- ۱۲۸

کندن درخت و گیاه ----- ۱۲۹

حمل سلاح ----- ۱۳۰

[فصل دوّم در طواف عمره است ----- ۱۳۰

اشاره ----- ۱۳۰

[مقصد اوّل در مستحبّات دخول مکّه و مسجد الحرام است تا زمان اراده طواف ----- ۱۳۰

اشاره ----- ۱۳۰

مستحبات داخل شدن مکّه مکرّمه و مسجد الحرام ----- ۱۳۰

دعای وقت دخول حرم ----- ۱۳۱

[مقصد دوّم در واجبات طواف ----- ۱۳۵

اشاره ----- ۱۳۵

واجبات خارجیّه طواف ----- ۱۳۵

واجبات داخلیّه طواف ----- ۱۳۷

اشاره ----- ۱۳۷

شروع از حجر الاسود ----- ۱۳۸

اشاره ----- ۱۳۸

اقوال علما در نحوه تحصیل محاذات ---------- ۱۳۸
ختم طواف به حجر الأسود ---------- ۱۳۹
بودن بیت به طرف دست چپ ---------- ۱۳۹
اشاره ---------- ۱۳۹
اشکال به هم خوردن محاذات در حجر اسماعیل- علیه السلام- و دفع آن ---------- ۱۳۹
داخل بودن حجر اسماعیل در طواف ---------- ۱۴۱
بودن طواف بین کعبه معظّمه و مقام حضرت ابراهیم- علیه السلام ---------- ۱۴۱
خارج بودن طواف از بیت و ملحقّات به آن ---------- ۱۴۱
اتمام هفت دور طواف ---------- ۱۴۳
اشاره ---------- ۱۴۳
شکّ در اشواط طواف ---------- ۱۴۴
عدم جواز قطع طواف واجب بدون عذر ---------- ۱۴۴
[مقصد سوّم: در مستحبّات حال طواف است ---------- ۱۴۵
[فصل سوّم در نماز طواف است ---------- ۱۴۸
اشاره ---------- ۱۴۸
فراموشی نماز طواف و عدم قدرت بر نماز صحیح ---------- ۱۴۸
مستحبات نماز طواف ---------- ۱۴۹
[فصل چهارم در سعی کردن است ---------- ۱۵۰
اشاره ---------- ۱۵۰
[مقصد اوّل: در آداب سعی، ما بین صفا و مروه و مستحبات قبل از سعی است ---------- ۱۵۰
[مقصد دوّم در سعی و واجبات آن و بعضی از احکام متعلّقه به آن است ---------- ۱۵۲
اشاره ---------- ۱۵۲
کم و زیاد کردن عمدی و سهوی اشواط سعی ---------- ۱۵۴
مقصد سوّم: در مستحبات حال سعی است ---------- ۱۵۵
[فصل پنجم در تقصیر است ---------- ۱۵۶
اشاره ---------- ۱۵۶
ترک تقصیر ---------- ۱۵۶
عدم تمکّن از انجام عمره تمتّع ---------- ۱۵۷

ابطال عمره تمتّع ----- ۱۵۷

[باب دوّم در افعال حج است ----- ۱۵۷

اشاره ----- ۱۵۷

[فصل اوّل در احرام به جهت حج تمتّع است ----- ۱۵۷

اشاره ----- ۱۵۷

[مقصد اوّل در وجوب احرام و بعض احکام متعلّقه به آن است ----- ۱۵۸

اشاره ----- ۱۵۸

ترک عمدی یا سهوی احرام حج ----- ۱۵۸

[مقصد دوّم در مستحبات احرام حج است تا وقت وقوف به عرفات ----- ۱۵۹

اشاره ----- ۱۵۹

استحباب و کراهتِ رفتن به عرفات ----- ۱۶۰

[فصل دوّم در وقوف به عرفات است ----- ۱۶۰

اشاره ----- ۱۶۰

[مقصد اوّل: در واجبات است ----- ۱۶۰

اشاره ----- ۱۶۰

تأخیر وقوف عرفات از ظهر ----- ۱۶۱

کوچ عمدی و سهوی از عرفات قبل از غروب ----- ۱۶۲

ترک عمدی و سهوی وقوف عرفات ----- ۱۶۲

اختلاف در تشخیص روز عرفه ----- ۱۶۳

[مقصد دوّم: در مستحبات وقوف عرفات است ----- ۱۶۳

اشاره ----- ۱۶۳

برخی از اعمال و دعاهای روز عرفه ----- ۱۶۵

[فصل سوّم در وقوف به مشعر الحرام است ----- ۱۶۹

اشاره ----- ۱۶۹

[مقصد اوّل: در واجبات است ----- ۱۶۹

اشاره ----- ۱۶۹

رکنیّت وقوف و افرادی که از آنها ساقط می شود ----- ۱۶۹

عدم درک وقوف مشعر و اوقات سه گانه آن ----- ۱۷۰

اقسام نُه گانه درک وقوفین از حیث وقت اختیاری و اضطراری ----- ۱۷۰

[مقصد دوّم در مستحبّات وقوف به مشعر الحرام است ----- ۱۷۲

[فصل چهارم در واجبات منی است ----- ۱۷۴

اشاره ----- ۱۷۴

رمی جمره عقبه ----- ۱۷۴

اشاره ----- ۱۷۴

واجبات رمی ----- ۱۷۶

مستحبّات رمی جمره ----- ۱۷۶

ذبح قربانی ----- ۱۷۷

اشاره ----- ۱۷۷

شرایط قربانی ----- ۱۷۸

مصرف قربانی ----- ۱۷۹

عاجز از قربانی ----- ۱۸۰

مستحبات هدی ----- ۱۸۰

حلق یا تقصیر ----- ۱۸۱

اشاره ----- ۱۸۱

ترتیب میان رمی و ذبح و حلق ----- ۱۸۱

[فصل پنجم در آنچه واجب است بعد از ادای مناسک منی و آنچه مستحب است ----- ۱۸۳

اشاره ----- ۱۸۳

[مقصد اوّل: در واجبات است ----- ۱۸۳

اشاره ----- ۱۸۳

افرادی که تقدیم اعمال مکّه معظّمه برای آنها جایز یا لازم است ----- ۱۸۳

طواف و نماز و سعی حجّ تمتّع و نحوه خروج از احرام ----- ۱۸۴

ترک طواف نساء ----- ۱۸۵

[مقصد دوّم در مستحبّات طواف زیارت و سعی و طواف نساء است ----- ۱۸۵

[فصل ششم در بیان خوابیدن است به منی در شبهای تشریق ----- ۱۸۶

اشاره ----- ۱۸۶

واجبات بیتوته ----- ۱۸۶

حکم ترک بیتوته به منی ----- ۱۸۷
عبادت بدل بیتوته ----- ۱۸۷
[فصل هفتم در انداختن سنگ است به جمرات ثلاث در روزهایی که در شب آنها بیتوته به منی واجب است، و آنچه مستحب است به عمل آوردنِ آن در این روزها در منی ۱۸۸
اشاره ----- ۱۸۸
[مقصد اوّل: در واجبات است ----- ۱۸۸
اشاره ----- ۱۸۸
رمی در شب ----- ۱۸۹
[مقصد دوّم: در اعمال مستحبّه در منی است در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ----- ۱۸۹
[خاتمه در طواف وداع و سایر مستحبّات است تا زمان خروج از مکّه معظّمه و ورود به مدینه منوره.] ----- ۱۹۱
اشاره ----- ۱۹۱
فاصله بین دو عمره ----- ۱۹۳
مستحبّات خروج از مکّه معظّمه ----- ۱۹۵
درباره مرکز ----- ۱۹۷

جامع المسائل(للبهجه) – حج

مشخصات کتاب

سرشناسه : بهجت محمدتقی ۱۲۹۴ - ۱۳۸۸. عنوان و نام پدیدآور : جامع المسائل: تعلیق و شرح بر «ذخیره العباد» نوشته علامه محقق شیخ محمدحسین غروی اصفهانی(قدس سره) و تکمیل آن تا پایان فقه/تالیف محمدتقی بهجت. مشخصات نشر : قم: دفتر حضرت آیه الله العظمی محمدتقی بهجت ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری : ج. شابک : ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ دوم(شمیز) : ۹۶۴-۹۰۳۵۹-۰-۷ وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری یادداشت : چاپ دوم. عنوان دیگر : ذخیره العباد-- شرح و تعلیق موضوع : غروی اصفهانی، محمدحسین. ذخیره العباد-- نقد و تفسیر موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه شناسه افزوده : غروی اصفهانی، محمدحسین. ذخیره العباد-- شرح شناسه افزوده : دفتر حضرت آیت الله العظمی محمد تقی بهجت رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹ /غ۴ذ۳۲ ۱۳۸۴ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۱۲۸۷۲

کتاب حج

اشاره

شرایط وجوب حج شروط حج واجب به نذر و شبه آن احکام نیابت و وصیت در حج حجّ افراد

احکام صدّ و حَصر

رساله مناسک حجّ

فصل اول شرایط وجوب حج «۱»

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه، والصلاه علی محمّد و آله الطاهرین واجب است حج بر هرمکلفی- از مرد وزن وخنثی با شروط آتیه- در عمر، یک مرتبه، و آن را «حجّهالاسلام» می نامند. و ازید از یک دفعه در عمر به اصل شرع واجب نیست.

و آن واجب فوری است و تأخیر آن از اوّل سال استطاعت بدون عذر، حرام است و تکرار این تأخیر در سالها [ی بعد] بدون توسیط توبه، کبیره است، مثل ترک حج راساً.

و باید وقتی مسافرت نماید که در وقت مخصوص، در امکنه مخصوصه و مشاعر معهوده حاضر باشد.

لزوم و عدم لزوم حرکت با کاروان اول

و اگر متعدّد باشد قافله ها به حسب زمان در اوّل سال استطاعت، اظهر عدم وجوب خروج با [کاروان اوّل است با وثوق به تمکّن از خروج با [کاروان دوّمی مثلًا؛ و در صورت عدم وثوق در جواز تأخیر و عدم آن که مستلزم استقرار حج است با عدم

تمکّن از قافله دوّم، تأمّل است. و احتیاط تکلیفی در همین اتفاق در سال دومِ استطاعت، اشدّ است، اگر چه استقرار حج مسلّم است.

و عدم حرمت تفویت احتمالی با تأخیر و غیر آن از مقدّمات مفوّته در واقع بعد از

اشتغال ذمّه یا قبل از آن در جمیع مواردی که دلیل خاص نباشد، خالی از وجه نیست؛ و لازمه آن، عدم استقرار و عدم وجوب قضا است در تأخیر مسافرت از اوّل قافله با عدم وثوق به سایر قافله ها تا وقتی که فوت شود راساً در سال اوّل استطاعت.

و احوط در جمیع صور مذکوره، عدم تخلّف از مورد وثوق است؛ و با اختلاف قافله ها در زمان خروج و در احتمال

سلامت و ادراک حج تمتعِ واجبِ در حال اختیار بر بعید، احوط رعایت اوثق است به حسب ادراک واجبات حج تمتّع با سلامتی.

و اگر تأخیر انداخت تا آنکه فوت شد واجب اختیاری، با عصیان یا بدون آن، هر قسم و مقدار از مناسک که با آن حج صحیح محقّق می شود، واجب است به سبب اضطرار، عدم تفویت آن و مبادرت به انجام آن، اگر چه در بعض صور در تأخیر، عاصی باشد.

وجوب حج به سبب نذر و ...

و واجب می شود حج بر غیر مستطیع به سبب نذر و عهد و یمین و استیجار؛ و به تکرّر اسباب و تعدّد آنها، واجب متعدّد می شود؛ و مستحب است در غیر موارد وجوب به هر نحوی که محقّق بشود بدون استلزام حرام یا ترک واجب.

و از مملوک با اذنِ مالک و از مستطیع بعد از ادای واجب، تبرّع به حج و تعدّد آن مستحب است.

در شرایط حج است

۱. بلوغ و کمال عقل

اشاره

معتبر است در حجّهالاسلام، «بلوغ» و «کمال عقل»؛ پس صبیّ اگر چه ممیّز باشد بر او حجّْ واجب نیست، و هم چنین مجنون مطبق و ادواری که قاصر است زمان افاقه او از ادای واجب فعلی بر او؛ پس حج صبیّ اگر چه مشروع باشد با مباشرت خودش یا حج ولیّ از او یا از مجنون به نحو آتی، [لکن مجزی از حجّهالاسلام نخواهد بود.

اگر صبی ممیز یا ... پیش از وقوف به مشعر بالغ شد.

اگر صبیِّ ممیّز یا مجنون یا مملوک، به نحو صحیح، داخل در حج ندبی شدند [سپس کامل و بالغ و آزاد شد قبل از وقوف به مشعر، پس وقوف نمود به اختیاری عرفه یا مشعر در مرتبه اوّل یا اضطراری آن در مرتبه دوّم به نحو آتی، صحیح و مجزی از حجّهالاسلام است با سایر شروط و با ادای واجبات لاحقه بنا بر اظهر. و کفایت ادراک آنچه با آن حج ادراک می شود اگر چه اضطراری مشعر باشد با انجام واجب از اضطراری عرفه، خالی از وجه نیست.

و اظهر عدم وجوب تجدید نیّت حجّهالاسلام، یا تجدید نیّت احرام، یا نیّت وجوب است، به مجرّد کمال. و اظهر عدم لزوم استطاعت در متقدّم از زمان کمال است؛ و اما [از] زمان کمال، پس استطاعت به قدر فراغ از واجبات حج معتبر است بنا بر اظهر.

و در صورت ادراک حج به نحو صحیح، در اجزای عمره سابقه بر کمال از متمتّع، تأمّل است؛ و احوط اعاده عمره است به قصد وظیفه بعد از اتمام حج اگر در اشهر حج باشد؛ و اگر نباشد، در سال آینده به قصد وظیفه انجام دهد عمره را با حج تمتّع بنا بر احوط؛ و

اگر وظیفه تمتّع نبوده، کافی است عمره مفرده در سال آینده.

اگر نـائی افراد را به جـا آورد و قبـل از وقوفْ کامـل شـد، پس احوط عـدول به تمتعِ کامـل است بـا سعه وقت؛ و با عـدم آن [احوط] اتمـام حـج و اتیـان به عمره [است بعـد از آن در اشـهر حـج به قصـد وظیفه. و در عـدول اضـطراری از تمتّع به افراد با سقوط ترتیب در حج و عمره از نائی، تأمّل است.

و اگر متمتعْ کامل شد در اثنای حج قبل از وقوف، احوط نیّت عدول به افراد است و اتیان به عمره مفرده بعد از اتمام حج.

احرام شخص غیر مکلّف

احرام صبیّ ممیّز، صحیح است. و احوط در صورت استلزام تصرّف در مال، اذن ولیّ است در صحّت آن.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۱۹۲

و در حـج منـدوب از بـالغ، اذن اب لازم نیست مگر در صـورت تحقّق ایـذا، مثـل صورت خطر در سـفر یـا طول مفـارقت اگر موجب ایذا است، که رعایت استیذان ابوین، لازم است به حسب تکلیف.

صحت احرام ولی از طفل غیر ممیز و مجنون

صحیـح است احرام ولیّ از طفـل غیر ممیّز و از مجنون. و متولیِ نیّتِ احرامِ طفـل، ولیّ حاضـر می شود. و تمـام اعمـال حـج را آنچه را متمکّن است [خود] طفـل و غیر عاقـل، انجـام می دهـد، بـا نیّت ولیّ؛ و آنچه را که متمکّن نیست- مثـل رمی- ولیّ از جانب او انجام می دهـد و او را بازمی دارد از محظورات احرام. و از جمله واجبات، تلبیه احرام است که اگر متمکّن باشد طفل و غیر عاقل، انجام می دهد با نیّت ولیّ، و گرنه ولیّ، نایب می شود.

و احوط طهـارت هر دو [طفـل و ولیّ و نمـاز هر دو است، مگر آنکه طفل نتوانـد نماز تامّ به جا بیاورد که ولیّ نیابت می نماید در نمـاز. و هم چنین وضوی طواف را هر دو به جـا بیاورنـد با تمکّن طفل. و طواف به اطافه ولیّ انجام می گیرد با نیّت [کردن ولیّ، طواف طفل و مجنون را.

و اگر طفل یا مجنون را راکب دابّه نمود، خودش با آن دابّه ملازمت می نماید تا نیّت از ولیّ انجام شود.

و هم چنین ملازمت می نمایـد در وقوفین بـا طفـل و مجنون و نیّت را ولیّ انجام می دهـد. و رمی جمرات را ولیّ با نیّت انجام می دهد؛ و اگر ممکن باشد [که سنگ ریزه را در

دست طفل یا مجنون بگذارد و ولیّ با آن کیفیتْ رمی و نیّت نماید، احوط اختیار آن است.

و تمـام افعـال را آنچه در غیر نیّت می توانـد انجام دهـد [و] ولیّ [فقط] متصـدّی نیّت می شود؛ پس اگر متمکّن از نماز باشـد، ولیّ نیابت نمی نمایـد، لکن احوط جمع است به اعتبار عـدم تمیّز طفل که مانع از نیّت است؛ بلکه فرض انجام تمام نماز از غیر ممیّز، بعید است.

مراد از ولیّ در مقام

و ولیّ در این مقـام- که بـا مباشـرت او به نحو مـذکور، عمل مولّی علیه صـحیح است و لکن مجزی از حجّهالاسـلام نمی شود مگر بـا کمـال قبـل از وقوف به نحو متقـدّم- عبـارت است از: «ولیٍّ در مال، مثل اب و جـدّ ابی و وصـیّ ایشان و حاکم و امین حاکم».

و ولایت مادر، احرام به طفل و سایر اعمال حج را خالی از وجه نیست.

هدی و نفقه حج طفل

و نفقـات زایـده بر ضـروریّات مـولیَ علیه- از قبیـل نفقه سـفر و آنچه مثـل آن است در حکم- بر خـود ولیّ و از مـال او است، همچنان که ثواب عمل برای او است، و فدای صید مولیَ علیه بر او است.

و هدی واجبِ به سـبب حج که سبب [آن ، ولیّ بوده، بر ولی و از مال او لازم است، و کفّاره موجب آن بر ولیّ است در آنچه عمـد و خطـا و کفّـاره دارد؛ بلکه در آنچه عمـد، فقـط کفّاره دارد و صبیّ عمـداً مرتکب شـد، ثبوت کفّاره بر ولیّ- که سـبب است- خالی از وجه نیست.

اگر صبیّ و مجنون، از آنها وطی محقّق شـد از روی عمد قبل از یکی از دو وقوف، پس فساد حج او و وجوب قضای بر او بعد از بلوغ و عدم اجزای از حجّهالاسلام مگر با بلوغ در فاسد قبل از وقوف به مشعر به نحو متقدّم، خالی از وجه نیست.

۲. حریّت

از جمله شروط حجّهالاسلام: «حرّیت» است، پس بر مملوک، حج و عمره، واجب نیست اگر چه بذل نماید مالک، زاد و راحله را. و اگر حـج نمود با اذن مالک، صـحیح است، و مجزی از حجّهالاسـلام بعـد از عتق و اسـتطاعت نیست مگر در صورت عتق قبل از وقوف مشعر به نحو متقدّم.

و گذشت بیان اعتبار استطاعت از زمان عتق در اجزاء از حجّهالاسلام و حکم جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۱۹۴

تجدید نیّت بعد از عتق.

و اظهر عدم جواز رجوعِ مالک، از اذنِ در حج است بعد از تلبّس مملوک با اذن به احرام حج.

و اگر رجوعِ کرد قبل از تلبّس و عالم نشد مملوک مگر بعد از تلبّس، پس

در صحّت احرام، تأمّل است؛ و در تقدیر صحّت، واجب است اتمام؛ و اگر عالم به رجوع بود، نمی تواند احرام نماید. و در اکتفای به قول عدل واحد در اذن یا رجوع از آن اگر مفید ظن اطمینانی نباشد، تأمّل است.

و بیع عبد مُحرم با اذن مالك اوّل در حال احرام، نافذ است، و اگر مشتری جاهل بود و به واسطه طول زمان احرام انتفاعاتی از او فوت می شد، خیار فسخ دارد.

اگر موجب کفّاره از مملوكِ مُحرِم با اذن مالك، محقّق شد، پس اگر خطایی بود و خطای آن هم کفّاره داشت، اظهر لزوم آن است بر مالك آذِن؛ و اگر متعمد بود لازم نیست بر مالك. و با عجز مملوك و فوریّت وجوب کفّاره، اظهر وجوب صوم است بدون اناطه به اذن مالك در آن، نه لزوم دم بعد از عتق.

و در وجوب کفّاره صید بر مالكِ آذنِ در خطا، یا بر مملوك بعد از عتق او، یا وجوب فعلی صوم با عجز فعلی از فدای بر مملوك با اذن مالك، یا مطلقاً بنا بر فوریّت وجوب تکفیر، احتمالاتی است و ترجیح محل تأمّل است؛ و مختار «مفید»- قدّس سرّه- و مقتضای اطلاق صحیح، احتمال اوّل است بدون اختصاص به خطا.

اگر افساد کرد مملوك، حج خود را به جماع قبل از وقوف به مشعر، وجوب مضیّ در حج و نحر بدنه و قضای حج- مثل افساد حرّ- اظهر است. و اظهر وجوب تمکین سیّد است از لوازم شرعیّه حج مأذونٌ فیه.

و اگر عتق شد بعد از افساد و قبل از وقوف به مشعر به نحو متقدّم، همین حکم ثابت است با اجزاء از حجّهالاسلام.

و در اطلاق این اجزاء بنا بر فریضه بودن دوّم و عقوبت بودن اوّلی تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۱۹۵

و اگر افساد کرد قبل از وقوفین و آزاد شد بعد از وقوف ها، اتمام می نماید و قضا می نماید و مجزی از حجّهالاسلام نیست؛ و اگر شرط حجّهالاسلام محقّق شد، باید هر دو را به جا بیاورد؛ پس هر کدام را به جا آورد، صحیح است و مجزی از دیگری نیست، و باید حجّهالاسلام را مقدّم بدارد به حسب تکلیف فوری بنا بر عدم فوریّت وجوب قضا، مثل سایر موارد؛ و اگر فوری باشد، پس در تکلیفِ به تقدیم، تأمّل است؛ و صحّت تقدیم مؤخَّر، بر هر تقدیر اظهر است.

و فرقی بین اقسام مملوک در عدم وجوب حجهالاسلامِ مشروط به حریّت، نیست مگر مبعَّض در نوبت خودش که می تواند حج ندبی [را] بدون اذن مالک در آن مقدار زمان مقرّر به حسب تناوب انجام دهد در صورت انتفای مخاطره در سفر. و محتمل است وجوب حجّهالاسلام در نوبت واسعه خودش با سایر شروط اگر منافی اجماع بر اعتبار حریّت نباشد.

۳. زاد و راحله

اشاره

شرط سوّم در وجوب حجّهالاسلام: «تمکّن از زاد و راحله» است.

و کافی نیست استطاعت عقلیّه که حاصل به تمکّن از مشی است در محتاجِ به قطع مسافت به مشی یا رکوب؛ پس «متسکّع» و ماشی که متمکّن از زاد و راحله نباشند، حج ایشان اگر چه مورد ترغیب است [لکن مجزی از حجّهالاسلام نیست؛ پس بعد از این قسم حج اگر مستطیع بشود، واجب است حجّهالاسلام را انجام دهد؛ و اگر انجام نداد، [و] بعد در سالهای متأخّر، استطاعت زایل شد، واجب است اگر عقلا متمکّن باشد،

انجام دهد.

و حکم زاد در اعتبار تمکّن، با حکم راحله، متّحد است بنا بر اظهر. و در اعتبار راحله برای قریبِ متمکّن از مشی با قلیلی از مأکول و مشروب در مثل کمتر از مسافتِ قصر، یا کفایت تمکّن عقلی در غیر بعید، تأمّل است، و اظهر اعتبار است، مثل بعید.

فروش مؤونه و غیر آن برای صرف در حج

برای حجِ استطاعتی، بیع نمی شود آنچه را که مورد ضرورت شخصیّه یا شأنیّه او است از ثیاب و مسکن و خادم و فرس رکوب و حُلیّ.

و اگر یکی از اینها به حسب قیمت ترقی کرد و استبدالِ به کافی برای شخص و شأن، ممکن و موثوقٌ به بود، اظهر لزوم استبدال است اگر حرجی یا ضرری نباشد.

و اگر بعضی از این لوازم را ندارد و ثمن آن را دارد، واجب نیست صرف ثمن در حج؛ بلکه اگر صرف کرد، مجزی از حجّهالاسلام نیست، مثل بیع عین محتاجٌ الیها.

مقدار معتبر زاد و راحله

و لازِم از زاد- که معتبر است در حج استطاعتی- مقدار کفایت از مأکول و مشروب است برای ذهاب و عود به مقصد به نحوی که به واسطه حج ناچار به تبدیل محل اقامت و مسکن نشود.

و باید حمل لوازمِ محتاجٌ الیها نماید؛ و اگر اطمینان به حصول آنها در منازل دارد، اکتفای به همانها و معامله آنها در وقت حاجت می نماید.

و لازِم از راحله- که تمکّن از آن معتبر است در استطاعت- مرکوبِ مثل او است در قوّت و ضعف و شأن، به نحوی که رکوب آن در طول طریق یا در بعض آن، موجب خواری نباشد؛ و گرنه پس عسر و حرج، رافع وجوب و مانع از استطاعت و اجزای از حجّهالاسلام است.

و هم چنین [است در محمل و لوازم مرکوب با احتمال احتیاج اگر چه فصلی و در بعض طریق باشد؛ و قدرت بر آن لازم نیست بنا بر اظهر با اطمینان به عدم حاجت تا عود به مقصد.

و عجز، مانع از استطاعت نیست با حفظ شأن در آنچه مقدور است؛ پس اگر محملْ لازم بود

و شریک برای شِقّ دیگر پیدا نشد و ممکن نشد رکوب بدون محمل و بدون شریک، وجوب و استطاعت نیست.

شخص قادر بر کسب در بین راه

و اظهر وجوب حج و تحقّق استطاعت است بر فاقد ثمن زاد و راحله فعلًا در صورتی که کَسوب باشد و بتواند در طریق، با کسب لایق به شأن، حوایج مناسبه وقت را تحصیل نماید بدون خطر و با اطمینان به حصول، مثل خادم قافله در اعمالی که در غیر سفر، شغل او همانها است؛ و این غیر استیجار است که حکم آن مذکور می شود.

اگر عین زاد و راحله را نداشت و ثمن آن را داشت، باید شراء نماید اگر چه از ثمن المثل ازید باشد با وجدان ثمن مادام که به حدّ غیر عقلائی نرسد که در نزد عرف مثل غیر مقدور است؛ و گرنه وجوب شراء و تحقّق استطاعت با آن، بی اشکال نیست.

لزوم و عدم لزوم استیفای دَین برای حج

اگر دین حالّی دارد و متمکّن از مطالبه و اخذ آن باشد با مباشرت یا توکیل اگر چه به توسط مراجعه به حاکم شرع باشد، بلکه حاکم جور هم در صورت عدم ضرر و حرج مگر در حدّ مسامحه، واجب است وصول نمودن و مستطیع می شود؛ و اگر ترک کرد، حجّ ثابت در ذمّه او می شود. و در صورت تضرّرِ مالیِ غیر مجحف در مقدمه آن، تأمّل است در وجوب مطالبه و وصول نمودن و در حصول استطاعت به تمکّن از آن؛ و اقرب وجوب است با عقلائی بودن آن با قطع نظر از تکلیف به حج. و تأمّل مذکور در ضررِ حالی [هم - مثل ذلت و نقص جاه نزد حاکم جور- جاری است.

و اگر نتوانست وصول دین نماید به واسطه امتناع مدیون از ادا یا اعسار او یا مؤجّل بودن دین، واجب نمی شود حج و مستطیع نمی شود دائن.

و

اگر مؤجّل است و می تواند استدانه نماید و بعد از حج و حلول و وصول، ادا نماید بدون هیچ منقصت در استدانه، و با اطمینان به اداى بعد از حلول، وجوب حج با استدانه و استطاعت، خالى از وجه نيست.

و هم چنين [است در وجوب اگر محل ديگرى دارد كه فعلًا صـرف آن در حـجّ مقـدور است و بعد از حج، در اداى دينِ حج، مقدور و موثوقٌ به است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۱۹۸

و هم چنين [است وجوب اخذ در صورت بذلِ مديون قبل از اجل و تحقّق اسـتطاعت با تمكّن از اخذ آن مبذول؛ و [اين موارد] از قبيل تحصيل استطاعت [محسوب نمى شود.

حكم استطاعت شخص بدهكار

و اگر مـديون باشد به دين حالّى- مثل خمس، يا زكات، يا كفّاره، يا نذر، يا به مخلوق- واجب نمى شود حج، بلكه اداى دين، واجب است، مگر زايد باشد از ادا، به قدر كفايت حج.

و اگر دين، از حقوق الناس باشـد و حالّ باشـد و مطالبه ننمايـد صاحبش، بلكه راضـى به بقاى در ذمّه باشـد، پس- بنا بر عـدم فعليّت وجوب ادا مگر بعـد از مطـالبه و بـا وجود محـل از براى وفا و داشـتن مقـدار كافى براى حـج- واجب است و اسـتطاعت حاصل مى شود.

و اگر مؤجّل باشد و محل براى وفاى در وقت حلول باشد و براى حج به قدر كافى داشته باشد، اظهر وجوب است با اطمينان به وفاى در وقت حلول اگر چه به واسطه وكيل باشد.

اقتراض براى حج و فرار از استطاعت

اقتراض براى حج، تحصيل استطاعت است و واجب نيست، مگر آنكه بالفعل مالى داشته باشد كه مى تواند با آن حج نمايد به بيع آن، يا با اقتراض و اداى دين بعـد از حـج به وسيله بيع. و هر كـدام ممتنع شد، ديگرى واجب عينى است. و اگر مالى كه با آن اداى دين مى نمايـد بعـد از حـج است، تحصيل مى شود بعـد از حـج نه آنكه مـالِ حاصـل را استبدال مى نمايـد، پس در وجوب حج فعلًا، تأمّل است.

و هم چنين منع از انفاقات قبل از وقتِ سير قافله كه مانع از تحقّق استطاعت باشد، وجهى ندارد.

و در بيع مؤجّل به ما بعد وقت حج اگر بيعْ قبل از وقت سير قافله باشد براى فرار از

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۱۹۹

وجوب و تحقّق استطاعت، تأمّل است، [و] احوط ترک است و [نیز احوط] معامله مستطیع بعد از فعلِ [فرار]

است به مبادرت در سنه آتیه با احتیاطاتی که سبب قطع به اجزاءِ از حجّهالاسلام است می باشد.

و اگر بیع برای فرار نباشـد، بلکه برای حوایـج فعلیّه دیگر باشـد که متمکّن از قضای آن حوایج فعلیّه نمی شود مگر بعد از سـیر قافله یا مضیّ وقت حج، اظهر جواز آن است.

دوران بین حج و نکاح

اگر قبل از سیرِ قافله، مصـرف حج را داشـته بود و میل به نکاح [که مستلزم صرف آن مبلغ یا بعض آن است داشت، می تواند نکاح نمایـد. و بعـد از رسـیدن وقتِ سـیرِ قافله نمی توانـد صـرف در نکاحی که مفوّت حج است با فعلیّت خطابِ متعلّق به آن نماید.

و اگر در ترک نکـاحْ مشـقتِ غیرِ قابـل تحمـلِ به حسب عادت بود، یا خوف مرض در آن بود، یا خوف وقوع در حرام در آن بود، اظهر جواز صرف در نکاح است.

و حرمت صـرف در نکـاح، در وقتی است که اگر تمامـاً یـا بعضاً صـرف در آن بشود، متمکّن از حـج نمی شود، و در غیر این صورت، مانعی از جمع نیست بین حج واجب و نکاح اگر چه غیر واجب باشد.

حجّ بذلی

اگر شخصـی برای دیگری بـذل نمود زاد و راحله را به قـدری که اگر از [امثال خودش واجد آن قدر بود مسـتطیع بود، واجب می شود بر او حـج و عمره و مسـتطیع می شود و مجزی از حجّهالاسـلام می شود. و اگر ترک کرد حج و عمره با بذل را، بر او واجب است در سال آینـده به نحو مقـدور، حـج و عمره نمایـد؛ بلکه در همان سال با ترک حـج بذلی، باید اقتراض نماید اگر ممکن باشد، برای حج در همان سال به نحو مقدور.

عدم اعتبار قبول در حجّ بذلی

و اظهر عدم اعتبار قبول مبذولٌ له است بذل را؛ بلکه به مجرّد بذل با وثوق به باذل،

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۰

وجوب و اسـتطاعت محقّق می شود، خواه بذلْ واجب باشد به سـبب نذر و شبه آن یا نه؛ و خواه بذلِ عین زاد و راحله نماید، یا ثمن آنها را، و [خواه تملیک نماید با شرط آن یا نه، بلکه صدق بذل کافی است.

بذل مکمل نفقه حج

و فرقی نیست بین بـذل قـدر کـافی برای حـج و عمره و نفقه زمـان ذهـاب و ایـاب برای عیال مبـذولٌ له، و بین بـذل قـدری که تکمیل نمایـد قدر کفایت را برای مذکور. و هم چنین [فرقی نیست بین بذل یکی یا جماعتی این مقدار را، [یا آنکه باذلْ قریب باشد یا اجنبی.

عدم مانعیّت دَین برای تحقق حجّ بذلی

و دَین، مانع از اسـتطاعت بـذلیّه و وجوب حـج و عمره نیست، مگر آنکه مسافرتِ حـج، مفوِّت ادا باشـد و باذل مقـداری را که سفرْ مفوّت است بذل ننماید.

هبه مشروط و غیر مشروط به حج

و هم چنین اگر بـذل به صورت هبه مشـروطه به صـرف در حج و عمره باشد، با قبول آن، وجوب و اسـتطاعت بذلیّه محقّق می شود، و لازم نیست قبول آن.

و هم چنین اگر هبه مشروط نبود و لکن موهوبْ کافیِ برای استطاعت بود و قبول کرد، استطاعت مالیّه پیدا می کند نه بذلیّه.

و هم چنین [اسـتطاعت مالیّه پیـدا می کنـد] اگر بذل به صورت معامله باشد که جواز تصـرّف، موقوف به تملّک منوط به قبول است بوده باشد، یعنی مثل هبه است بیع محاباتی.

و اظهر عدم فرق بین بذل غیر واجب یا واجب به نذر و شبه آن است.

بذلِ از منافع وقف و اباحه مال جهت حج

و هم چنین است اگر متولّیِ وقف، بذل نماید از منافع وقف که برای بذل در حج و

عمره تعیین شده است، [که احتیاج به قبول در استطاعت و وجوب ندارد بنا بر اظهر.

اباحه مالی برای حج، در حکم بذل است. و اباحه مطلقه که شامل حج و غیر باشد به نحوی که متضمّن اذن در تملّک بر تقدیر اراده مأذون باشد، از موجبات اسـتطاعت مالیّه است بنا بر اظهر با سایر شـروط و انتفای موانع که از آنها دَینِ حالّ است و با آن استطاعت بذلیّه محقّق نمی شود.

و هم چنین دابّه موقوفه و مساکن موقوفه در طریق، از موجبات اسـتطاعت مالیّه می شود؛ و اگر اختصاص به حج داشـته باشـند،

متمّم استطاعت بذليّه مى شوند بنا بر اظهر.

بذل یک حج به چند نفر

اگر بـذل كرد به جماعتى مقدار كافى براى حج يك نفر از آن جماعت بدون تخصـيص، دور نيست وجوب و اسـتطاعت بذليّه محقّق باشـد به نحو وجوب كفايى در عـدد معيّن يا غير معيّن. و نمى تواننـد همه امتناع نماينـد با اطلاع به بـذل در صورتى كه عذرى مشروع، يا محذورى، مسوِّغ ترك نباشد.

تفرقه بین استطاعت بذلی و مالی

و دور نيست فرقى بين استطاعت بذليّه و ماليّه نباشد، مگر آنكه تكاليف ماليّه، متوجّه به مالِ مبذول نمى شود، چه از حقوق اللَّه باشد، يا از حقوق الناس به نحو متقدّم، به خلاف مال مملوك به غير بذل براى حج و عمره.

استیجار برای خدمت به حجّاج

اگر استيجـار شـد براى كمك دادن به حجاج و شـرط شـد براى او زاد و راحله و نفقه عيال، يا آنكه نفقه را واجـد بود و بعض لوازم حـج را واجد بود و بعض ديگر را با شـرطْ اسـتحقاق پيدا كرد، واجب نيست قبول استيجار. لكن اگر قبول كرد، مسـتطيع مالى مى شود؛ پس دينْ مانع است از آن مگر آنكه على ايّ تقـدير، متمكّن از اداى دين نباشد و فقط به اجاره مشـروطهْ مالكِ تعيّش در صحبت اهل حج باشد كه در حكم استطاعت جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۲

بذليّه است، مگر آنكه استيجار، قبول آن لازم نيست.

و هم چنين [است اگر نفقه اهل را به اجارهْ مسـتحق شود مقدارى را كه با شـرطْ ممنوع بشود از صـرف در غير نفقه اهل و اگر شرط نبود، لازم بود اداى دين با ازيد از قوت لازم فورى.

و وجوب كون در مشاعر و مسجد الحرام به اجاره، منافى ايجاب حج به استطاعت ماليّه يا بذليّه نيست.

رجوع باذل از بذل

جايز است رجوع باذل از بذل، قبل از دخول مبذولٌ له در احرام؛ و نفقه عود از محل اعلامِ رجوع كه زايد بر نفقه حضـر است، بر باذل است بنا بر اظهر. و اظهر عدم جواز رجوع است بعد از احرام.

اگر باذل تخيير كرد بين حـج و صـرف در امور خيريّه ديگر، اظهر عدم تحقّق اسـتطاعت بذليّه است، و [اظهر] تحقّق اسـتطاعت

مالیّه با شروط آن است.

از بین رفتن مال مبذول

اگر در اثنای طریق، مالْ تلف یا مسروق شد، استطاعت بذلیّه منتفی است اگر چه به طریقی اتمام نماید، مگر آنکه مقارن تلف، دیگری بذلِ بقیه نماید، یا آنکه از مال خودش متمکّن از مصرف بقیه باشد تا عود.

وفات باذل

و اگر باذل وفات نمایـد و وفات او اعلام شود قبل از احرام، نسبت به وجوب حج به منزله رجوع است، و مقداری را که ضامن شده بوده از مال او استحقاق دارد؛ و بعد از احرام و اعلامِ وفاتِ او، مثل حیات او است در وجوب و استحقاق همه مصارف.

عدم کفایت حج بدون استطاعت، از حجهالاسلام

و اگر شخصی حج و عمره را به جا آورد بر طبق وظیفه خودش بدون استطاعت مالیّه جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۳

و بـذلیّه، بلکه به مثل سؤال از مردم، یا آنکه وفای نـذر حـج و عمره بوده، و واجب شده بود به مجرّد اسـتطاعت عقلیّه، یا آنکه نایب از غیر شده و آن را به جا آورده اگر چه به سبب نیابتْ استطاعت مالیّه پیدا نماید، این عمل مجزی از حجّهالاسلام نیست.

و در صورت اخیره با بقای اسـتطاعت تا وقت حج از سالهای بعدی و در سابق بر آن در تقدیر تحقّق اسـتطاعت شـرعیّه به یکی از دو نحو سابق، باید به جا بیاورد در سالهای بعد.

۴. داشتن مؤونه عیال تا زمان رجوع

اشاره

از جمله شـروط اسـتطاعت شرعیّه و وجوب حج، اینکه «واجد مؤونه عیالِ خودش تا وقت رجوع باشد» ازید از آنچه لازم است برای خودش در سفر حج.

و در عیال غیر واجب النفقه، و مصارف لازمه برای حفظ شأن به سـبب این سـفر، رعایت عسـر و حرج در وجود یا فقـدان آنها احـوط اسـت؛ پس نـه هرچـه واجـب شـرعی نیست، ملاـحظه ننمایـد در وجـوب، و نه هر چه عرفیّت دارد، ملاـحظه بنمایـد در اسـتطاعت. و در این حکم، اسـتطاعت بذلیّه مثل شـرعیّه است مگر با عدم تمکّن حتی در حضـر و عدم تفویتِ واجبی به سـبب حج بذلی.

عدم کفایت استنابه با تمکّن از حج

و بعد از تحقّق استطاعت، لازم است مباشرت حج و عمره با تمکّن؛ پس اگر نایب فرستاد، مجزی از منوبٌ عنه نیست، چه آنکه حجِ نایبْ قبل از استطاعت منوبٌ عنه باشد، یا بعد از آن بر تقدیر صحّت حج نایب. و هم چنین اگر قبل از استطاعت با سؤال و نحو آن، حج نمود، مجزی از حجِّ واجب بعد از استطاعت نخواهد بود.

بذل ولد به والد و اخذ از مال صغیر

واجب نیست بر کبیر از اولاد، بذل مال خودش به والد برای حج؛ و واجب نیست بر والدْ قبول هبه از ولد در مالی که با آن مستطیع می شود.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۴

و اخذ قدر استطاعت از مال ولدِ صغیر، پس در جواز و وجوب اخذ و عدم آن، خلاف است، اشهر و اظهر عدم جواز و عدم تحقّق استطاعت است.

و اگر به نحو مشروع، متملّك شد از مال کبیر به اقتراض، یا از مال صغیر به اقتراض بدون مفسده، به نحو مؤجّل به ما بعد حج و عمره، و محل تأدیه موثوقٌ به باشد، مستطیع می شود و واجب است حجّهالاسلام. و همین صورت صحیحه، واجب است اگر در سابق مستطیع شده بوده و حجّهالاسلام بر او مستقر شده بوده است.

۵. امکان سیر

اشاره

معتبر است در وجوب حج و استطاعت شرعیّه، «امکان سیر»، به اینکه مریض نباشد به مرضِ مانع از رکوب؛ پس اگر رکوب، مستلزم مشقّتی باشد که به حسب عادتْ تحمّل نمی شود؛ یا آنکه به واسطه پیری یا ضعف، رکوب مستلزم مشقّت است به نحوی که تحمّل نمی شود؛ یا آنکه ظالمی منع از سیر نماید؛ یا آنکه متضرّر می شود در طریق به ضرر مجحف؛ یا آنکه وقت امکان سیر، وسعتِ قطعِ مسافت خاصّه را نداشته باشد، ساقط است وجوب، و استطاعت حاصل نمی شود.

اگر یکی از این امور نباشد در طریق ذهاب تا رجوع به وطن و محل سکنی [حجْ واجب است ؛ و اگر در رکوبْ مشقتِ عادیِ قابل تحمّل باشد، از مریض یا صحیح، ساقط نمی شود وجوب.

و دوایی که محتاجٌ الیه مریض باشد، جزء زاد [می باشد]، و طبیب لازمِ در سفر و حضر، مثل خادمِ محتاجٌ الیه است،

و در تحقّق استطاعت لازم است تمكّن از آنها.

نحوه استطاعت افرادی که نقص بدنی دارند و سفیه

و «نابینا»، مستطیع می شود، و اگر محتاج به قائد باشد، اجرت او داخل در استطاعت است.

و هم چنین «اعرج» و «اصمّ» و «اخرس» مستطیع می شوند؛ و تمكّن از كمكِ لازم، داخل در استطاعت است؛ و اگر متمكّن از مؤونه كمك نباشد، وجوب ساقط است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۵

و «سفیه» كه محجورٌعلیه است، مستطیع می شود، و بر ولیّ است ارسال حافظ از تبذیر با او و اجرت او. و اگر پیدا نشود یا اجرتش مفقود باشد، ساقط است. و در تحقّق استطاعت با عدم زیادی تبذیرات از اجرت كمك و حافظ، تأمّل است، و عدم آن خالی از رجحان نیست.

عاجز از رکوب

و اگر به واسطه مانعی از سیر [عاجز بود] از [قبیل دشمن و مثل او، یا آنكه خودش به واسطه ضعف یا مرض، از طی مسافت به ركوب عاجز بود، وجوب ساقط است.

و اگر استطاعت مالیّه نسبت به ركوب دارد نه بدنیّه مگر با مشی، واجب است با سعه وقت و عدم موانع دیگر.

و اگر عاجز از ركوبِ بدون محمل است و تمكّن تحصیلِ محمل دارد، واجب است.

و اگر احتیاج به رفیق دارد و رفیق پیدا نشود واجب نیست. و اگر محتاج باشد تحصیل او به بذل مالی مجحف، واجب نیست، و گرنه واجب است.

حدوث مانع و فرض لزوم استنابه و گونه های عذر و یأس

اگر مانعی در سال استطاعتِ مالیّه از حج پیش آمد، از قبیل مرض یا عدوّ، مباشرت در آن سال واجب نیست، و اظهر وجوب استنابه است به نحو فوریّت مادام [كه مانعْ باقی است و [مادام كه استطاعت مالیّه باقی است و مأیوسِ از رفع مانع است. و اگر بر خلاف غالب [مانع رفع شد، وجوب اعاده با بقای استطاعت، بلكه مطلقاً، احوط است.

و اگر مستقر شد بر او حجِ مباشرتی و ترك كرد تا آنكه مانع پیش آمد و مأیوس از رفع آن شد، واجب است استنابه. و حكم

اعاده بعد از بُرء غیرِ غالب، گذشت.

و اگر امیـد زوال عـذر بود، احوط، فوریّت وجوب استنابه است، لکن اظهر، عـدم فوریّت یـا عـدم وجوب است. و اگر استنابه کرد، معلوم نیست واجب بوده، پس بـا ارتفاع عـذر، اعاده با مباشـرت نمایـد. و هم چنین با اسـتمرار و اسـتمرار رجای زوال که

غیر غالب است، احوط قضا از او است بعد از موت؛ و

با عدم استمرار رجا، احوط تجدید استنابه است.

و در صورت وجوب استنابه، عدم وجوب اعاده یا مباشرت با ارتفاع عذر غیر غالب، خالی از قوت نیست.

و در صورت سبق استقرار حج، احوط جمع بین استنابه فوری و لوازم مناسبه با احتیاط در آن است. و اگر استنابه کرد و عذر رفع شد، اعاده می نماید از روی احتیاط با ملاحظه تفصیل مذکور.

حکم ترک استنابه

و اگر ترک استنابه واجبه کرد تا آنکه وفات نمود، قضا می نمایند از او. و اگر استنابه نمود و عذر مستمر بود تا زمان وفات، پس، از [شخص مأیوس قضاءُ لازم نیست؛ و از غیر مأیوس، احوط است، چون محتمل است [که استنابه او واجب نبوده. و از این جهت، در صورت مذکوره، اگر عذر زایل شد بعد از استنابه و یأس حاصل شد، احتیاط در این است که ثانیاً استنابه نماید.

و اگر استطاعت در سالهای بعد باقی نبود، احوط استنابه است با تمکّن عقلی در صورت وجوب با استطاعت مالیّه.

و در هر مورد، اصل حج و یا اعاده، لازم است؛ پس با ترک آن، قضاءِ بعد از موت لازم است؛ و در هر مورد [که اصل حج و یا اعاده بعد از ارتفاع عذر، لازم نیست، قضا [نیز] لازم نیست، و در مورد احتیاط در اوّل، احتیاط در دوّم می شود.

و در سال استطاعت مالیّه اگر عذرْ حاصل بود، وجوب استنابه در همان سال بر مأیوسِ از بُرء، احوط است؛ و در سالهای آینده، احوط عدم لزوم بقای استطاعت شرعیّه است با وجود آن در سال اوّل و ترک استنابه مقدوره.

اگر در سال اول، استنابه ممکن نشود

و اگر مقدور نشد در سال اوّل استطاعت که استنابه نماید به واسطه عدم وجود نایب،

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۷

پس با بقای استطاعت مالیّه در سالهای بعد، استنابه واجب می شود؛ و با زوال آن، وجوب استنابه، محل اشکال است. و اگر مستقر شده بوده وجوب، و ترک شده بوده حج مباشرتی، در سالهای بعدی بقای استطاعت لازم نیست، و احوط قبول بذل است برای حج و عمره.

و اگر عاجز از مباشرتِ در

سالهای متأخّر شد، در مطلق صور، استنابه به هر طریقی که تمکّن عقلی و عرفی باشد- یعنی در آن عسر و ضرر مجحف نباشد- واجب می شود.

و اگر نایب، ازید از اجرت المثل را طالب است، واجب است در صورت عدم عسر و اجحاف ضرر.

و در لحوق نذرِ غیر معلّقِ به اعم از مباشری و شبه نذر یا افساد که موجب حج باشد، در وجوب استنابه با عذر، به حجّهالاسلام، تأمّل است.

و بنا بر لحوق محکیّ از «دروس»، پس اگر دو حج واجب باشد، می تواند در یک سال، دو نایب بگیرد.

رفع عذر از منوبٌ عنه

و اگر عذر رفع شد قبل از احرامِ نایب، استنابه او منفسخ می شود. و اگر بعد از احرام، رفع عذر شد به نحوی که منوبٌ عنه می تواند مباشرت نماید، پس در اتمام یا متحلّل شدن، تأمّل است، [و] اظهر دوّم است. و اگر قبل از تمکّنْ عود کرد مرض و مانند آن، کشف می شود صحّت نیابت و اجزای عمل نایب بنا بر اظهر.

اگر به حسب خلقت قادر بر رکوب نبوده، اظهر وجوب استنابه است. و میزان، عدم قدرت، در زمان استطاعت مالیّه است، چه آنکه قبلًا قادر بوده یا نبوده است.

مشقّت و استنابه و تکلّف در حج

اگر ممکن نشد قطع طریق مگر با مشقّت غیر قابل تحمّل یا فرار از دشمن با ضعف از آن، پس کلام در وجوب استنابه و جواز تأخیر تا زمان تمکّن مرجوّ و [زمان لازم جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۸

[در] وجوب استنابه و فعل آن، معلوم است از آنچه مذکور شد.

و اگر تکلّف کرد غیر واجب را تا آنکه به میقات رسید بدون مانع و با ملک زاد و راحله از آن وقت تا وقت عود از حج و تحقّق سایر شروط، اظهر وجوب حج و اجزاء است از حجّهالاسلام، به خلاف حج متسکّع که در جمیع مقامات، مالک زاد و راحله نیست، و محل التزام به اطلاق وجوب و مقدّمات آن اگر چه از میقات باشد، نیست.

پس اگر بعض طریق، مغصوب باشد، استطاعت حاصل نیست؛ و اگر قطع کرد به هر صورتی و به میقات رسید با استطاعت مالیّه و بدنیّه و سایر شروط، مستطیع می شود اگر می تواند از طریق دیگر عود نماید یا از همان طریق با حدوث رضای مالک یا مطلقاً بنا بر

بعض مبانی.

اعتبار امن از مخوّفات در استطاعت

از مسایـل متقـدّمه ظـاهر شـد که اعتبـار امن از مخوفـات در نفس یـا عرض یـا مال مجحف فعلی، شـرط اسـتطاعت است. و در صورت عـدم امن، حکم اسـتنابه در دو صورت یأس یا رجا و لوازم فعل اسـتنابه گـذشت. و اگر هیـچ مقدور نشد در حیات او، استطاعت محقّق نشده است و قضا ندارد بعد از موت.

منع و عدم منع ضررهای مالی از استطاعت

و ضـررهای مالی غیر مجحف که از ظالمین در طریق و از حکومتهای ظالم صورت می گیرد، داخل در اسـتطاعت [است ، و با قـدرت تحمّـل، مـوجب سـقوط نمی شود، بلکه واجب است، چون مقـدمه واجبِ مشـروطِ به شـرطْ حاصـل است؛ و هم چنین [است قراردادهای حکومتهای ظلم.

و اگر ضـرر مالی، مُجحف و موجب عسـر باشد، مانع از اسـتطاعت شرعیّه است و در اجزای آن، با عروض آن و وثوق سابق به عدم آن، تأمّل است.

در آن مورد که عدوّ در طریق، درخواست مالی مضرّ و مجحف بنماید و واجب جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۰۹

نباشـد دفع آن مال یا مقـدور نباشـد، اگر دیگری بـذل نمود به عدوّ، حج واجب می شود به اسـتطاعت. و اگر باذل درخواسـت قبول از مریدِ حجّ به عوض نمود، واجب نیست به تفصیل سابق در اعذار مانعه.

و اگر بذل مجّانی به مریدِ حج نمود، [آیا] مثل بذل زاد و راحله است یا نه؟ محل تأمّل است، [و] اتّحاد در حکم، خالی از وجه نیست. و اگر مجیر از عـدوّ، اجرت خواست و مضـر نبود بلکه مجحف نبود و متعارف بود نسبت به مریـد حـج، واجب است و استطاعت حاصل است به مثل آن، مثل اجرت خادم.

اتّحاد راه هوایی و دریایی با زمینی، در حکم

طریق دریـایی یا هوایی، در حکم، مثل طریق زمینی است [که با خوف معتـدٌبه عقلائی در نفس یا عرض یا مال مضـرٍّ مجحف، ساقط است وجوب حـج، و اسـتطاعت محقّق نمی شود. و با عـدم خوف، ثابت و از طرق حج است که مخیّر است با تساوی در عدم خوف بین آنها، و متعیّن [می شود] با اختصاص به عدم خوف.

اگر فرض شود اشتراک حضر و سفر برای

حج و غیر حج در خوف متساوی در آنها بدون تفاوت، اقرب وجوب حج و تحقّق استطاعت است.

چند مسأله

فوت حاجی

اگر قاصدِ حج، قبل از انجام مناسک وفات نمود، کشف از عدم استطاعت می نماید، لکن اگر بعد از احرام و دخول حرم وفات نمود، مجزی از حجّهالاسلام است و قضا ندارد اگر مستقر شده باشد بر او حج. و اگر قبل از هر دو وفات نمود، ساقط است تکلیف از او و ثابت است بر ولیّ قضا اگر مستقر شده بوده است بر او وجوب حجّهالاسلام. و اگر بین احرام و دخول حرم وفات نمود، اقرب و مشهور عدم اجزاء و سقوط حج است در سال اوّل استطاعت، و ثبوت قضا بر ولیّ است در سال بعد از

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۱۰

تحقّق استطاعت در سابق.

آیا [فرقی بین موت در حرم و در خارج بعد از تلبّس به احرام و بعد از دخول در حرم است [یا نه ؟ و [آیا] فر [قی بین وقوع موت در حال احرام یا در حال احلال مثل بین دو احرام است یا نه؟ احوط اقتصار بر متیقّن که وقوع موت در حرم بعد از تلبّس مذکور است، [می باشد]؛ پس احتیاط در قضا [است در صورت استقرار حج در سال سابق بر این سالی که موت در آن واقع شده در خارج حرم. و اظهر عدم فرق بین اقسام ثلاثه حج است در اجزای احرام و دخول، از حج و عمره. بلکه اظهر جریان حکم در عمره مفرده است در اجزای مناسک از فریضه فائته به سبب موت.

اهمال در حجّ و استقرار آن

اگر شروط استطاعت و وجوب ادای حج در سالی جمع شد و مکلّف اهمال کرد تا آنکه [در] وقت عمل فوت شد واجب، در سال بعد به جا بیاورد با

مقدوریّت اگر چه استطاعت مالیّه زایل بشود. و اگر وفات کرد بعد از استقرار در ذمّه به نحو مذکور، قضای آن را از جانب او به جا می آورند.

میزان استقرار حجّ در ذمّه

آیا میزانْ در استقرار حج در ذمّه به نحوی که اداءْ مقدور و قضاءْ واجب بشود، تمکّن از حجِّ مختار است با نفقه عود به وطن، یا از حجِّ مختار بدون ملاحظه نفقه عود یا تمکّن از حج اضطراری است به ایجاد ارکانی که مداخله دارند مطلقاً در صحّت حج؟

اظهر اوّل است و اعتبار آنچه وثوق به آن لازم است در فعلیّت وجوب حج و در تحقّق استطاعت مطلقه؛ پس غیر مستطیعِ مطلق، مستقر نمی شود حج در ذمّه او به نحوی که اداءِ مقدورْ واجب و قضا بعد از موتْ لازم باشد. و قیاس نمی شود به حج ناقصی که اگر به جا آورده می شد با وثوق مذکور، صحیح و مجزی می شد از حجّهالاسلام به سبب دلالت ادلّه.

حجّ شخص کافر

کافر، واجب است بر او حج با استطاعت مطلقه و صحیح واقع نمی شود از او مگر با اسلام، مثل سایر عبادات واجبه. و اگر استطاعتْ زایل شد، مکلّف است با قدرت بر حج و صحیح نمی شود مگر با اسلام.

و لکن اگر اسلام اختیار کرد، پس اگر در حال اسلام تا زمان وقت سیر برای حج، استطاعت او باقی بود، واجب است ادای حج؛ و گرنه واجب نیست اگر چه در سالهای قبل مستطیع بوده. و اگر وفات کرد، قضا نمی شود مطلقاً مگر با ترک حج در زمان اسلام و استطاعت؛ مثل آنکه قضای واجبات موقّته بر او واجب است و با اسلام ساقط می شود و بعد از موت از او قضا نمی کنند مگر فائت در زمان اسلام را.

و اگر کافر، مُحرِم شد پس از آن مسلمان شد، باید اعاده نماید احرام را از میقات؛ و اگر نتوانست عود

به میقات نماید، از مکان خودش احرام می نماید.

و اگر احرام حج او در حال کفر بود، مفید نیست ادراک اختیاری مشعر مگر با احرام مستأنف در حال اسلام با عود به عرفات و احرام از آنجا.

و با عدم امکان عود، احرام از مشعر می نماید قبل از وقوف در آنجا بنا بر آنچه مذکور می شود؛ و حال او حال مُسلمی است که تا آن وقتْ انجام عملی نکرده، پس از آن عود می نمایـد و هر چه ممکن است انجام می دهـدْ یا با عـدم امکان عود، آنچه ممکن باشد و صحیح باشد حج با آن از غیر متمکّن، انجام می دهد، پس از آن در حج قران و افراد، عمره را به جا می آورد.

و در حـج تمتّع اگر به جا آورده باشـد عمره را در حال کفر، پس در موظّف بودن به عـدول از تمتّع و اتیان به عمره مفرده بعد از حج، تأمّل است.

ارتداد در حال حجّ یا بعد از آن

اگر مستطیعْ حج به جا آورد پس از آن مرتد شد پس ازآن توبه نمود، اعاده حج لازم نیست.

اگر استطاعتْ در حال ارتداد حادث شد به نحوی که تکلیف به حجّهالاسلام محقّق جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۱۲

شد، پس از آن توبه کرد و حج را به جا آورد، صـحیح و مجزی از حجّهالاسلام [است اگر چه استطاعتْ مستمر تا زمان توبه و حج نباشد.

و اگر در حال اسـلام، اسـتطاعت حادث بود، پس اهمال نمود تا وفات کرد بعـد از ارتداد، پس در قضاءِ حج از متروکات میّت در حال ارتداد، تأمّل است.

اگر در حال اسلام مُحرم شد پس از آن مرتد شد، در بطلان احرام به ارتدادِ حادث تأمّل است، [و] احوط اعاده

آن است به نحو ممکن و واجب در تقدیر بطلان احرام.

حجّ مخالف

مخالف، حجی را که به جا آورده باشد موافق مذهب خودش یا مذهب حق با قصد قربت- که فاقد آن باطل است نزد همه- اعاده ندارد بعد از استبصار، و اکتفای به ایمان متأخّر در صحّت عبادت او می شود؛ پس اگر [حجّ او] صحیح در مذهب او بوده و فاسد در مذهب حق، یا صحیح در مذهب حق و فاسد در مذهب خودش، اعاده ندارد، [و] حتی اگر اخلال به رکنی در مذهب خودش نموده و در مذهب حقْ رکن نباشد، اعاده ندارد.

بلکه اگر تمام عملِ عبادی، موافق مذهب حق بوده و مخالف با مذهب خودش و با تقرب انجام داده است، پس از آن مستبصر شد و از گمراهیِ تخلّف از احد الثقلین نجات یافت، اعاده بر او نیست، و فقد شرطیّت ایمان به نحو مقارنت، مشترک، و اکتفای به لحوق آن، مشترک است بین عمل موافق با مذهب خودش فقط و موافق با مذهب حق فقط؛ و اختصاص دارد دوّم، به موافقت واقع در غیر ایمان لاحق.

و شمول حکم به عدم وجوب اعاده به جمیع فرق مسلمین حتی ناصب و غالی و خوارج، خالی از وجه نیست اگر محکوم به کفر یا ارتداد فطری بوده باشد از گمراهان داخل در مسلمین که منحرف از اهل بیت و قایل به جدایی آل از ذوالآل و عترت از کتاب می باشند.

و اظهر عدم شمول حکم به عدم وجوب اعاده، به عمل جاهل از اهل ولایت است جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۱۳

اگر مخالفِ واقع یا موافق اهل خلاف، واقع شد پس از آن عالم به مخالفت گردید.

اعتبار رجوع به کفایت در غیر حجّ بذلی

آیا رجوع به سوی کفایت از صنعت یا مستغلّ که از

منافع آن اعاشه نمایـد بعد از رجوع، یا تجارت و تکسّب جایز و لائق، معتبر است در اسـتطاعت شـرعیّه غیر بذلیّه یا نه؟ منسوب به جماعتی- که از آنها سیّد مرتضـی قدس سـره است- عدم اعتبار است، و منسوب به جماعتی یا اکثر- بر حسب نقل از سیّد مرتضـی قـدس سـره- اعتبار است. و اظهر اعتبار است به این معنی که به سـبب حج، از غنی به فقر یا از فقر به اوسع از آن واقع نشود، پس واجب نیست بیع آنچه از منـافع آنهـا در سـال، اعاشه می نمایـد برای حـج، غیر [از] آنچه کافی برای حـج و ایاب و نفقه خودش و عیال تا زمان عود باشد، چه عقار باشد یا عین دراهم که صرف در حج و ایاب و نفقه عیال می شود.

و واجب است، [حجّ بر کسی که فرقی به حال او نمی نماید حج و ترک آن، به واسطه مصارفی که مقتضای شأن او است و در آنها اسـرافی نیست، [که اگر تبـدیل نماید بعض آن را به سـفر حج، اشدیّت حاجت یا منقصت شأنی لازم نمی آید، مثل طلّاب علوم دینیّه یـا فقرایی که قـادر بر تکسّب نیسـتند و از وجوه [شـرعیّه معاش آنها در سال دایر است، اگر به حسب اتفاقْ در وقت حج، واجد مؤونه ذهاب و ایاب و مصارف این سفر باشند.

پس موارد عسـر و حرج در تکلیف به حـج از جهت مصـارف آن، اگر چه برای رعـایت مصـارف متـأخّره باشـد، خارج به این شرط می شوند.

لزوم به جا آوردن حج بعد از حصول استطاعت، به هر نحو که بتواند.

کسی که به جهت استطاعت شرعیّه مکلّف به حج شد، پس فرقی نیست بین اینکه از مال خودش انفاق کند، یا

آنکه پیاده روی نماید، یا آنکه دیگری بر او انفاق نماید، در اجزاء از حجّهالاسلام.

اگر مرجّحاتی برای رکوب در سفر حج واجب یا مندوب نباشد، مشیْ افضل از رکوب است، به خلاف صورت [وجودِ] مرجّح، مثل قوّت به عبادت و سرعت و طول جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۱۴

در اقامت حرمین و مثل اینها.

اگر حج و عمره یا یکی از آنها در ذمّه، ثابت بود و در اصل با اهمال فوت شده بود، هر وقت قدرت پیدا نمود فوراً باید به جا آورد اگر چه استطاعت شرعیّه زایل شده باشد.

تقدّم حجّ بر سایر دیون میّت

پس اگر وفات کرد قبل از انجام آن، از اصل متروکات او قضا می شود به نیابت او؛ پس اگر دَینی در ذمّه او باشد- مثل خمس یا زکات- توزیع می شود ترکه بر همه آنها.

و اگر مقدارِ موزّع به حج و غیر، وافی به حج نشد، تخصیص حج به اقرب طرق آن به مقدار وافی به آن و صرف زاید در سایر دیون، خالی از وجه نیست. و اگر صرف در حج میقاتی به نحوی نمی شود، صرف در غیر حج می شود. و اگر صرف در هر کدام از حج و دین بشود صرف در دیگری نمی شود، تخییر اظهر است.

و در ملاحظه مقدار مصروف در حج و عمره با هم یا جداگانه در اقسام ثلاثه حج، رعایت صحّت عمل می شود، نه تکلیف مشترک بین آنها و سایر دیون.

و ابعاض میسوره از هر کدام از حج و عمره، جانشین تمام در این مقام نمی شوند بنا بر اظهر؛ پس با عدم وفای ترکه در یکی از حج و عمره، صرف در سایر دیون می شود با توزیع اگر متعدّد باشند.

کفایت حجّ میقاتی

در صورتی که از متروکات میّت قضا می نمایند، رعایت حج از اقرب مواقیت به مکّه به نحوی که در حال اختیار مجزی است، می شود؛ و زاید بر این حدّ یا به واسطه توقّف حج شخصی بر آن، لازم می شود، و در این صورت آن هم از اصل مال اخراج می شود اگر چه از بلد میّت یا بلد اجیر باشد؛ یا آنکه به سبب وصیّت واجب می شود؛ و زاید بر واجب فعلی به نحو مذکور، از ثلث خارج می شود.

اگر مال وسعت نداشته باشد مگر برای حج اضطراری صحیح در صورت عذر

جامع

- مثل حج از مکّه یا ادنی الحل- واجب است، با ملاحظه تعیین یا تخییر از ناحیه دَین مزاحم اگر بوده باشد.

وصیّت به حج

و اگر وصیّت کرده به حجِ از او، پس اگر وسعت نکرد مال او چه تمام مال باشد یا مشتمل بر ثلث، حج از هر کجا که صحیح باشد در حال اختیار [به جا آورده می شود]، و در صورت عدم امکان، در حال اضطرار، به جا آورده می شود.

و اگر وسعت داشته اگر چه با ضمیمه ثلث باشد در صورتی که ذکر می شود، از محل موت، قضا یا استیجار می شود، مگر تعیینِ محل دیگر نماید. و در صورت تعیین یا انصراف به محل موت، لازم است مراعات وصیّت به نحو مذکور. لکن اظهر عدم تقیید است در اصل قصد و مطلوبیّت، پس مخالفت در استیجار یا مخالفت اجیر در عمل با اتیان تمام با قصد قربت، حجِ صحیحِ اختیاری، صحیح و مجزی است بنا بر اظهر؛ اگر چه محتمل است در صورت مخالفت اجیر و تحقّق قربت، اختیار فسخ برای مستأجر در اجاره و رجوع زاید از اجرت مقابله با نفس حج، یا آنکه اجرت المثلِ اصل حج بر او باشد و مسمّی را استرداد نماید، و معامله تخلّف وصف در عمل بدون تعدّد و تقیید مگر از ناحیه نفس استیجار نماید. و هم چنین ایجاب شرعی، مفیدِ تقیید نیست بلکه صرف تکلیف به ایجاد قید است با مقیّد.

نحوه اخراج هزینه حج از ترکه برای حج میقاتی یا بلدی

اگر حجْ دین میّت بوده و محرز یا ثابت بوده، از اصل مال اخراج می شود [به اندازه حج صحیح در حال اختیار به هر نحوی که ممکن باشد، اگر چه متوقّف بر حجِ از بلد باشد.

و اگر فقط به وصیّت واجب شده است انجام آن بر وصیّ، پس با وفای ثلث، به نحو وصیّت عمل می نماید؛

و اگر تعیینِ محل نشـده است، می توانـد از ثلث، حـج بلـدی استیجار نماید اگر وافی باشد ثلث به آن؛ و گرنه به هر نحوی که وافی باشد و زاید بر

ثلث نباشد، انجام می دهد.

و در هر دو صورت- یعنی دین یا وصیّت- اظهر اوسعیّت صحّت حج است از حدّ تکلیف؛ پس اگر تکلیف به حج بلدی بود و میقاتی به جا آورده شد با شروط عمل، اظهر صحّت است.

اگر میّت دارای دو وطن بود با تساوی در امکان استیجار از آن دو محل، اقربْ ملاحظه بلد موت است، نه آنکه اقرب به میقات است. و بـا تسـاوی در امکـان استیجـار از بلـد موت، اظهر عـدم جواز استیجـار از ابعـدِ از آن است با تساوی در اجرت یا اقلیّت اجرتِ ابعد به حسب فرض.

و در صورت وجوب استیجـار از بلـد و حـج از بلـد، اگر حـج از میقـات یا محلی اقرب به میقات از بلـد نمود و خلاف تکلیف نمود، زیـادتی در صورتی که از اصـل اخراج می شود اجرت حـج، مال دُیّان یا ورثه است؛ و در صورتی که از ثلث اخراج می شود- مثل ثلث متعذّر المصرف- در وجوه برّ صرف می شود.

و در صورت تبرّع شخصـی به قضای شـخص از میّت، مجزی است در جمیع صور و مالك مقـدار اجرت، مالك آن مال اسـت اگر حجی واجب به سبب فرض یا وصیّت نبود، که عبارت از دُیّان یا ورثه و یا اهل ثلث موصی به باشد.

و اگر وصیّت به حجِ واجب نمود از ثلث، و وافی بود به آن، پس مقدار اجرت از اصلْ اخراج نمی شود، مثل صورت تبرّع.

حکم حج نیابتی یا تطوّعی با وجود اشتغال ذمّه به حجّ واجب فوری

کسی که بر او حجِ واجبِ

فوری، از خودش باشد به سبب استطاعت یا نذر و شبه آن، جایز نیست ترک حج از نفس و صرف وقت در حج از غیر به نیابت او به سبب استیجار یا تبرّع. و اگر نیابت کرد، خلاف تکلیف کرده است و مشهورْ بطلانِ حج نیابتی است از اجیر و متبرّع، و اظهر صحّت آن است.

و اما حج تطوّعی از مباشر، پس اگر به قصد امر فعلی باشد، اگر چه اعتقاد ندبیّت آن جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۱۷

را داشته، اظهر صحّت و اجزای از حجّهالاسلام است. و اگر متعمّدِ ترکِ واجب و فعل مستحب است، عاصی بودن آن معلوم است، و امر استحبابی مترتّب بر معصیت که ترک واجب است، مانعی ندارد، و ذمّهٔ اش مشغول به ادای واجب در سال آتی است.

توقّف و عدم توقّف حجّ زن به وجود مَحرم

فرقی در وجوب حج بین مرد و زن و خنثی نیست. و در وجوب حج به استطاعت شرعیّه بر زن، شرط نیست وجود مَحرَم با او در سفر حج در صورتی که مأمونه و آمنه باشد، و ظنّ سلامت در نفس و بضعْ مثل مال مجحف، کافی است.

و اگر حج او متوقّف بر مَحرم باشد، واجب است استصحاب او اگر چه با اجرت غیر مجحفه باشد اگر چه ازید از اجرت المثل باشد. و بر مَحرم واجب نیست اجابت و قبول استیجار، مثل سایر مقدّمات مربوطه به غیر. و اگر متوقّف بر ضرر مجحف باشد، واجب نیست حج بر زن.

و تحصیل مَحرم به ازدواج در صورت مقدمیّت بدون حرج و خوف ضرر مجحف، واجب است بنا بر اظهر.

و در صورت ادّعای زوج خوف را، عمل به شاهد حال و بیّنه می شود و گرنه قول

زن مقدّم است با یمین احتیاطی او.

و در صورت علم زوج به عـدم امن و غـالب شـدن زوجه در محـاکمه شـرعیّه، آیـا باطناً جایز است بر زوج منع زن یا نه؟ محل تأمّل است.

حکم حج تطوعی زن با منع زوج

جـایز نیست حـج زوجه به حـج تطوّعی غیر واجب بـا منـع زوج در صـورت تفویت حق زوج؛ و اظهر عـدم جواز است و عـدم صحّت است حتی در صورت عـدم تفویت مگر بـا اذن زوج. و جریـان حکـم در منقطعه باقیه در وقت احرام، بر نکاح، خالی از وجه نیست مگر در صورتی که بـا هم مُحرم بشونـد، یـا آنکه زنْ احرام او متأخّر باشـد با عزم بر عـدم تأخّر زوجه در احلال که محل تأمّل است. و جایز است مطلقاً حجِ واجبِ جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۱۸

مضیَّق را بدون اذن زوج و با منع او به جا بیاورد. و اظهر در موسّع قبل از تضیق واجب، اناطه به اذن زوج است.

و دائمیّه اگر مطلّقه شد، در عدّه رجعیّه، به حکم زوجه است در جواز در حج واجب و عدم جواز و عدم صحّت در مندوب، به خلاف بائنه که می تواند بدون اذن، حج مندوب نماید، مثل صورت وفات زوج و عدم انقضای عدّه وفات.

فصل دوم شروط حج واجب به نذر و شبه آن

کمال عقل

معتبر است در انعقاد نـذرِ حـج، بعد از اسـتطاعت- به معنی قدرت به نحوی که در همه تکالیف معتبر است عقلا- «کمال عقل» در نـاذر؛ پس نـذر صبیّ و عهـد و یمین او و مجنون، در غیر ادواری در حـال افـاقه، منعقـد نمی شود. و هم چنین مُغمی علیه و ساهی و غافل و نائم و سکران و هازل بی قصد جدی.

حریّت

و هم چنین معتبر است «حریّت»؛ پس بدون اذن مالک، نذر مملوک صحیح نیست بنا بر اظهر، و با منع او قطعاً صحیح نیست.

اذن زوج و والد در نذر

و هم چنین است نذر زن با وجود شوهر و ولد با وجود والد، و شـبه نذر از عهد و یمین. و اگر اذن داد منعقد می شود و واجب است با قدرت، عمل بر طبق آن.

و مالک در موسّع می توانـد منع نماید از مبادرت، بلکه تا وقت تضـیّق واجب. و بر مالک، کمک دادن به لوازم عمل به منذور مملـوک، واجـب نیست مگر در ملازمه عـادیه معلـومه مـوجبه تحمّـل آن به سبب اذن در نـذر. و هم چنین می توانـد مـانع از تحصیل قدرت به کسب بشود مگر در صورت توقّف دائمی معلوم نه عارضی.

و منع زوجه از عمل در ضیق وقت جایز نیست مثل مملوک، و در سعه جایز است، چنانچه در مملوک گذشت.

و اگر زوجهْ کنیز بود، نذر او متوقّف به اذن مالك و زوج است و لحوق اذن، کافی است بنا بر اظهر.

و اتّحاد حکم ولـد با وجود والد در آنچه مذکور شد، با مملوك و زوجه در نذر و شبه آن، قوی است. و کلام در نذر کافر و شبه آن و انعقاد یا عدم آن، در «کتاب نذر» مذکور است.

احکام حجّ واجب به نذر

اشاره

اگر شخصی نـذر حـج نمود، واجب است ادای آن، و فوری نمی شود مگر با ظن وفات، یعنی عـدم وصولِ به حـج در سالهای بعد، از جهت موت یا فوت قدرت.

و اگر متمکّن شـد از حـج در یک سال، پس ادا ننمود تا آنکه وفات نمود، قضا می نماینـد حج را از جانب او اگر چه فوت در زمان غیر مظنون الوفات بوده باشد.

و در اینکه از اصل مالْ قضا می شود- مثل حجّهالاسلام- یا از ثلث اگر چه وصیّت نکرده

باشد بلکه ثابت باشد نذر، خلاف است؛ اکثرْ قایل به اخراج از اصل هستند، و این قول احوط است برای ورثه.

و اگر موتِ ناذر قبل از تمکّن از حج بوده است، اگر چه به واسطه مرضی یا منع دشمنی بوده، قضا واجب نیست.

و اگر در نـذر حـج، وقتِ معیّن را تعیین نموده است، پس اخلال کرد با تمکّن، واجب است کفّاره خلف نـذر و قضای حج در غیر آن وقت معیّن.

و اگر بعد از ترک عمدی، وفات نمود، کفّاره از اصل اخراج می شود و قضای حج هم از اصل است بنا بر احوط.

و اگر در نـذر معیّنِ به سالی، ممنوع شـد به سـبب مرض یا منع دشـمن و در سال دیگر متمکّن شـد و مانعْ رفع شـد، اظهر عـدم وجوب قضا است، مثل صورت وفات در آن جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۲۱

سال نسبت به قضای غیر، از او.

نحوه اخراج حج نذری و حجّهالاسلام از ترکه

اگر وفات کرد شخص در صورت استقرار حجّهالاسلام و حج منذور در ذمّه او، پس با وفای مال به هر دو، اخراج می شوند از اصل بر حسب احتیاط سابق در منذور و بنا بر اینکه منذور از ثلث است؛ پس حجّهالاسـلام، از اصل [اخراج می شود]، و منذور از ثلث با وفای آن، اخراج می شود، مثل وصایا.

و اگر مالْ وافی به هر دو نباشـد و قایل به خروج هر دو از اصل شدیم به نحو متقدّم، پس اگر تقسـیطْ نافعِ در جمیع شد، هر دو استیجار می شونـد و گرنه احوط، تقدیم اخراج حجّهالاسـلام است، چه آنکه اسـتقرارِ منذور، مقدّم بوده یا حج اسـتطاعتی، در مقابل احتمال تخییر؛ چنانچه متعیّن است بنا بر فتوی به خروج منذور از اصل، مثل

سایر دیون و واجبات مالیّه اگر چه بدنیّه هم باشند.

تقارن منع و افساد حج

اگر در حال معضوبیّت، و ممنوعیّت، افساد کرد حج خود را با تمکّن از حج صحیح در همان سال، پس مستمر شد منع تا سال دیگر، استنابه می نماید بنا بر اینکه حجّهالاسلامْ دوّمی است. و در ممنوعیّت در حال نذر و استمرار منع به طوری که مأیوس از مباشرت شد، اظهر سقوط واجبِ به نذر است به واسطه عدم قدرت، در مقابلِ احتمالِ لزومِ استنابه که واجب است با انحلال نذر به حج و مباشرت در قصد نذر.

و با رعایت خصوصیّت مذکوره، فرقی بین حج موقّت در نذر و [حجِ مطلق نیست، مگر در رعایت خصوص وقت برای استنابه محتمله در موقّت.

اگر در حال نذر یا افساد، ممنوع شد و منعْ مستمر شد تا وقت حج از سال بعدی، اظهر جریان مذکور در صورت منع در آن حال است.

اگر ممنوع، با تکلّف، حجّهالاسلام را به جا آورد و با نیّت آن انجام داد، پس اگر تا

حدّی قبل از احرام رفع منع شده باشد، اشکالی نیست؛ و اگر بعد هم ممنوعْ متکلّف بود، پس اجزای از حجّهالاسلام خالی از وجه نیست.

فرض تداخل و عدم تداخل حجّ نذری و حجّهالاسلام

اگر نذر، متعلّق به حجّهالاسلام بود و قایل به انعقاد شدیم و در حال استطاعت واقع شد، تداخل می شود و بعد از آن حج دیگری واجب نمی شود. و اگر در حال نذر مستطیع نبود، منتظر استطاعت می شود؛ پس با توقیت نذر و عدم حصول استطاعت در وقت معیّن، نذر منحل می شود.

و اگر در نذرْ نیّت غیرِ حجّهالاسلام نموده بود، هر دو حج واجب می شود؛ پس فوراً حجِ ثابت را به جا می آورد و بعد از آن، حج منذور را به جا

می آورد.

و اگر بعـد از اسـتطاعت و قبل از حجّهالاسـلام نذر نمود حج را به غیر حجّهالاسـلام، [و] موقّت [کرد آن را] به همان سالی که بایـد حجّهالاسـلام را به جا بیاورد، نذر منعقد نمی شود مگر آنکه نذر نماید حجِ بعد از زوال اسـتطاعت مالیّه و قبل از فعل آن را به نحوی که فعلیّت [پیدا] ننماید وجوب حجّهالاسلام.

و اگر مقیّد بـه همـان سـال نبـود، پس مثـل آنکـه مقیّد به سـالی غیر سـال استطاعت کرده باشـد، نـذر منعقـد است و بعـد از حجّهالاسلام باید در سال بعد، حج منذور را به جا آورد.

و اگر نذر در زمان عدم استطاعت بود، باید به جا آورد اگر چه مستطیع شرعی نباشد، و قدرت بر منذور، کافی است در انعقاد و وجوب.

و اگر نـذر، مطلـق بود از مسـتطیعِ قبـل از نـذر یـا بعـد از نـذر و متعلّق به حجّی غیر [از] حجّهالاسـلام بود، واجب است بعـد از استطاعت حجّهالاسلام را به جا بیاورد و بعد از آن حج منذور را به جا بیاورد.

و اگر موقّت به سال معیّن بود و در حال نـذر مسـتطیع نبود [و] بعـد از نذر، مسـتطیع شد، مقدّم می دارد حج منذور را و بعد از آن بـا بقای اسـتطاعت تا سال دیگر، حجّهالاسـلام را به جا می آورد. و هم چنین اگر قبل از اسـتطاعت، اجیر شـد در حجی در سال اوّل.

نذر حجّ غیر موقّت

و اگر مطلق گـذاشت حـج منـذور را و معیّن نکرد در حجّهالاسـلام یا غیر آن، پس احتیاجِ مغایرتْ به قصـد و تعلّق آن با عـدم خصوصیّت در نظر ناذر اگر چه معتقد باشد به سبب عدم استطاعت وجدانی، غیر را به نفس طبیعت حج،

پس مجزی است بـا قصـد هر دو از هر دو، و هم چنین قصـد امر فعلی. و اگر خصوصـیّت داد حـج نـذری را در قصـد در وقت عمل، پس صـحّت آن محل تأمّل است؛ و بر تقدیر صـحّت و اجزای از نذر، اجزای آن از حجّهالاسـلام محل تأمّل است. و هم چنین اگر در حال عمل تخصـیص داد به حجّهالاسـلام، صـحّت آن مانعی نـدارد و اجزای آن از حـج نذری مشـکل است بلکه باید بعد، حج نذری را به جا بیاورد مگر آنکه قصد امر فعلی را نماید و خصوصیّت را از باب اعتقاد قصد نماید.

نذر حجِّ پیاده و تخلّف یا عجز از آن

اگر نـذر نماید که پیاده حج نماید، منعقد می شود و واجب می شود با قدرت اگر چه به سـبب مقارنات در وقت عمل، رکوبْ راجح شود با قطع نظر از نذر، و لازم نیست متعلّق نذر افضل باشد با خصوصیّاتش به قول مطلق.

و اگر نذر متعلّقِ به حجِ در حال مشی بود، پس با قرینه معیّنه، مبدء، متعیّن می شود، و گرنه اوّل آن، اوّل افعال حج و آخر آن، رمی جمرات است.

و در تعیین مبـدء، قصـد ناذرْ متَّبع است، و با مجهولیّت آن بعـد از زمانی برای خودش یا نایب او، دور نیست عرف تعیین نماید بلد ناذر را در بعض صور. و هم چنین [است اگر بگوید: «أن امشـی إلی بیت اللّه حاجّا» و اگر بگوید: «أن أحجّ ماشیاً» [که اوّل افعال حج، مبدء باشد.

و عبارات مختلفه نـذر از هر کدام، گاهی مفهوم عرفی آن، تعیین مبدء خاصـی می نماید و هم چنین در منتهی و با عدم تعیین، عمل به آنچه مذکور شد می شود، و اکتفا

به متیقّن در صورت عدم اماره بر ازید، خالی از وجه نیست.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۲۴

و اگر نـاذرِ مشـی در مواضـع عبـور بـا کشـتی در اوقـات قلیله باشـد، پس بـا تمکّن از طریقِ مشـی، متعیّن است اختیـار آن؛ و با اضـطرار به رکوب سـفینه، پس ظاهرْ نذرِ مشـی در غیر آن مواضع است، و احوط با اتفاقی شدن عبور با کشتی و حرجی نبودن قیام در کشتی به واسطه قلّت وقت آن، اختیار قیام است.

اگر نذر حج در حال مشـی کرد، پس در مقام وفاءْ رکوب نمود با تمکّن از مشی و با تعمّد ترک، پس اگر در نذر، تعیینِ سال نمـوده بـود، احوط قضـای آن در حـال مشـی و کفّـاره است. و اگر معیّن نکرده بوده سـال را، اظهر وجوب اعـاده است. و اگر منذور، مشیِ در حال حج بوده پس در معیّن، کفّاره ثابت است؛ و در غیر معیّنْ حج دیگری که در آن مشی نماید، ثابت است.

و اگر رکوب در بعض طریقی که در جمیع آن بر حسب نذرْ واجب بود مشـی، نمود، پس در معیّنْ کفّاره ثابت است؛ و قضای حجِ در حال مشیِ در جمیع طریق، موافق احتیاط است؛ و در غیر معیّن فقط اعاده حجِ در حال مشیِ در جمیع طریق لازم است.

اگر کسـی نـذر حجِ در حال مشی نماید، پس عاجز از مشـی بشود، اظهر جواز رکوب است اگر چه نذرْ غیرِ معیّن و مأیوس از رفع مانع یا تجـدّد قـدرت نباشـد، بلکه عالم به قـدرت در سال بعـد باشـد. بلی اگر متمکّن باشد از مشـی در بعض طریق بدون مشقّت شدیده، وجوب آن قدرْ خالی از وجه نیست.

و اگر ترک مطلقِ مشی کرد در این صورت، حکم آن مستفاد از سابق می شود.

فصل سوم احکام نیابت و وصیت در حج

شرایط نیابت

اسلام نائب از شرائط نیابت

[۱.] شرط است در صحّت عمل نایب- به نحوی که استنابه او جایز و مبری ء ذمّه باشد- «اسلام نایب»؛ بلکه استنابه مخالف و غیر اثنی عشری، جایز نیست اگر چه فرضاً در فتاوی، حجّ موافق باشد با اعتبار ایمان به معنای اخص در صحّت عبادات نزد مؤمن مستنیب.

و در صحّت نیابت مسلم از کافر و اکتفای به احتمال حصول تخفیف عذاب برای او، تأمّل است. و بر تقدیر مشروعیّت، اختصاص به کافرِ میّت ندارد به بعضی از مبانی.

و بر تقدیر عدم صحّت نیابت از کافر، از ناصبی هم نیابتِ مُسلم، صحیح نیست، زیرا محکوم به کفر است. و در غیر ناصبی از فرق مخالفین، صحّت نیابت مؤمن از آنها، محل تأمّل است، اگر چه احتمال صحّت در این فرض، اقرب از احتمال آن است در کفّار.

عدم صحت نیابت مجنون و طفل غیر ممیز

[۲.] نیابت مجنون در حال جنونش و طفل غیر ممیّز، صحیح نیست. و در نیابت ممیِّز خلاف است، صحّت، خالی از رجحان نیست بنا بر شرعیّت عبادات صبیّ ممیّز. و هم چنین استنابه با شروط آن.

لزوم قصد نیابت و تعیین منوب عنه با فرض تعدد

[۳.] معتبر است در نیابت، قصد آن و تعیین منوبٌ عنه با [فرض تعدّد. و در صورت اتّحاد، کافی است قصد نیابت واجبه مثلًا. و نیابت مملوک با اذن مالک صحیح است.

عدم صحّت نیابت واجب الحج

[۴.] و جایز نیست نیابت کسی که حج بر او ثابت و مستقر در ذمّه او شده باشد، مگر با عجز از حج از خودش به هیچ وسیله ای و تمکّن از حج نیابتی، که در این صورت با وسیله ای که به توسطِ مثلِ استیجار محقّق می شود، نیابت او صحیح است.

حصول استطاعت در اثنای حج استیجاری

و اگر استطاعت در اثنای حجِ استیجاری حاصل شد، اجاره منفسخ نمی شود، بلکه با بقای استطاعت تا سال دیگر، واجب می

شود حج اصالتی.

و اگر مستطیع، عاجز شد و اجیر شد و قبل از شروع در حج، قادر بر حج اصالتی شد، پس در انفساخ اجاره- به جهت کشف عدم قدرت شرعیّه- تأمّل است؛ به خلاف صورت حدوث استطاعت مالیّه مثلًا بعد از اجاره و قبل از شروع در حج.

عدم صحّت حج تطوّعی بعد از استقرار حج

و مستطیع بعد از استقرار حجِ متروک در ذمّه او، حج تطوّعی از او صحیح نیست اگر چه استطاعت مالیّه زایل شده باشد، مگر آنکه به سبب غفلت از وجوب حجّهالاسلام یا اعتقادِ جوازِ حج تطوّعی، قصد امر فعلی نماید و آن را تخصیص به تطوّع بدهد که اجزای از حجّهالاسلام خالی از وجه نیست. و هم چنین حج نیابتی صحیح نیست از مباشر و از منوبٌ عنه.

کسی که حج را به جا آورده باشد- چه واجب بوده چه مندوب و بر او عمره واجب نباشد- می تواند نایب بشود در همان سال در عمره از غیر خودش. و کسی که عمره واجب را به جا آورده می تواند حج از جانب غیر نماید اگر بر او حج واجب فوری نباشد؛ پس هر کدام از حج و عمره که به جا آورده شد و مکلّفِ فوری به [انجام دادنِ دیگری نباشد، در آن دیگر [می تواند] نایب از غیر بشود.

عدم لزوم اتّحاد شرایط نایب و منوبٌ عنه

کسی که استکمال شروط وجوب حج نکرده، می تواند نایب بشود با موافقت در ذکوریّت و انوثیّت با منوبٌ عنه، و با مخالفت اگر چه مخالفت فی الجمله موجب کراهت است؛ و با صَرِوره بودن و عدم آن، با موافقت در صروره بودن یا مخالفت، یعنی نیابت صروره.

و مخالفت نایب با منوبٌ عنه در ذکوریّت، فی الجمله موجب مرجوحیت است و گاهی اجتماع می نمایند، و فاقدِ هر دو جهت، فاقد مرجوحیّت است؛ و گاهی مثل فقاهت و کمال، رافع مرجوحیّت بلکه موجب راجحیّت می شود. و هم چنین سایر مقارنات مختلفه با موجبات مذکوره ملاحظه می شود، و همه در اصل صحّت و اجزاء مشترک هستند.

فوت نایب و مسأله اجرت استحقاق

[۱.] نایبِ در حج به سبب استیجار یا غیر آن، اگر وفات کرد قبل از اتمام حج، پس اگر بعد از احرام و دخول حرم وفات نموده باشد، مجزی است از منوبٌ عنه؛ و اگر قبل از آن وفات نماید، مثل حج از نفس، مجزی نیست، چنانچه گذشت.

و در صورت استیجار، استردادِ آنچه فائت شده است به سبب موت- یعنی مقابل آن از اجرت در اجاره- نمی شود اگر تصریح به استرداد و یا لازم آن نشده باشد؛ بلکه بر حسب معلومِ از داعیِ استیجار، برائت ذمّه منوبٌ عنه مقصود باشد اگر چه محقِّق آن در نظر متعاملین، کاملِ آن بوده است.

و اگر موتِ واقعِ قبل از عمل، در اثنای طریق باشد، پس با تقیّد عمل به سیر از طریق خاص، به نحوی که در حکمِ جزءِ مورد

اجاره باشد، توزیع مسمّی بر مسافت محدوده به موت و استرداد آنچه مقابل فائت است در ذهاب و ایاب، خالی از وجه نیست.

و اگر سیر خاص، قید عمل مستأجَر نباشد، پس

اگر مقداری از عمل [را]- مثل احرام بنا بر آنچه مذکور شد از عدم اکتفای به آن در اجزای- به جا آورده باشد، توزیع جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۲۸

نسبت به آن عمل بر وجهی که واجد سیر خاص بوده و استرداد نسبت به ما بعد آن در ذهاب و ایاب، بی وجه نیست؛ و اگر بعض نفس عمل به جا آورده نشده، پس استحقاق عوضِ آنچه قطع شده، بعید نیست، و عوض مستحَق، اجرت المثل سیر خاص است بنا بر اظهر.

اگر موت نایب، بین احرام و دخول حرم باشد، پس اقرب، اتّحاد حکم با موت اصیل است در عدم اجزاء، و حکم توزیعِ اجرت، معلوم شد از آنچه ذکر شد.

لزوم اتباع شرطِ واقعِ در اجاره

نایب باید از شرط مستأجِر تجاوز ننماید؛ پس اگر تمتّع را قرار داده، نمی تواند قران یا افراد را به جا بیاورد، مگر آنکه مخالفت به افضلِ از مستأجَر نماید، مثل آنکه متطوِّع بوده، یا آنکه دو منزل متساوی داشته و با یکی از آنها نائی می شده، یا آنکه نذرِ حج، مطلق نموده بوده، به خلاف تعیّن افراد- مثلًا- بر منوبٌ عنه که تمتّع از او مجزی نبوده است. و هم چنین [است در جواز عدول اگر حادث شد رضای مستأجر به عدول اگر چه به غیر افضل باشد با تخییر در اصل؛ بلکه دور نیست صحّت اجاره بر جامعِ بین اقسام و صحّت عمل به یکی از آنها در صورت تخییر در اصل و عدم غرر در اجاره، مثل غرر در صورت تعلّق اجاره به یکیِ غیر معیَّن.

و اگر عدول کرد بدون اذنِ مکشوف، از مستأجَر اگر چه در اصلْ مخیّر بوده است منوبٌ عنه، به کاشفیّت فحوی

در افضل یا غیر فحوی در غیر آن، پس حال آن حال تبرّع است و استحقاق اجرت بر مستأجِر ندارد.

شرط راه معیّن در انجام حج

اگر استیجار واقع شد به طریق معیّن، پس با اماره معتبره بر تعلّق غرض خصوصی به آن طریقِ مخصوص، جایز نیست به حسب تکلیف، اختیار غیر آن طریق برای حج؛ و گرنه اظهر جواز عدول است به واسطه بُعد اراده خصوصیّت و قرب اعتقاد آنکه حجِ
جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۲۹

نایب، خصوصی خواهد بود. و در صورت اول، مسمّی تقسیط بر طریق نمی شود اگر طریق مذکور در مورد اجاره باشد، بلکه تقسیط می شود بر عمل نایب؛ و اختیار فسخ برای مستأجر و دفع اجرت المثلِ نفسِ حج، خالی از وجه نیست؛ کما اینکه [مستأجر] اختیار امضاءِ در بعض- که نفس حج است- با تقسیط مسمّی بر آن، دارد در صورتی که تقییدِ به طریق مخصوص، در حکم جزئیّت آن باشد؛ و در این صورت اگر شرط سقوطِ اجرتِ مطلق نماید، دور نیست عدم استحقاق چیزی با مخالفت.

و اگر تقییدْ استفاده نشود، اجیر مستحقِ تمام اجرت در عقد اجاره است. و اگر مجرّد شرطیّت در مقابل جزئیّت در حکم استفاده شود، [مستأجر] اختیار فسخ به تخلّفِ شرط و دفع اجرت المثلِ عمل و امضا و دفع تمام اجرت مذکور در عقد دارد.

استیجار برای دو حج

اگر استیجار شد برای مباشرت حجی در سالی معیَّن، جایز و صحیح نیست استیجار برای حج دیگری در همان سال با مباشرت اجیر. و اگر یکی از آنها مطلق باشد از حیث سال، صحیح است دو اجاره. و هم چنین اگر یکی از آنها اعم از مباشرت یا تسبیب یا خصوصِ تسبیب باشد، صحیح است، یعنی تسبیب به ایجاد حج به نیابت از منوبٌ عنه نه از اجیر در اجاره اوّلی. و در تقدیر منافات، متأخّر

باطل است؛ و در صورت مقارنت، هر دو باطل است.

و اگر در مطلقه در سال، اهمالْ ظاهر شد از اجیر در مباشرت، پس با حدوث عذر، هر دو اختیار فسخ دارند، و بدون عذر، مستأجر خیار فسخ دارد.

و اگر زمان در معیّنه فوت شد، منفسخ می شود اجاره.

و اگر اجیرِ بر سالِ معیّن، مقدّم داشت حج نیابتی را، اظهر صحّت است زیرا تعیین، محمول بر عدم تأخیر است، مگر در صورت تصریح بر عدم تأخیر و تقدیم.

مصدود یا محصور شدن اجیر

اگر محصور شد اجیر یا مصدود شد با استیجار حج در سال معیّن و ممنوع از انجام آن جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۰

شد قبل از احرام و دخول حرم، پس استعاده می شود آنچه تقسیط می شود بر متخلّف فائت از عمل مستأجرٌعلیه در صورت تقسیط، و گرنه تمام مسمّی استعاده می شود و برای اجیر است اجرت المثلِ آنچه قطع شده و صرف شده و می شود تا ایاب.

و اگر اجیر، ضامن حج در سال آینده شد، بر مستأجر اجابت او لازم نمی شود.

و در صورت عدم تقیید اجاره به سال معیّن، بر اجیر واجب می شود حج نیابتی مستأجَر در سال بعد بدون خیار فسخ برای یکی از متعاملَین.

و اگر مانعْ بعد از احرام با تعیّن سال، محقّق شد، استعاده اجرت متخلّف، ثابت است، و تقسیط در اینجا فی الجمله مسلّم است بر تقدیر عدم امکان تحلّل به هدی یا عمره و بقای بر احرام برای اتیان به بقیه مناسک در سال آینده به نحوی که در محلّش مذکور است؛ و اجزای احرام و دخول حرم به این سبب، منتفی است، مثل حج اصیل.

استنابه در طواف

از غایب و حاضرِ غیر متمکّنِ از طواف اگر چه با محمول بودن او باشد، به سبب عذری، مثل اغما یا مبطون بودن یا مرضی که با آن طهارتش محفوظ نماند، استنابه در طواف واجب می شود در صورت یأس از برء در وقت آن. و از غیر ایشان از حاضرینِ با تمکّن، استنابه در طوافِ واجب، نمی شود.

و حیض هم از اعذار است با عدم تمکّن از اتیان در وقت اگر چه با عدول به آنچه طوافِ آن متأخّر است باشد؛ پس استنابه می نماید اگر چه هنوز غایب

و طاهر نشده بنا بر اظهر؛ لكن احتياطِ در رعايت مكان غيبت و زمان طهارت، ترك نشود.

نيّت طواف نيابتى و شخص محمول

و نيّت طواف با طواف كننده با مباشرت است با اهليّت و تمكّن؛ پس طواف محمول، مثل طواف راكب دابّه است؛ و طواف حامل، مثل طواف حامل متاع است كه مى تواند اكتفاى به نيّت طواف از خود نمايد؛ پس در صورت حمل، هر دو با نيّت مى توانند به جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۱

همان طواف منسوبِ به هر دو اكتفا نمايند در عمل به واجب بر هر كدام.

بلكه در صورت عدم اهليّتِ نيّت- مثل طواف دادن صبىّ و مغمى عليه- اظهر جواز احتساب است براى حامل و محمول با نيّت [كردن حامل، منسوب ذاتى را براى خود، و عرضى را براى محمول، چنانچه در صبىّ منصوص است.

نيابت و تبرّع در حج

اگر نايبْ تبرّع به نيابتِ در حج كرد از ميّتِ مشغول الذمه به آن، صحيح واقع مى شود و ذمّه ميّت، برى ء مى شود در جميع فروض متصوّره آن.

نيابت از حىّ در حج واجبْ با تمكّن او جايز نيست با اذن او يا با تبرّع نايب. و در حج مندوبْ جايز است هر دو قسم، بلكه جايز است تشريك جماعتى در يك حج، با قدرت منوبٌ عنه و بدون آن.

و حج واجب، در آن نيابت نيست با قدرت منوبٌ عنه اگر چه در سابق مستقر شده و فعلًا استطاعت شرعيّه زايل شده باشد.

و مى تواند حج واجب را، خودش مباشرت نمايد و حج مندوب را، با نيابت به جا بياورد اگر چه هر دو در يك سال باشد، بلكه تعدّد نوّاب در يك سال مانعى ندارد.

و تبرّع از حى در حج واجب با عدم قدرت او، اظهر جواز آن است، و [اگر] با اذن باشد احوط است در تفريغ ذمّه.

كفاره احرام در حج نيابتى

كفّاره واجبه در احرام كه حكم عمل مباشرى نايب است، و هدى واجب در تمتّع و قران كه داخل در عمل مورد اجاره نايب است يا عملى كه خود عاملْ منسوبِ به ديگرى مى نمايد به تبرّع، بر نايب از مال خودش است نه بر منوبٌ عنه.

حكم افساد حج نايب

اگر نايبْ افساد نمود حج را، در سال آينده بايد حج نيابتى را اعاده نمايد؛ و در صورت جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۲

تعيّن استيجار به سال اوّل، اجرت را اعاده مى نمايد بنا بر آنكه فريضهْ دوّمى است و بر مستأجر است استيجار براى حج- در

صورت عدم ایقاع نایب اوّل حج صحیح را- در سال آتی به نیابت. و در صورت اطلاق استیجار، اعاده اجرت نمی شود.

و در هر دو تقدیر، ذمّه منوبٌ عنه تفریغ می شود با اعاده نایب، حج را به نحو صحیح.

فروض اطلاق و اشتراط زمان در استیجار حج

اگر استیجارِ حـجْ مطلق بود و قرینه [ای بر اراده تعجیل یا تأجیل نبود، اظهر عـدم وجوب ادای در اوّل سال امکان است بر اجیر، و [نیز اظهر] عدم تسلّط مستأجر بر فسخ در صورت اهمال است، مثل سایر اجاره های مطلقه بر اعمال. و لازم استفاده تعجیل از اطلاق، تسلّط مستأجر بر فسخ است در صورت مسامحه اجیر.

و اگر حج، واجب مضیّق باشد، تأجیل یا اطلاق در استیجار با تمکّن از استیجار با قید تعجیل، جایز نیست.

و اگر مشروط به سال اوّلِ امکان بود و تخلّف نمود، خیار فسخ برای مستأجر ثابت است، مثل تعجیل واجب به نفس اشتراط بدون سبق وجوب آن بر مستأجر. و چون تعجیل بـا اطلاق لازم نمی شود، دو اجاره مطلقه با هم یا متّصلِ به هم از یک اجیر بلامانع است؛ و هم چنین [است اگر دوّمی یـا اوّلی مشروط به تعجیل باشد و آن دیگر مطلق باشد. و هم چنین اگر [هر دو] مؤجّل به دو سالِ متغایر باشند یا متّحد باشند در سال، بدون اشتراط مباشرت در یکی از آنها.

تعدّد استیجار در حج واجب و مستحب

در حج واجب، یک نفر در یک سال، از دو نفر نایب نمی شود و چنین حجی باطل واقع می شود. و در حج مندوب، تشریک در منوبٌ عنه مانعی ندارد، مثل تشریک در اهدای ثواب و تشریک در استیجار یک نفر برای حج از دو نفر. و اگر استیجار برای حج مندوب از شخصی در سالی شد، از جانب دیگری به استیجار یا غیر، نیابت جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۳

نمی نماید و استیجار دوّم باطل است در تقدیر اشتراط مباشرت؛ به خلاف استیجار برای آنکه بعضی از حج از مستأجر

باشد، پس منافات با اجاره های دیگر ندارد در همان سال اگر چه مباشرت شرط شود.

استیجار یک نفر از دو نفر

و اگر دو نفر استیجار نمودند با شرط مباشرت برای یک سال، یکی را با شرط مباشرت، اجاره سابقهْ صحیح و متأخّرهْ باطل است؛ مگر با اجازه اوّلی دوّمی را به نحوی که کاشف از فسخ با رضای اجیر به سبب اقدام او یا التفات به اجاره ثانیه باشد که در این صورت، دوّمی صحیح می شود بنا بر اظهر.

اگر نایبْ محصور شد، متحلّل به هدی می شود و اجاره به سبب تعذّر مورد، منفسخ می شود در اجاره معیّنه، و بر نایب قضا نیست. و اگر اجاره مطلقه بوده، واجب است اتیان به مورد اجاره در سالهای بعد با تمکّن.

استنابه چند نفر برای چند حج از طرف یک نفر

اگر بر شخصی حج های متعدّد واجب باشد و متعذّر باشد مباشرت آنها بر او و نوبت به استنابه رسید، می تواند دو نفر را مثلًا در یک سالِ معیّن اجیر نماید، و نیابت هر دو صحیح است اگر چه احرام غیر حجّهالاسلام و مندوب اصلی مقدّم بر احرام واجب و حجّهالاسلام بشود.

و اگر منفسخ شد اجاره بر واجب متعیّن، به سبب بطلان عمل یا ترک اجیر عمل را، اظهر صحّت آن حج دیگر و استیجار آن است مگر با تمکّن از استیجار واجب در همان سال.

استحباب نیابت در حج

مستحب است که نایبْ تسمیه کند منوبٌ عنه را در جمیع مواطن و افعال حج و عمره، مخصوصاً وقت ذبح. و واجب است نیّت نیابت در احرام و بقای بر نیّت تا آخر عمل.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۴

و احوط در عمره تمتّع، تجدید نیّت در احرام حج آن است. و واجب نیست تجدید نیّت در بقیه افعال حج و عمره، بعد از نیّت هر یک از آن در ابتدای احرام آن.

مستحب است برای نایب، اعاده زیادتی اجرت خصوصاً اگر زیادتی به سبب تقتیر نبوده؛ و [نیز مستحب است برای مخالف، اعاده حجِ در زمان خلافِ در اعتقاد ایمانی. و مکروه است برای زنی که حج نکرده، نیابت نمودن، به نحو مقدّم در محل آن.

احکام وصیّت به حج

وصیّت به حج بدون تعیین اجرت

اگر وصیّت کرد به حج و تعیین اجرت نکرد، منصرف به اجرت المثل می شود؛ و در حج واجب اسلامی، از اصل مال اخراج

می شود مگر با تعیین آن در وصیّت از ثلث.

و در صورت توقّف بر حج بلدی، از بلد ادا می شود؛ و هم چنین [است تعیین بلدی در وصیّت، یا عدم تعیین میقاتی که منصرف به بلدی است بنا بر اظهر. و در اخذ تفاوت بلدی با میقاتی از اصل، تأمّل است.

و هم چنین در اخذ حج واجب غیر اسلامی از اصل با عدم تعیین اخذ آن از ثلث، تأمّل است.

و حج ندبی با وصیّت، واجب و مأخوذ از ثلث است اگر چه استیعابِ تمام ثلث نماید، مثل استیعاب حجّهالاسلام تمام مال را.

و اگر اجرت به حسب عوارض سال، ازید از اجرت المثل باشد، پس در وجوب زیادتی اگر چه مستوعب مال باشد در حجّهالاسلام و اگر چه مستوعب ثلث

باشد در حج ندبی موصی به، تأمّل است.

زمان دفع اجرت به اجیر

نفس عقد اجاره، موجب استحقاق اجیر است اجرت مسمّات را و لکن مستحق تسلّم نیست مگر بعد از عمل، مگر آنکه تعارفی یا قرینه دیگری باشد. و شرط تعجیل جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۵

تسلیم یا تأجیل آن، نافذ است در جمیع صور.

و اگر اجرتْ عین بود و تسلیم شد یا نشد، نماءِ قبل از عمل، ملک اجیر است.

و اگر وصی یا وکیل، دفع اجرت کرد بدون اذن و قبل از استحقاق تسلیم، ضامن است.

اگر اجیر انجام داد به خلاف شرط، پس در بعض صور، توزیع مسمّی می شود بر غیر مخالف؛ و در مخالف، اجرت المثلِ مشترک بین موافق و مخالف به او داده می شود. و در بعض صور که خودِ عمل را فاقد وصف به جا آورده، اختیار فسخ دارد و اجیر استحقاق اجرت المثل مشترکه بین فاقد و متّصف را دارد بعد از فسخ. و این دو، در صورت صحّت عمل است.

وصیّت به حج و قرینه بر تکرار و عدم آن

اگر کسی وصیّت به حج از جانب او نمود و قرینه ای بر اراده تکرار و تعدّد نبود، بیش از یک مرتبه لازم نیست و خارج از وصیّت است. و اگر معلوم شد اراده تعدّد، تکرار می شود حج تا استیفای تمام ثلث بشود با ملاحظه ترتیب در وصیّتْ نسبت به مقدّمِ بر حج و نسبت به متاخّرِ از حج در وصیّت که عمل به آنها بشود با حج. و در صورت عدم ترتیب، ثلث توزیع بر همه می شود. و تکرار حج تا اتمام ثلث، در صورت عدم وصیّت به عمل دیگری [ثابت است با استفاده اراده تعدّد؛ مگر آنکه مفید تعدّد، عبارتی باشد که دو حج یا سه حج، کافی است در آن،

مثل کفایت یک حج در صورت عدم استفاده تعدّد.

وصیّت به حج به مالی که وافی به حج نباشد

اگر وصیّت کرد که با مقداری معیّن از مال، حج از او به جا آورده شود، پس وافی نشد در وقت عمل به وصیّت، پس بنا بر صرف در وجوه برّ در وصایای متعذّره، در این وصیّت، همان طور عمل می شود.

و اگر وصیّت کرد با مالی معیّن [که هر سال حجی از او به جا آورده شود پس در

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۶

وقت عمل وافی نشد، تتمیم می شود مصرف حج از مال مقرّر برای دو سال یا بیشتر، مگر آنکه خلاف آن از وصیّت استفاده شود.

و اگر چیزی از مال معیّنْ از تتمیمِ مذکور، زاید شد که کافی برای یک حج نیست، پس مثل زیادتی معیّن برای یک حج است که در اجرت مسمّات قرار داده می شود اگر چه ازید از اجرت المثل باشد.

و در جریان حکم تتمیم مذکور، یا صورت وصیّت به یک حج با امکان حج از میقات با آن مال قلیل، تأمّل است، و عدم جریان، خالی از وجه نیست.

لزوم صرف ودیعه میّت در حجّ اگر ذمّه اش مشغول به حج بوده

اگر نزد کسی ودیعه [ای باشد از شخصی، و صاحب ودیعه وفات کرد و در ذمّه او حجّهالاسلام بود، و علم یا اطمینان به عدم ادای ورثه حج را بر تقدیر علم به مال و ایصال آن داشت، می تواند بلکه لازم است با اجرت المثل استیجار حج نماید و زاید را ردّ به ورثه نماید؛ و الحاق خوفْ به اطمینان، خالی از وجه نیست. و اگر خایف نبود، باید با اذن ورثه، این عمل را انجام دهد، یا تسلیم به ایشان نماید ودیعه را.

و احتیاط در صورت تمکّن از اثبات استقرار حج با بیّنه، در اقتصار به استیذان از ورثه یا

استقلال بعد از حکم حاکم، اولی است.

و الحاق غیر ودیعه- مثل دین ثابت در ذمّه یا عین مغصوبه- دور نیست. و هم چنین الحاق غیر حج از واجبات مالیّه- مثل خمس و زکات و دین- خالی از وجه نیست.

بلکه الحاق وصیّت به مال، یا به متوقّف بر صرف مال با عدم تجاوز مجموع وصایا از ثلث یا تقدّم آنچه در ید غیر وارث ممکن است صرف در آن بشود و مقصود غیر وارث است، یا ثابت بعد از توزیع بر همه وصایا در صورت عدم ترتیب، قریب است.

اگر ودَعی متعدّد باشد و عالم به همدیگر بودند، توزیع می شود در فرض متقدّم، اجرت بر آنها. و اگر همه می توانند، واجب است به نحو کفایت بر هر کدام. و اگر بدون علم، همه انجام دادند، حج سابقْ محسوب از اصل است و بقیه بدون اجازه ورثه، بر

آنها محسوب نمی شود. و اگر همه بعد از احرام اجتماعی عالم به همدیگر شدند، احتمال تعیین محسوب بر ورثه با قرعه، ثابت است.

اگر اجیر برای خودش حج به جا آورد

اگر اجیرِ برای حجِ در سال معیّن، برای خودش نیّت حج کرد، یا آنکه احرام را در صورت اطلاق اجاره، برای منوبٌ عنه نیّت کرد و باقی را برای خود نیّت نمود پس اگر قصد حج و افعال حج به نحو قربیّت کرده و قصد اصالت هم داشته به اعتقاد تأثیر قصد در آن، اظهر صحّت حج است تماماً از منوبٌ عنه و لغو بودن قصد اصالت است.

و در غیر این صورت، اظهر بطلان است از نائب و از منوبٌ عنه.

وصیّت به حج و کفایت و عدم کفایت ثلث به آن

اگر کسی وصیّت به حج از او کرد با تعیین مبلغ، پس اگر به قدر ثلث یا کمتر باشد، صحیح است، چه واجب بوده یا مندوب بر موصی و اگر اجیر را تعیین کرد، واجب است استیجار او با قبول او.

و اگر زاید بر ثلث باشد و ورثه اجازه نکردند زیادتی را، پس واجبِ بر موصی را به قدر اجرت المثل، از اصل مال استیجار می نمایند، چه آنکه اختیار حج را از میقات نماییم یا از بلد در صورت وصیّت. و زیادتیِ از اجرت المثل، از ثلث محسوب می شود با مختار بودن وصی و اختیار او صرف زیادتی را و موافقت با وصیّت یا زیادتی اجرت معیّنه در وصیّت از اجرت المثل.

و اگر بر موصی مندوب بوده، تماماً از ثلث با وفای آن، استیجار می شود به طریقی که وفا بنماید.

و اگر تمام ثلث کمتر از اجرت المثل است، پس صرفِ در حج میقاتی می شود؛ و اگر آن هم وافی نبود، صرف در وجوه برّ می شود بنا بر عدم رجوع به ارث. و محتمل است تفصیل بین قصور ابتدایی که موجب بطلان وصیّت خاصّه است واقعاً و

قصور

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۳۸

عارض که در اصلْ صحیح بوده که صرف در وجوه برّ می شود.

و در هر صورت [اگر] موصی له قبول نکرد، شخص دیگری استیجار می شود با همان مبلغ اگر در مبلغ، خصوصیّتِ اجیرْ ملحوظ نبوده است، و ملاحظه می شود خروج اجرت المثل از واجب در واجب، و زاید از آن که معیّن در وصیّت شده است از ثلث مثل همه اجرت در غیر واجب.

اگر وصیّت کرد به حج و غیر آن، واجبِ قبل از وصیّت، مقدّمِ بر غیر واجب می شود. و اگر همه از واجبات مالیّه باشند و ثلث کافی برای مجموع نباشد، توزیع می شود بر جمیع به نسبت هر یک از ثلث. و اگر مقسوم برای حج، وافی به اجرت آن نبود، اظهر تقدیم حج است و توزیع زاید بر بقیه بر حسب نسبت آنها از ثلث در صورت عدم اجازه ورثه در زاید بر ثلث.

اگر بعد استقرار حجّهالاسلام و استقرارِ حجِ واجب به نذر، وفات کرد، اظهر اخراج هر دو از اصل ترکه است. و اگر وافی نبود بر هر دو، احوط تقدیم حجّهالاسلام است اگر چه استقرار آن متأخّر باشد.

والحمد للّه وحده والصلاه علی سیّد انبیایه وعلی اوصیائه الطاهرین واللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین. بلغ المقام بمنّه تعالی یوم الجمعه السادس من جمادی الاولی من سنه الف وواحد وأربعمائه فی «قم» علی مشرّفها السلام،

بید العبد محمّد تقی البهجه الغروی الجیلانی.

فصل چهارم حجّ افراد

کیفیّت حج افراد

صورت حج افراد برای [شخص مختار این است که احرام از میقات در ماههای حج اگر میقات، اقرب به مکّه از منزل او باشد، یا از آن محلی که جایز است برای او احرام از آنجا به حج می نماید، که عبارت

از منزلِ اقربِ از میقات به مکّه باشد یا غیر آن، اگر چه به سبب عذر از نسیان یا غیر آن باشد که عود به میقات ممکن نشود؛ پس از احرام می رود به عرفات و وقوف آنجا را انجام می دهد؛ پس از آن می رود به مشعر و وقوف آنجا را انجام می دهد؛ پس می رود به منی و مناسک منی را انجام می دهد؛ پس از آن می آید به مکّه یا تأخیر می اندازد تا آخر ذی الحجّه و طواف بیت را انجام می دهد و دو رکعت طواف را به جا می آورد و سعی بین صفا و مروه می نماید و طواف نساء را به جا می آورد و دو رکعت آن را به جا می آورد. و کلام در تقدیم طواف و سعی بر وقوفین، مذکور خواهد شد.

عمره مفرده و رابطه آن با حج افراد

و بعد از احلال از حج، بر او است عمره مفرده به شرطی که مذکور می شود. و احرام عمره را از ادنی الحل و اقرب به مکّه، یا از میقات، به جا می آورد، و خصوصیّات دیگر آن مذکور می شود، ان شاء اللَّه تعالی.

و حج افرادی در وجوب به استطاعت یا نذر، و در صورت مندوب بودن، ارتباط با

عمره مفرده ندارد، پس در وجوب یا استحباب از هم مفترق می شوند.

و عمره مفرده در صورت وجوب آن بعد از حج افرادیِ واجب، موقّت به ماههای حج نیست، و این مستلزم صحّت است در غیر اشهر حج، و ملازم عدم وجوبِ مبادرت به آن نیست.

اگر احرام عمره را در غیر محل به جا آورد، پس از آن رفت به محل احرام عمره، باید استیناف احرام نماید.

میزان وجوب حج قران و افراد

و افراد و قران، فریضه کسانی است که از اهل مکّه باشند و کسانی که بین ایشان و مکّه کمتر از مسافت فرض تمتّع که «۱۲ میل» از هر طرف یا «۴۸ میل» باشد، بر حسب دو قولی که مختار از آنها در محلش مذکور است.

عدول از حج افراد به عمره تمتّع

در جواز عدول از حج افراد به عمره تمتّع، برای کسی که هر دو یعنی حج افراد و عمره مفرده بر او واجب شده باشد، در حال اختیار، تأمّل است. و هم چنین تحقّقِ اضطرارِ مسوِّغ عدولِ مذکور، مورد تأمّل است.

و احوط عدم تقدیم عمره مفرده بر حج افرادی است در حال اختیار.

و هم چنین در جواز تمتّع برای غیر نائی که موظّف به تمتّع در حجّهالاسلام نیست، و در عدول از حج افراد که موظّف به آن است به تمتّع، تأمّل است. و هم چنین در لزوم هدی بر او بر تقدیر تمتّع جایز. و در محل خودش مذکور می شود ان شاء اللَّه تعالی.

و در حـج افراد، لازم است نیّت به نحو مذکور در حج تمتّع؛ و لازم است وقوع آن تماماً در ماههای حج، و اینکه عقد احرام از میقات خودش که بر آن عبور می نماید در صورتی که اقربیّت میقات نماید یا از منزل اهل خودش اگر اقرب از میقات باشد. و در ملاحظه اقربیّت به مکّه یا عرفات، تأمّل است و در محلش مذکور می شود ان شاء اللّه تعالی.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۴۱

و در صورت فوت حـج از مُحرم به حـج افرادی در همان سال، پس حکم انقلابِ حـج به عمره، یا قلب آن، یا بطلان، استفاده می شود از آنچه ذکر خواهد شد ان شاء اللّه

تعالی.

و احرام اهل مکّه، از مکّه برای حج و از ادنی الحل برای عمره است.

فرق قران با افراد

اظهر در افتراق قران از افراد، امتیاز آن به سوق هدی است؛ و اینکه احرام حج قران، حاصل می شود به هر کدام از تلبیه و اشعار و تقلید، و منحصر به تلبیه- مثل دو قسم دیگر از احرام حج- نیست.

اگر تلبیه کرد در محل احرام، مستحب است اشعار یا تقلید؛ و دور نیست استحباب تلبیه بعد از احرام با اشعار یا تقلید؛ و اظهر عدم وجوب زایدِ بر آنچه با آن، احرام منعقد می شود است.

نحوه اشعار

و کیفیّت «اشعار»، این است که بعد از بستن پای شتر، آن را بخواباند بر پاها در حالی که رو به قبله خوابیده باشد، و بشکافد کوهان آن را با آهنی از طرف راست آن و آن طرف را آلوده به خونش نماید. و در صورت کثرت شترها، داخل شود بین دو عدد از آنها و از طرف راست اوّلی و چپ دوّمی بشکافد بنا بر احوط در ترتیب مذکور.

نحوه تقلید

و «تقلید» این است که آویخته نماید نعلی را که تازه نباشد و در آن نماز خوانده باشد، به گردن شتر؛ و این تقلید مختصّ به گاو و گوسفند است که در آنها اشعار نیست، و مشترک بین آنها و شتر است.

فروض جواز تقدیم طواف بر وقوفها

جایز است برای مفرد و قارن، به جا آوردن طواف مندوب قبل از وقوفها؛ بلکه جایز

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۴۲

است تقدیم طوافِ واجب بر وقوفها در حال اختیار. و جایز نیست برای متمتّع در حج تمتّع تقدیم طوافْ بدون عذر، بر رفتن به سوی منی و جایز است با عذری که مثل خوف حیض یا کبر سن و عجز باشد. و هم چنین جایز است تقدیم طواف نساء با عذر، بر خروج به سوی منی

و احوط برای حاجّ در افراد و قران در صورت تقدیم طواف مندوب یا واجب بر وقوفها، تجدید تلبیه است بعد از صلاه طواف؛ و در صورت اراده تمتّع در صورت جواز آن از مفرد و قارن، [نیز احوط] اتمام سایر اعمال عمره است و تحلّل به تقصیر بعد از سعی است. و در صورت احتمال عدم صحّت تمتّعْ از قارن، احوط اتیان به عمره مفرده بعد از حج است و عدم اکتفاء به آنچه سابق بر حج به جا آورده شده است.

و هر چه به جا آورد به عنوان احتیاط، قصد عمل به وظیفه فعلیّه نماید.

عدول از حجّ افراد به عمره مفرده

جایز است در حال اختیار، عـدول از حج افراد به عمره مفرده برای کسـی که در ابتداءْ تمتّع برای او، جایز و مشـروع باشد، مثل آفاقی یا قریب در غیر حـج واجب. و اظهر اقتصار بر صورت عـدمِ قصـدِ فسـخ است در ابتدای احرام حج؛ و احوط عدم عدول است بعد از تلبیه مسبوقه به طواف به نحو متقدّم.

جواز عدول از حج افرادی به عمره مفرده در حال اختیار، و از عمره مفرده در ماههای حج به عمره تمتّع، محل تأمّل و احتیاط

است.

جایز نیست برای قارن، عـدول از حـج به عمره تمتّع در حال اختیار، و در صورت هلاکِ هـدی قبل از مکّه و عدم ابدال، جواز آن محتمل است.

مفترقات تمتع از افراد و قران

عمره و حـج تمتّع، مفترق هسـتند از افراد و قران: به ارتباط بین حج و عمره و عدم انفکاک بین آنها در تمتّع به خلاف آن دو؛ پس جایز است انفکاک در مندوب و در

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۴۳

واجب با اختصاص موجب از استطاعت یا نذر یا استیجار، بخصوص یکی از عمره و حج افراد یا قران؛

و به تقدّم عمره در تمتّع بر حج، و تأخّر آن از حج در افراد و قران؛

و به اعتبار وقوع عمره تمتّع در ماههای حج، و عدم اعتبار توقیتی در دو قسم دیگر اگر چه واجب فوری باشد بعد از اتمام حج؛

و به اعتبـار ایقـاع حـج بـا عمره تمتّع در یک سال، به خلاف دو قسم دیگر که غیر فوریّت عمره در عمرهالاسـلام بعـد از انجام حج در آنها نیست مگر آنکه از قِبل مکلّف لازم بشود ایقاع در یک سال. و در غیر واجب، ترک عمره جایز است، و حج تمتّع واجب می شود با شروع در عمره تمتّع اگر چه مندوب باشد؛

و بـه عـدم جـواز خروج متمتّع از مکّـه مگر بـا احرام، مگر بـا خروج قبـل از یـک مـاه. و در اینکه حرام یـا مکروه است خروج مذکور، خلاف است؛ و جایز است برای غیر متمتّع، خروج، بدون تحریم یا کراهت.

و به اینکه محـل احرام حـج برای متمتّع، مکّه است، و برای مفرد و قـارن، میقـات یـا منزل ایشـان است به نحوی که در محلش مذکور شد، مگر آنکه از اهل

مکّه باشند که احرام از مکّه می نمایند مثل متمتّع بر نحو مذکور؛

و بـه اینکه احرام عمره متمتّع، از میقـات است؛ و احرام عمره مُفرِد، میقـات است در صـورت مرور به آن؛ و اگر در حرم بـود، احرام از ادنی الحل می نماید اگر چه از اهل آنجا نباشد؛ و خروج برای احرامِ به میقات واجب نیست بر حسب نقل اجماع؛

و به اینکه متمتّع، قطع تلـبیه می نمایـد در عمره در وقت مشاهـده بیوت مکّه، و مفرِد قطع تلـبیه می نمایـد در وقتی که مشاهـده کعبه بنمایـد اگر از مکّه برای احرام خـارج شـده بـوده؛ و گرنه در صـورت دخول حرم، قطع می نمایـد تلـبیه را. و تفصـیل آن مذکور می شود ان شاء اللّه تعالی.

و به اینکه طواف نسـاء، مکرّر نیست در تمتّع، بلکه در حـجِ آن، فقـط واجب است مگر بنـا بر قولی؛ و در قران و افراد، مشـهورْ ثبوت طواف نساء در هر یک از حج و

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۴۴

عمره آنها است؛

و به اینکه مفرد و قارن می تواننـد در حال اختیار، تقـدیم نمایند طواف و سـعی حج را بر وقوفها بنا بر مشـهور بر وجه مقدّم؛ و متمتّع نمی تواند تقدیم نماید، چنانچه گذشت؛

و به اینکه برای مفرد و قـارن، تـأخیر دو طواف و سـعی بین آنهـا را از یوم نحر و نفرْ و اتیـان به آنهـا در تمـام ذی الحجّه جـایز است، و در متمتّع دو قول است در تحریم و کراهت؛

و [به اینکه جایز است برای مفرد و قارن، طواف ندبی بعد از دخول مکّه؛ و برای متمتّع بعد از احرام حج، دو قول است؛

و به اینکه عقد احرام برای متمتّع، منعقد نمی شود بدون تلبیه؛ و در

غیر او، منعقـد می شود به هر یـک از اشـعار و تقلیـد؛ پس اگر به یکی از اینها یا به تلبیه، عقـد احرام نمود و سوق هـدی نمود، قارن است، و گرنه مفرد است.

و به اینکه هـدی بر متمتّع واجب است، و در غیر [آن ، واجب نیست حتی اینکه هدیِ قران، واجب بالاصل نیست و به اشـعار یا تقلیـد متعیّن می شود برای ذبـح. و در قران، معتبراست سـیاق و جایز نیست ابدال، و اکل و قسـمت در آن واجب نیست؛ و اگر گم شد، مجزی است از قارن، و این امور در [هدی تمتّع نیست؛

و به اینکه عـدول به تمتّع جایز است و از تمتّع اختیاراً جایز نیست، به خلاف افراد که عـدول از آن می شود و به آن نمی شود، و در قران، مطلقِ دو قسم عدول نیست.

وفرق است بین قران و افراد در عقـد احرام و در هدی و در عدول، و بین دو نوع از عمره در موضع احرام و در موضع قطع تلبیه و در طواف نساء. و تفصـیل مـذکورات در فروق با بیان مختار، در محل انسب به هر کـدام از آنها مـذکور می شود ان شاء اللّٰه تعالی.

فروعی در تعیین وظیفه تمتّع یا افراد

فرض جواز اختیار تمتّع برای اهل مکه

اگر اهـل مکّه دور شدنـد از اهـل خودشان و اختیار حجّهالاسـلام نمودنـد و بر میقاتی عبور نمودنـد، احرام از همان میقات می نمایند به نحو وجوب. و در جواز تمتّع در این صورت جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۴۵

برای مکّی دو قول است؛ مشهور که جواز است، مروی است، و خالی از وجه نیست.

فروع مختلف اقامت و توطّن در مکّه معظّمه

بعیـدی که فرض آن در حجّهالاسـلام، تمتّع است، بـا اقـامت در مکّه و اطراف نزدیـک آن بـدون قصـد توطّن دائم، تغییر نمی نمایـد فریضه او به سوی دو قسم دیگر، مادام [که داخل در سال سوّم اقامت نشـده باشد؛ مگر آنکه قاصد توطّن بوده است اگر چه بیش از شـش ماه اقامت نکرده باشد؛ و لکن صدق وطن در عرف نموده است، چه آنکه قبل از اقامتْ مستطیع شده باشد یا نه، بلکه بایـد در صورت اراده حجّهالاسـلام خـارج شود به سوی میقـات و از آنجـا مُحرم شود؛ و اگر نتوانست، از خارج حرم محرم بشود؛ و اگر نتوانست، از مکان خودش محرم بشود.

و احوط در میقاتی که از آن محرم می شود، میقات بلاد او است قبل از اقامت در مکّه و نواحی آن.

و اظهر کفایت اسـتطاعت از محل فعلی است در وجوب حجّهالاسـلام؛ و لازم نیست اسـتطاعت از بلد برای کسـی که مقیم غیر بلد خودش است مگر برای رعایت رجوع به بلد به نحوی که ملاحظه بلد بدون غرض عقلائی است.

و اگر مقیم مکّه و اطراف آن، داخل در سال سوّم شد، منتقل می شود فریضه او به افراد یا قران، و هم چنین در صورت قصد توطّن که مذکور شد.

و اگر قاصدِ توطّن بود و مقیم بود به حدّی که صدق عرفی

وطن محقّق شـد، جمیع احکام اهل مکّه مترتّب می شود. و اگر اقامتِ مجرّده از قصد توطّن بود، فقط حکم انتقال فرض از نوع تمتّع، مرتّب است بنا بر اظهر.

اگر منعکس باشـد فرض، یعنی اهـل مکّه در فوق مسافت مکّی اقامت نمایـد، اظهر عـدم ترتّب اثر به انتقال فریضه است مگر با صدق عرفی توطّن با قصد آن و اقامت محقِّقه صدق.

اگر محل اقامت [توطّنی شخصی متعدّد باشد، یکی در مکّه یا داخل حدّ و یکی جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۴۶

در خارج حد، عبرت به محلّ اقامت غالبه است قبل از اسـتطاعت، در حکم تمتّع یا افراد و قران. و اظهر تبعیّت مورد قصد توطّن با اقامت است در صورت اختلاف دو منزل در این قصد در موقع اقامت. و این تعدّد- مثل صورت وحدت- مخصوص به حکم حج است مگر در صورت قصد توطّن و صدق وطن عرفی که در سایر احکام مثل قصر و اتمام هم جاری است.

و اگر غـالبِ اقـامت، در منزل آفـاقی بـود برای صـاحب دو منزل مثلًا، پس بـا مجـاورت بیش از دو سـال در مکّه متّصـل به استطاعت، منتقل می شود فریضه به فرض مکّی از افراد یا قران؛ و منزل غالب در اقامت همان منزل وحید است در این حکم. و صاحب منزل واحِدِ آفاقی به اقامت دو سال، فریضه او منتقل می شود.

و مراد از اقامت غالبه، اقامت استیطانی است؛ پس مضطر و محبوس در محلی، عبرت به اقامه در وطن او است.

و اگر وطن یکی است، حکم، مربوط به آن است مگر بـا اقـامت دو سالِ متّصل به اسـتطاعت در مکّه اگر غیر وطن او باشـد. و هم چنین

صاحب دو منزلْ به غالب مربوط است مگر با اقامت دو سال در مکّه متّصل به استطاعت. و اقامت به غیر استیطان مؤثّر نیست مگر در اقامت دو سال در مکّه به نحو متقدّم.

صاحب دو وطن- مثلًا- با تساوی اقامت در آنها و تساوی نسبتِ استطاعت به آنها، مخیّر است در ایقاع هر قسم از اقسام حج اگر چه در زمان استطاعت در غیر آن دو وطن باشد. و اگر استطاعت از خصوص یک وطن دارد، متعیّن است ایقاع حج به نوع مناسب با همان وطن استطاعت به نحو معتبر.

و فرقی در حکم استیطان و اقامتِ دو سال و غلبه اقامت در یکی از دو مکان، بین اقامت غاصب یا اقامت محرّمه به جهت دیگری یا مالك و اقامت محلّله نیست. و در احتساب زمان عدم تکلیف، تأمّل است و دور نیست احتساب در حکم اقامت، مثل اقامت مضطرّ، نه در حکم استیطان.

چند مسأله

هدی و اضحیّه

۱. هدی، فقط بر متمتّع واجب است؛ و بر قارن و مفرد، واجب نیست؛ و بر قارنْ مستحب است، و اضحیّه بر همه مستحب است، و هدی تمتّع، مجزی از اضحیّه است، چنانچه مذکور خواهد شد، ان شاء اللّه.

عدم کفایت یک نیّت برای حجّ و عمره

۲. جایز نیست جمع بین حج و عمره با یک نیّت؛ پس اگر جمع کرد به نحوی که یکی از آنها مقارن نیّت متعلّقه بخصوص آن بدون کمی و زیادتی نباشد، خصوص فاقدِ نیّتِ صحیحه کافیه، باطل است، مثل صورتی که بطلانِ منوی، به سبب نقصانِ مبطل یا زیادتیِ مبطله باشد.

عدم جواز تداخل حجّ و عمره

۳. جایز نیست ادخال هر یک از حج و عمره بر دیگری، یعنی احرام حج قبل از اتمام افعال عمره یا احرام عمره قبل از اتمام حج؛ پس اگر ادخال کرد، داخل که دوّمی است، باطل است؛ و اوّلی که مدخولٌ فیه است، صحیح است با اتمام آن. و کلام در صحّت خصوص احرام حج بعد از سعی عمره و قبل از تقصیر آن، و انقلاب آن به حج افراد، مذکور می شود.

عدم جواز نیّت دو حجّ یا دو عمره

۴. جایز نیست نیّت دو حج با هم، یا دو عمره با هم، به نحو جزئیّت هر کدام برای عمل منویٍّ به یک نیّت در تقدیر صحّت فرض. و اگر جمع در نیّت- به نحو مذکور- شد، هر دو باطل می شود مگر با استقلال هر عملی با نیّت مخصوصه که متعلّق بخصوص آن عمل است بدون ضمیمه، به جهت عدم واقعیّت مقصود و آن امرِ واحدِ متعلّقِ به دو

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۴۸

عمل است؛ و عدم مقصودیّتِ واقع و آن امرِ واحدِ متعلّق به یک عمل است بدون دخول عمل دیگر در مأمورٌبه به امر واحد.

الحمد للّٰه والصلاه والسلام علی سیّد العباد محمّد وآله ساده الاوصیاء واللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

بلغ المقام بحمده تعالی بید العبد محمّد تقی بن محمود البهجه الغروی الجیلانی،

فی الخامس من ج ۲/ ۱۴۰۱ فی قم المشرفه. والکلام فی المواقیت مذکور

فی کتاب الشیخ قدس سره وحواشیه.

فصل پنجم احکام صدّ و حَصر

اشاره

مصدود به سبب منع دشمن از اکمال مناسک، و محصور به سبب مرض از اتمام، اشتراک دارند در این که متحلّل می شوند وقت امتناع اکمال به نحو آتی، و افتراق دارند در اموری:

فرقهای مصدود و محصور

از آن جمله این که: مصدودْ متحلّل می شود از جمیع محرّمات به سبب احرام حتی نساء، به خلاف محصور که حلیّت نساء بر او متوقّف بر طواف نساء است؛

و این که بعثِ هَدیْ در محصور اتّفاقی است، و ذبح در مصدود اختلافی است، چنانچه مذکور می شود ان شاء اللّٰه تعالی؛

و این که مکان ذبح هدیِ محصور، مکّه است در احرام عمره و «منی است در احرام حج، و مصدود ذبح می نماید در مکان تحقّق مانع از اکمال، هر کجا باشد؛

و این که محصور محتاج است در تحلّل با هدی، به حلق یا تقصیر؛ و این مطلب خلافی است در مصدود؛

و این که متعیّن است تحلّل مصدود در مکان منع با محلّل او، و محصور در مواعده ذبح در محلّش می باشد، و گاهی متخلّف می شود وعد؛

و این که فایده اشتراط در عقد احرام برای محصور، تعیّن تعجیل تحلّل است، و در مصدود در فایده اشتراط، خلافی است که سقوط هدی است یا عزیمت بودن جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۵۰

تحلّل یا تعبّد؛

و در صورت اجتماع سببَین دفعتاً یا با تعاقب، اظهر ثبوت تخییر است مطلقاً؛ پس می توانـد أخفّ و مختار خود را عملی نماید قبل از تحلّل به محلّل، خلافاً للمحکیّ عن «الدروس» و «الجواهر» در ترجیح سابق.

احکام مصدود

اشاره

۱. بعد از احرام حج یا عمره در همه انواع حج، اگر مانع شدند محرِم را از اکمال مناسک و راهی برای وصول به مقصد ندارد، یـا آن که نمی توانـد از آن راه سلوک نمایـد، متحلّل می شود به ذبـح یا نحر هـدی با نیّت تحلّل در هر مکانی که مانع محقّق شد، چه در حرم باشد یا خارج آن،

و بر او بعثِ هدی نیست، و تخییرْ محتمل است بین ذبح و بعث هدی و تحلّل فعلی یا با مواعده.

و زمان نحر یا ذبح، وقتی است که فوت می شود تا آن وقت ادامه صدّ، که احتیاط در تأخیرِ احلال، تا آن وقت است، و احتیاط، در ایقاعِ ذبح با نیّت تحلّل به سبب آن است، و جمیع منافیات احرام بر او حلال می شوند حتی نساء؛ و بقای احرام با انتفای مجموع هَدی و نیّت، موافق استصحاب است حتی در صورت عدم قدرت بر هدی و ثمن آن؛ و احتیاج به حلق یا تقصیر بعد از هدی، موافق احتیاط است.

حکم مصدودیّت نسبت به مکانهای مختلف

۲. اگر مصدود و ممنوع از مکّه یا وقوفین شد، حکم مصدود- که تحلّل به هدی است- جاری است.

و اگر مصدود از احد الموقفین باشد و متمکّن از دیگری باشد یا بشود، اظهر عدم جریان حکم مصدود است، بلکه مکلّف است در صورت تمشّیِ حجِ صحیح اگر چه اضطراری باشد، به اتیان آن. و با تمامیّت حج به هر نوعی در آن سال باشد، محلی برای صدّ و حکم آن که تحلّل به هدی است، نیست.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۵۱

و اگر مصدودِ از ما بعد الموقفین به جمیع اقسام آن باشد، حج او صحیح و تامّ است و برای آنها عمل به وظیفه می نماید از استنابه در رمی و واجب بعدی که قابل استنابه است؛ و در سبق تحلّل بر اعمال واجبه یا نیابت و لحوق آن، تأمّل است و احوط دوّم است.

و هم چنین است احتیاط در ممنوعیّت برای طواف زیارت و سعی، [و] فقط احتیاط در بقای بر احرام است؛ پس اگر متمکّن شد

و رسید به ایّام منی رمی و حلق و ذبح را انجام می دهد و گرنه استنابه می نماید. و هم چنین در طواف حج و سعی، در مباشرت بر تقدیر تمکّن و استنابه بر تقدیر عدم [و] و قضا ندارد. و بر تقدیر عدم تمکّن از استنابه در ذی حجه همان سال؛ و اگر نشد در سال آینده در صورت تمامیّت حج به وقوفین، پس جوازِ دفعِ حرج به تحلّل به هدی، خالی از وجه نیست.

و در صورت صدّ از خصوص ذبح، تعیّن بدل هدی- یعنی صیام با عدم امکان استنابه در بقیّه ذی الحجّه- بی وجه نیست.

و با صدّ از مکّه بعد از افعال منی و عدم امکان استنابه در بقیّه ذی الحجّه برای طواف و سعی، اظهر تحلّل به هدی است؛ و هم چنین در یکی از این دو واجب در مکّه بعد از منی به خلاف تقدیر اختیار قول به تحلّل به صدّ مذکور که در سال آینده قضا می نماید تا به ارکان حج از طواف و سعی اتیان نماید.

و اگر طواف و سعی نمود و ممنوع شد از مبیت به منی و رمی، پس به لحاظ تمامیّت حج، استنابه در واجبِ ممکن بعدی می نماید و محلّی برای صدّ و حکم آن نیست.

اگر حج از مصدود فوت شود

۳. اگر مصدودْ متحلّل شد و حج از او فوت شد، پس اگر حجْ واجب بود قبل از صدّ و بعد از آن، یا خصوص بعد- مثل حجّهالاسلام و نذر- باید قضای آن را در سال آینده به جا آورد، و صدّ و حکم آن به منزله تأخیر با عذر است؛ و اگر واجب نبوده و نافله بوده، پس چنانکه تحلّل

جایز و واجب است، قضا واجب نیست.

و هم چنین عمره در وجوب قضا و عدم آن، تابع وجوب به عمرهالاسلام یا منذوره است و عدم وجوب در غیر اینها.

و عمره، مثل حج است در تحلّل به صدّ و عدم آن در موارد متقدّمه، [و] با فوات جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۵۲

حج از غیر صدّ و حصر، متحلّل به عمره می شود و در سال آینده، قضاءِ حج می نماید در صورت وجوبِ مستقر آن با حدوث استطاعت در سال آینده، و گرنه مندوب است قضای مثل اصل.

عدم فرق بین صد عام و صد خاص

۴. در احکـام صـدّ، فرقی بین صـدّ عامّ و خاصّ مثل مأخوذ لصوص و محبوس به غیر حق نیست در جواز تحلّل یا وجوب آن و در وجوب قضا و عدم آن.

مسأله صدّ و حبس به دین

۵. و محبـوس به دَین حق، اگر قـادر بر ادا باشـد، مصـدود نیست و تحلّـل جـایز نیست برای او؛ به خلاـف صورت عجز از ادای دین؛ و هم چنین مطلقِ ممنوع و مقهور برای ادای دَین با عجز، حکم مصدود را دارد.

و اگر ظلماً قهر نماید و با دفع مال قلیلی منصـرف می شود و مقدور و میسور مظلوم باشد، اظهر عدم حکم مصدود است و لازم است دفع قلیـل با نبودن حیله دیگر، و این احوط است و موافق «شـرائع» و «مسالک» است؛ و بر تقـدیر مناقشه در وجوب مضـرّ، پس در تقـدیر ادای جایز به ظالم، تحقّق اسـتطاعت وجوب حـج در ابتـدا و وجوب اتمام در صورت تلبّس و عدم تحقّق صدّ و حکم آن، بی اشکال است.

و دین مؤجّل اگر حلول نماید قبل از فراغ از حج پس منع نمود صاحب دین، مدیون را از حج، مصدود است و می تواند تحلّل نماید به هدی اگر عاجز است از ادای آن.

محرم شدن زوجه و مملوک بدون اذن

۶. زوجه و مملوک اگر بـدون اذن زوج و مالـک مُحرِم شدنـد، برای مالـک و زوج است منع آنها از اتمام، در زوجه نسـبت به تطوّع و در مملوک مطلقاً؛ و بر آنها در صورت تحلّل به منع، هدی لازم نیست.

لزوم تأخیر احلال در صورت امید به زوال صد و عذر

۷. احوط تأخیر احلال است برای کسی که امید زوال صدّ و عذر را دارد. و بر تقدیر

تأخیر تا زوال صدّ قبل از تحلّل، واجب است اتمام مناسک، و به خوفِ فوات، متحلّل نمی شود بنا بر احوط.

میزان لزوم قضای حج و عدم آن

۸. و اگر فواتْ محقّق شد به فوت وقوفین به غیر مصدودیّت، متحلّل به عمره می شود در احرام حج و واجب را بعد قضا می نماید در سال آینده؛ و گرنه قضا واجب نیست مثل نفل واجب به شروع، یا استطاعت حادثه در همان سال و غیر مستمرّه.

انکشاف عدو بعد از تحلل به هدی

۹. و اگر متحلّل شد به هدی و بعد منکشف شد عدوّ و وقت باقی بود، به جا می آورد اعمال را؛ و در استطاعت بعد از تحلّل در همان سال، استطاعتِ از بلد لازم نیست و کافی است استطاعت از همان وقت و مکان تا بعد از آنها، مثل صورت عدم مصدودیّت.

حکم مصدودیّت بعد از افساد حج

۱۰. و اگر به سببی موجب دَم، افساد نمود حج خود را، پس از آن مصدود شد، بر او است بدنه و دم تحلّل، و حج در سال آینده اگر چه مندوب بوده است. و آیا یک حج قضایی کافی است؟ احوط تعدّد است.

و اگر بعد از صدّ، افساد نمود، متحلّل می شود و بر او است آنچه مذکور شد از بدنه و هدی تحلّل و حج در سال آینده، که ذکر شد کفایت آن احتمالًا و تعدّد احتیاطاً. بلکه در صورت استقرار وجوب حج، وجوب تعدّد به قضای حجّهالاسلام و به عقوبت افساد موجب حج، خالی از وجه نیست. و در صورت عدم استقرار، فقط یک حج افساد عقوبتی لازم است بنا بر مختار در افساد بدون صدّ، که اوّلی حجّهالاسلام و دوّمی عقوبت است.

اشتراط احلال

۱۱. سزاوار است در وقت احرام، اشتراط احلال به واسطه حدوث مرض یا نفاد نفقه یا گم شدن آن یا منع ظالم. و پس از اشتراط و وقوع این حوادث، مُحلّ می شود. و در

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۵۴

احتیاج احلال به هدی با اشتراط، خلاف است و احوط احتیاج است. و به واسطه شرط فرقی در ثبوت یا سقوط قضا حاصل نمی شود.

قتال با صاد

۱۲. دشمن که صدّ نماید و دفع او بدون مقاتلهْ ممکن نباشد و با آن مقدور باشد، پس اگر هجوم بر نفس و مالِ مهم نیست،

بلکه به مجرّد رجوع حاج، منـدفع می شود، جایز نیست در سال اوّل اسـتطاعت قتال او که موجب خطر احتمالی در نفس و مال باشـد، اگر چه ظنّ به سـلامت و غلبه داشـته باشـد با احتمال خلاف. و در سال های بعـد ایضاً، تکلیف منوط به عـدم القای در تهلکه است. وفرقی بین صادّ مسلم وکافر در مذکور نیست.

و در صـورت اطمینـان به سـلامت مطلقه و عـدم تلف غیر مـال قلیـل، اظهر جواز بلکه وجوب نهی از منکر به مقـاومت است. و اظهر عدم فرق در حیثیت مذکوره بین ندای ظالم به قتال و عدمش است.

و در صورت دعوت امـام اصـل یا نایب خاص او به سوی قتال، واجب است قتال صادّین؛ و هم چنین نایب عام بر تقـدیر عموم نیابت در امثال این گونه دفاعها.

و با ترک مقاتله با صادّ که جایز یا واجب باشد، متحلّل می شود مصدود با هدی.

و در صورت لبس سـلاح برای عـدوّ- مثـل لبس برای حرّ و برد- چیزی را که فـداء دارد از روی احتیاج به آن، جایز است و بر آنها فداء است.

و در

صورت جواز یا وجوب مقاتله، ضامن نفس مقتول یا مال اتلاف شده نیستند.

حکم کشتن صید کفار

۱۳. اگر مسلمین صید کفّار را کشتند، بر آنها است جزای لِلّه؛ و قیمت صید در صورت عدم حرمت کفّار و اموال ایشان بر آنها نیست.

اگر کفار معروف به غدر بودند

۱۴. و اگر کفّار تخلیه طریق کردند، لکن معروف به غدر بودند، تحلّل جایز است مگر آن که مأمونیّت از غدر حاصل بشود.

دفع مال به صادّ برای رفع صد

۱۵. اگر طلب مالی از مسلمین برای تخلیه طریق نمودند و مُجحف بود یا آن که جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۵۵

احتمال غدر در ایشان بود، واجب نیست بذل و جایز است تحلّل؛ و در آخر ازمنه خوف یا ضرر، واجب است تحلّل.

و در صورتی که ادای مال، تقویت کفّار باشد از سایر جهات، جایز نیست بذل مال هر چه باشد در صورتی که صادْ کافر یا عامل کافر باشد. و در صورت قلّت و عدم محذور دیگر، احوط ادای مال است در مقابل تحلّل، و محکیّ از «شیخ» قدس سره عدم وجوب بذل است، چنانکه در ابتدا واجب نیست.

و ممکن است گفته شود منصرف است دلیل تحلّل به صدّ، از صورت اناطه به عدم دفع مال قلیل و غیر مُجحف به مصدود؛ بلکه در ابتدا، احوط؛ و بعد از تلبّس به احرام عمره یا حج، اظهر وجوب بذل است، چنانچه مختار «شرائع» و «منتهی» است در غیر مجحف و غیر حرجی بر شخص مکلّف.

قضای خصوص مصدود عنه و نه بیش از آن

۱۶. مصدود از حج یا عمره در صورت وجوب قضاءِ مصدودٌعنه، بر او واجب است خصوص مصدودٌعنه از حج یا عمره با اجزا و شروط آن، نه ضمّ مصدودٌعنه به غیر آن، اگر چه ضمیمه و مجتمع می شدند در ادا.

احرام مملوک

۱۷. احرام مملوک، منعقد است با عدم منع مالک. و اگر با اذن مالک محرم شد، نمی تواند مالک، تحلیل نماید او را، چه آن که صحیح باقی باشد، یا آن که افساد نماید حج یا عمره را. و هم چنین اگر چه بیع نماید، مشتری نمی تواند تحلیل نماید؛ و اگر جاهل به احرام بود، خیار فسخ دارد.

و اگر مملوک بدون اذنِ مالکْ محرِم شد، مستحب است برای مالکْ اذنِ در اتمام آن، و می تواند تحلیل نماید او را.

و اگر اذن داد و قبل از احرام رجوع کرد، احرام بعد اذن است. و اگر محرِم شد بدون علم به رجوع، می تواند تحلیل نماید او را.

و اگر اذن در تمتّع داد، نمی تواند رجوع نماید بعد از تلبّس به احرام حج؛ و قبل از

تلبّس به آن، محتمل است جواز رجوع، و خصوصیّات مأذونٌ فیه رعایت می شود، پس با مخالفت می تواند تحلیل نماید.

کفایت هدی سیاق برای سائق در قرآن

۱۸. و اظهر در سائق در قران، کفایت هدی سیاق است در ذبح و بعث، از هدی صدّ و احصار، اگر چه افضل و احوط تعدّد است. و این احتیاط ترک نشود در تعدّد سبب، مثل کفّاره و نذر با هدی سیاق و هدی صدّ و احصار.

هدی تحلل بذل ندارد

۱۹. و هدی تحلّل در مصدود و محصور، بدل ندارد بنا بر اظهر، به خلاف هدی تمتّع؛ پس با عدم تمکّن از آن و از ثمن آن، باقی است بر احرام مگر آن که به مثل استدانه میسوره انجام دهد و متحلّل شود.

صحّت حجِ ممنوع از منی

۲۰. و ممنوع از منی بعد از وقوفین، حج او صحیح است و قضا ندارد و بر او است استنابه در رمی و ما بعد آن در همان سال؛ و اگر نتوانست، استنابه در آنها در سال آینده می نماید. و در تقدیر استنابه در همان سال، متحلّل به حلق بعد از انجام دادن نایب، می شود. و در صورت عدم امکان استنابه در همان سال، دور نیست تحلّل با هدی در همان سال و استنابه در آن افعال و ما بعد آنها در سال آینده.

مصدودیّت در عمره تمتّع و مفرده

۲۱. معتمر به عمره تمتّع، مصدود می شود به منع از دخول مکّه یا از انجام افعال بعد از دخول، و متحلّل به هدی می شود در صورت عدم امکان استنابه در همان سال، اگر چه بعد از طوافْ مصدود از سعی بشود.

و هم چنین اگر ممنوع شد در عمره مفرده از خصوص طواف نساء بعد از اتیان به سایر اعمال و تقصیر، پس در صورت عدم امکان طواف نساء در همان سال اگر چه به استنابه با احرام، متحلّل می شود به هدی و استنابه می نماید در آنچه مباشرت نمی تواند بنماید در سال آینده، و فایده تحلّل به هدی، حلیّت نساء است قبل از عمل نایب.

عدم لزوم هدی در موارد امکانِ عدول از حج به عمره مفرده

۲۲. و اظهر در موارد امکان عـدول از حـجّ به عمره مفرده، عـدم تعیّن تحلّل به هدی است و جواز عدول و تحلّل به انجام عمره مفرده است و بر او است حـج در سال آینده با وجوب آن؛ و هم چنین [است عدول از عمره تمتّع به افراد در صورت ممنوعیّت از خصـوص حـج قبـل از اتمـام عمره تمتّع، و در این صورت بر او هـدی برای تحلّـلْ لزوم نـدارد. و فرقی به حسب ظـاهر، بین عـدول به عمره مفرده قبل از فوات حـجّ به حسب زمان و بعـد از آن نیست با فرض مصـدودیّت و با فرض جواز عدول به عمره مفرده و تحلّل به آن.

لزوم تحلّل به عمره مفرده در فرض فوت حج بدون تفریط

۲۳. اگر مصـدودِ از حـج، صبر نمود تا آن که حـجْ فوت شـد بـدون تفریط، در این وقت نمی تواند متحلّل به هدی بشود، بلکه متحلّـل به عمره مفرده می شود، و بر او دَمی نیست، و بر او قضـای حـج است در سـال آینـده اگر واجب مسـتقرّ بوده یا آن که اسـتطاعتْ اسـتمرار داشـته باشد تا آینده؛ و گرنه واجب نیست قضا در صورت نفی اگر چه اتمام واجب شده باشد به شـروع، و در صورت استطاعت در خصوص آن سال اگر نبود مصدودیّت.

حکم مصدود از مکه بعد از احرام عمره تا زمان فوت وقت حج

۲۴. و اگر مصدود از مکّه بود بعد از احرام عمره تا زمان فوت وقت حج، متحلّل می شود از عمره به هدی، هر کجا باشد.

میزان وجوب حج در سال آینده بر مصدود

۲۵. و تحلّل به هدی برای مصدود هر جا که جایز است، اقتضای وجوب حج در سال آینده ندارد، بلکه وجوب، تابع اسـتقرار و وجوب حج است.

ثمره عقوبتی بودن حج در فرض افساد

۲۶. و در صورت افساد و وجوب اتمام اگر مختار شد که اوّلی عقوبت است، پس در

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۵۸

سال آینـده واجب نیست حـج، مگر آن که فی نفسه واجب باشـد، و حـج عقوبت محلّ آن به سـبب صـدّ گذشـته است؛ و اگر مختـار شـد که اوّلی حجّهالاسـلام است، پس هیـچ کـدام را به جـا نیاورده است و بر او است دو حـج: یکی حجّهالاسـلام اگر واجب بوده باشد، و دیگری عقوبت که در سال افساد و صدّ محلّ آن نبوده و باید بعداً آورده شود.

وجوب استیناف حج بعد از انکشاف عدو

۲۷. اگر بعد از افساد و مصدودیّت و تحلّل به هدی، عدوّ منکشف شد در وقت قابل برای استیناف حج، پس چه واجب باشد و چه مندوب در همان سال استیناف حج می نماید و اتمام می نماید؛ و در صورت وجوب مستقر، همان حجّهالاسلام است. و در هر دو صورت بر او است حجِ عقوبتِ افساد در سال آینده بنا بر اظهر و احوط.

و در صورت مذکوره اگر بعد از مصدودیّت صبر کرد تا آن که عدوّ منکشف شد و متحلّل نشده بود، اتمام می نماید حج فاسد را و قضای آن که عقوبت است به جا می آورد و دَم افساد بر او است؛ و اگر فوت بشود در همان سال در فرض، متحلّل به عمره مفرده می شود. و اگر عدوّ بقا داشت صدّ او از عمره هم، متحلّل به هدی می شود بدون عدول، و بدنه افسادْ تابع افساد است هر کجا باشد، و هم چنین قضای در آینده عقوبت افساد است.

و اگر افساد بعد از مصدودیّت باشد می تواند، مثل عکس، متحلّل به هدی بشود و بر او است بدنه افساد و

قضای در آینده به عقوبت افساد، و حجّهالاسلام تابع وجوب مستقرّ است. و در صورت اجتماع حجّهالاسلام در آینده و قضای عقوبتی، حجّهالاسلام مقدّم است بنا بر احوط.

احکام محصور

محصور به مرض

۱. اما محصور به مرض از وصول به مکّه در عمره، یا به موقفین در حج، نسبت به حج یا عمره مفرده یا عمره تمتّع، پس مشهور لزوم بعث هـدی است در عمره به مکّه، و در حـج به منی با تعیین وقت ذبـح به واسـطه حامل آن؛ و احلال به تقصـیر می نماید بعد از

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۵۹

وقت موعود در مکّه یـا منی و حلیّت نسـاء متوقّف است بر حـج در آینـده در واجب بـا طواف نساء، یا خصوص طواف نساء به نیابت از او در تطوّع است. و تخییر در ذبح در مکان محصوریّت، محتمل است، و احوط قول مشهور است. و زمان ذبح در حج روز عید است بنا بر احوط.

حکم وحدت و یا تعدد مبعوث

۲. وحـدت مبعوث در صورت سـیاق و تعـدّد آن با هـدی تحلّل، به ترتیبی است که در مصـدود گذشت، و فرقی در این جهت بین آن و محصور نیست.

اگر منکشف شود که هدی صورت نگرفته

۳. چنانچه منکشف شد که هدیِ مبعوث ذبح نشد، و یا آن که ثمن آن صرف در خریدن و ذبح نمودن نشد، تحلّلِ سابقْ باطل نمی شـود و بر او است در سـال آینـده بعث نمایـد؛ و از حین بعثْ امسـاک از منافیـات احرام می نمایـد و بر او چیزی نیست از ارتکـاب منافیات قبل از انکشاف، بلکه بعـد از انکشاف و قبل از بعث ایضاً بنا بر اظهر، اگر چه احتیاط خوب است خصوصاً در امساک بعد از انکشاف. اما امساک نساء، پس زایل نمی شود لزوم آن مگر آن که در سال آینده به مباشـرت یا استنابه، طواف نساء را انجام دهد بنا بر اظهر و احوط.

اگر قبل از تحلّل رفع عذر شود

۴. اگر محصور، بعثِ هدی کرد [و] پس از آن، عارضْ زایل شد قبل از تحلّل، ملحق به اصـحاب خود می شود در عمره مفرده مطلقاً؛ و در حـج، در صورت عـدم فوت آن، پس اگر ادراک احـد الموقفین به نحو متقـدّم نمود، حـج او صـحیح است. و اگر فوت شـد حـج، متحلّل به عمره مفرده می شود در صورت عـدم تحلّل به ذبح مبعوث قبل از فوت حج بنا بر احوط؛ و هم چنین

در عمره تمتّع. و وجوب حج در آینده، تابع استقرار وجوب است؛ پس در غیر واجب، مستحب است قضای حج در سال آینده؛ و هم چنین عمره، و در قضای آن مضیّ شهر یا ده روز لازم نیست بنا بر اظهر.

لزوم مماثلت ادا با قضا

۵. اگر مصدود یا محصور متحلّل شد و بر او قضا واجب شد یا آن که خواست به جا آورد در سال آینده قضای آن را، پس احوط در صورت وجوب ادا و قضا، مماثلت قضا است با ادا در قسم حجّ واجب، پس قارن در ادا، قراناً قضا می نماید، بلکه خالی از وجه نیست.

و اگر متمتّع برای ضرورتی قارن شد پس [از آن مصدود یا محصور شد، قضا را متمتعاً به جا می آورد در صورت اراده قضا اگر چه واجب نبوده اصلًا یا قضای آن واجب نباشد بنا بر اظهر.

و در غیر صور مشارٌالیها، احوط رعایت مماثلت است بین ما عنه الخروج در ماضی و ما الیه الدخول در مستقبل.

مستحبّات در مقام

۶. دور نیست استحباب عمل به آنچه مرویّ و معمولٌ به اکثر است که تطوّعاً بعثِ هدی نماید و با اصحاب خودش وقتی را برای ذبح و نحر، تعیین نماید و از روز مواعده احرام اصحاب تا روز ذبح یا نحر، امساك از منافیات احرام نماید، و در روز نحر یا ذبح احلال نماید. و تلبیه در روز احرام اصحاب برای باعث نیست. و تکفیر هم با ارتکاب منافیات، مستحب است، و احوط مماثلت آن با کفّارات معهوده احرام است. و در مصرف هم تعیّنِ غیر اکل از مصارف ثلاثه هدی در حجّ، بی وجه نیست، واللّٰه العالم. «۱»

فروع

مفسديّه الجماع وأمثاله و مايترتّب عليها

۱. الجماع فی الفرج مع الأهل مع العلم والعمد فی الأمه أو الزوجه قبلًا أو دبراً فی إحرام الحج أو العمره الواجب أو الندب قبل المشعر، مفسد؛ وعلیه الإتمام والبدنه

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۶۱

والحج من قابل والافتراق.

۲. الجماع المذكور فی إحرام الحج، مفسد له وعلیه الإتمام والبدنه و الحج من قابل والتفريق من الموضع إلیه فی الحَجّتین.

۳. فرقی بین دوام و متعه و زوجه و أمه و وطی در قبل و دبر نیست.

۴. مفسدیّت جماع و وجوب اعاده حج در آینده، قبل از وقوف در مشعر است در جمیع مواضع.

وجوب تفریق

۵. وجوب تفریق در حَجّتین من الموضع إلیه، موافق احتیاط است؛ و احوط در حدّ آن و راجح یقینی در دو حَجّه از موضع معصیت تا قضای مناسک و رجوع به آن مکان است اگر عود به آن طریق باشد. و محتمل است کفایت تفریق تا بلوغ [به محل احلال [هدی ، بلکه تا مکّه مطلقاً، و بعد از آن که رسیدند به موضع، تفریق شوند، بلکه خالی از وجه نیست؛ و اگر عود به غیر آن طریق باشد پس ظاهرْ عدم وجوب تفریق است و لو در حَجّه ثانیه، یعنی تفریق واجب نیست بعد از قضای مناسک از حجه اولی و جایز است اجتماع در حجّه ثانیه مفروضه.

۶. اظهر این است که حَجّه اوّلی حَجّهالاسلام است و ثانیه، عقوبت است جمعاً [بین الأخبار].

۷. ظاهر، عدم فرق بین اقسام حج است از واجب و مندوب و عن نفسه و عن غیره در وجوب اتمام بعد از افساد به وطی و قضا فوراً در سال آینده.

۸. تفریق به این است که با آنها [شخص ممیّز

[همراه بوده باشد.

۹. حکم زن، حکم مرد است با محفوظیّت عمد و علم در هر دو به مطاوعه زن و نحو آن.

۱۰. با جهل به موضوع یا حکم یا نسیان یا مکرَه بودن چیزی بر مُحرِم نیست، [و] در مکرِه است دو کفّاره، و تفریق در صورت علم و عمد او و حج در سال آینده.

۱۱. در وطی بعد از وقوف به مشعر و قبل از طواف نساء، فقط کفّاره بدنه است با علم و عمد.

[حکم تفخیذ و مانند آن

۱۲. ظاهر آن است که در تفخیذ و مانند آن است، آنچه در جماع بعد از وقوف به مشعر و قبل از طواف نساء است، یعنی کفّاره بدنه بر هر کدام از مرد و زن مطاوعه، و بر مکرَهه چیزی نیست، بلکه بر مکرِه دو بدنه است؛ و حج در سال آینده بر هیچ یک نیست. و کفّاره جماع قبل از طواف نساء، بدنه است برای موسر، و بقره است برای متوسط، و شاه است برای فقیر؛ و حکم عجز از بدنه واجبه با فساد حج، مذکور خواهد شد، ان شاء اللّه تعالی.

۱۳. بعد از پنج شوط از طواف نساء، بدنه واجب نیست در جماع، و قبل از اربعه، واجب است، و در اربعه خلاف است؛ و محتمل است که مدار بر زیادتی بر نصف باشد، لکن احوط رعایت کمال پنج شوط است در سقوط بدنه.

حکم فساد و عدم فساد عمره مفرده به جماع

۱۴. فساد عمره مفرده به جماع قبل از سعی و وجوب اتیان به قضا و وجوب بدنه، منصوص و مفتی به اصحاب است؛ بلکه ظاهر فتاوای ایشان عموم حکم در عمره تمتّع است و همین موافق احتیاط است و احوط اتمام عمره فاسده است. و اما جماع بعد از سعی و قبل از تقصیر، پس مفسد نیست اگر چه بدنه واجب می شود.

۱۵. در وجوب قضای حج به فساد عمره تمتّع بعد از اتمام آن دو، تأمّل است؛ و بر تقدیر وجوب، در وجوب قضای بعد از اعاده عمره به جهت سعه وقت برای آن و حج، تأمّل است.

۱۶. در استمنا مطلقاً، کفّاره بدنه است و در خصوص عبث با ذَکَر و نحو آن از محرّمِ بر غیر مُحرِم، نه در

وقوع بر اهـل فيمـا دون الفرج و نحو آن از محلَّل بر غير مُحرِم و نحو آن، احوط قضاى حـج است لموثقه «اسـحق بن عمّار» فى الأخير.

۱۷. اگر جماع كند مُحِلّى با امه محرِمه خود كه احرام او با اذن سيّد بوده، مع العلم و العمد، بر او است كفّاره امه، بر موسر بدنه يا بقره يا شاه، و بر معسر شاه يا سه روز روزه، لما هو مقطوع به فى كلام الأصحاب، كما فى «الحدائق» من العمل بموثقه

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۶۳

«إسـحاق بن عمـار» وترك العمـل بصـحيحه «ضـريس»، ويمكن حملهـا على عـدم الإذن فى الزّمان وإن أذن فى المكان أو على جواز نقض السيّد إحرامها مادامت فى الوقت، كما شـهد به ما رواه «الصـدوق» عن «وهب بن عبـداللّه» الـدالّ على جواز النقض المطلق، ويمكن إراده طلب المعيّه فى الإحرام برفع فعليّه المفروضه، دون النقض برفع الإذن فى الإحرام مطلقاً فى مـده [ظ: مدّته
.

حكم من عقد على امرأه محرمه و دخل بها

۱۸. لو عقـد على امرأه محرِمه فدخل بها مع علم العاقد والمعقوده بالحرمه، فعلى كلٍ دفعُ كفّاره بدنه مُحلّاً كان العاقد أو محرِماً، لموثقه «سماعه» المنقول فى «الحدائق» تصريح جمله من الأصحاب بالعمل بما فيها منطوقاً ومفهوماً.

لو نظر إلى امرأته فأمنى

۱۹. لو نظر إلى امرأته فـأمنى فـإن لم يكن بشـهوه، فلا شـى ء عليه؛ وإن كان بشـهوه فعليه بـدنه وعن [كفايه الأحكام للسبزوارى الإجماع على الحكمين، ويدل على الثانى ذيل صحيح «معاويه بن عمار» وعليهما روايه «مسمع»، وفى حكم النظر، المسّ.

ولو نظر إلى غير أهله حراماً فـأمنى فالبـدنه والبقره والشاه للموسـر والمتوسط والمعسـر على المشـهور المـدلول عليه فى صـحيح «زراره» وروايه «أبى بصير».

تقبيل الزوجه و ...

۲۰. فى تقبيل الزوجه بغير شـهوه، دم شاه على الأحوط؛ وبشـهوه مع الإمناء «جزور»، كما فى حسنه مسمع؛ والأحوط «الجزور» مع الشهوه بلاإمناء، كما فى صحيح «الحلبى»، والأجنبيه كالأهل فى الكفّاره.

۲۱. لاشـى ء فى مسّ امرأته بغير شـهوه ولو أمنى كمـا فى صـحيح «الحلبى»؛ وإن مسّ بشـهوه، فعليه شـاه، كمـا فيه وفى مـا رواه «محمّد بن مسلم».

۲۲. لو أمنى عن ملاعبه، فعليه «جزور»، وكذا على المطاوعه، «لصحيحه عبدالرحمن بن الحجاج».

لو عقد المحرِم لنفسه مع العلم بالحرمه

۲۳. لو عقـد المحرِم لنفسه مع العلم بـالحرمه، أوجب ذلک الحرمه الأبـديّه، کما فی روايتَی «الخزاعی» و «إبراهيم بن الحسـين» و «زراره» و «داود بن سـرحان» موافقه لنسـبته إلی علمائنا فی «التـذکره»، لامع الجهل بالحرمه المحمول عليه إطلاق خبر «محمّد بن قيس» عن أبی جعفر- عليه السلام- [فی قضاء علیّ- عليه السلام-.

۲۴. ولو وکّل المحرِم المُحلّ للعقـد فی حال إحلاله، صـح العقـد بعـد الإحلال؛ ولو وکّل مُحلّاًللعقد له مُحرِماً أو للأعم منه فعقد للمحرِم الموکِّل، لم يجز ولم يصـح؛ فلا يجوز عقد المحرم ولا يصح، کان هو المباشـر لنفسه أو غيره أو التوکيل أو الموکّل وإن کان الوکيل.

مُحلّاً ولا فرق بين عقد المحرِم الأصيل أو الولیّ أو الفضولی علی بعض الوجوه فی الأخير. ويجری فی توکيل الولیّ ما فی توکيل الأصيل.

عدم جواز شهاده عقد النکاح للمحرم

۲۵. لا يجوز للمحرِم شهاده عقد النکاح بمعنی الحضور عنده، لمرسَل [ابن فضّال المنجبر بالعمل، کما يظهر من نسبته فی محکی «ک» [المدارک إلی قطع الأصحاب.

والأحوط عدم إقامه الشهاده محرِماً وإن تحمّل مُحلّاً، بخلاف الإقامه مُحلّاً وإن تحمّل محرِماً فيجوز.

[فصل ششم رساله مناسک حجّ مرحوم علامه شيخ مرتضی انصاری رحمه اللَّه عليه

اشاره

فصل ششم رساله مناسک حجّ مرحوم علامه شيخ مرتضی انصاری رحمه اللَّه عليه «۱»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ و به ثقتی الحمد للَّه ربّ العالمين والصَّلاه والسَّلام علی خير خلقه محمَّد وآله الطّاهرين، ولعنه اللَّه علی أعدائهم أجمعين إلی يوم الدّين.

و بعد، پس می گويد أحوج العباد إلی عفو ربّه الباری «مرتضی بن محمّد أمين الأنصاری»: اين مختصری است در بيان واجبات و اکثر مستحبّات حجّ بيت اللَّه الحرام به زبان فارسی [که به جهت اجابت بعض مؤمنين و اعانت ساير حُجّاج و معتمرين، تحرير شـد؛ و غالباً طريق احتيـاط در او مسـلوک شـده تا انتفاع از آن، اختصاصـی به حيات اين مقصِّر نداشـته باشـد. اميـد که انتفاع مؤمنين به آن، موجب عفو معاصی اين عاصی شده؛ و ما توفيقی باللَّه عليه توکّلت وإليه انيب.

بـدان که «حَجّهالاسـلام» که در تمام عمر، يک بار واجب می شود بر هر مکلَّف که جامع شـرايط مقرّره بوده باشـد، بر سه نوع است: «حـجّ تمتّع»، و «حجّ قِران»، و «حجّ افراد»؛ و چون نوع واجبِ بر اغلب فارسـی زبانان که غرض اصـلی از تحرير اين رساله

هستند، حجّ تمتّع (۱) است، لهذا اکتفا می شود به بیان همین نوع.

(۱). و اظهر در حدّ تحقیقی وجوب تمتّع، «چهل و هشت میل» از نواحی مکّه است، چنانچه مشهور است، نه «دوازده میل»، چنانچه جمعی اختیار فرموده اند

تحقیق فی ترجیح ثمانیه و اربعین میلًا

و

ذلک لتوافق الروایات الکثیره علی الدلاله علیه و عدم الدلیل علی القول الآخر؛ ففی صحیحی «زراره»، التصریح بثمانیه و أربعین میلًا، وفی أحدهما أنّه الحدّ؛ و فی الصحیح عن «سلیمان بن خالد» و «أبی بصیر» نفی المتعه عن أهل «مرّ» و «سرف»؛ و عن «المعتبر» أنّها أکثر من إثنی عشر میلًا، وفی خبر «أبی بصیر» نفی المتعه عن «ذات عرق» و «عسفان»، وفاقاً لما یمکن استفادته من صحیحی «زراره»، ویؤیدها صحیحا «حمّاد بن عثمان» و «الحلبی» الدالّان علی التحدید بالمواقیت؛ فلو کان الحکم لإثنی عشر میلًا، کان فی التحدید بالمیقات ما لا یخفی؛ فقد حکی عن «العلّامه» أنّ أقربها «ذات عرق» وهی علی مرحلتین؛ وکذلک نفی المتعه عن «ذات عرق» و «عسفان» مع بُعدهما بکثیر عن المفروض موضوعاً؛ هذا بخلاف قرب المیقات و الحدّ المشهور المختار؛ فإنّه یصحّح جعل أحدهما معرّفاً للآخر. و أمّا الآیه الشریفه فالموضوع [فیها] الحصور.

والدلیل علی تنزیل من فی أربعه فراسخ منزله الحاضر فی الصلاه، لا یقتضی التنزیل فی وجوب نوع الحجّ؛ ولو سلّم، فحیث لادلیل علی الخلاف، و قد عرفت توافقها علی الخلاف؛ مضافاً إلی إمکان ارتکاب التقیید فی هذا الدلیل للتنزیل بالنسبه إلی دلیل تنزیل الصلاه والصوم المقتضی بالمفهوم عدم التنزیل فی الأزید من الأربع؛ فحیث لا إشکال فی مقتضی الدلیل، فلا داعی إلی ارتکاب خلاف الأظهر فی الصحیحین لزراره بالحمل علی إراده مجموع النواحی المقتسط علی کلّ ناحیه یکون قسطها إثنی عشر میلًا؛ کما أنّ الأظهر من الصحیحین خروج المواقیت أنفسها عن جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۶۷

پس بدان که حجّ تمتّع، مرکّب است از دو عبادت، یکی را «عمره تمتّع» می گویند و دیگری را «حجّ تمتّع».

پس حجّ تمتّع، اطلاق

بر مجموعِ دو عبادت می شود و بر یک جزء از این مرکّب نیز اطلاق می شود. و جزء اوّل، یعنی عمره تمتّع، مقدّم است بر جزء ثانی، یعنی حجّ.

چنانچه اگر کسی را ممکن نشود که آن را پیش از حجّ به جا آورد به جهت عذر؛ حجّ او، حجّ افراد می شود، چنانچه خواهد آمد بعد از فراغ از بیان افعال عمره، ان شاء اللّٰه تعالی

اعمال حجّ تمتّع

اشاره

بدان که قسم اوّل از اقسام ثلاثه- که حجّ تمتّع است- صورت آن اجمالًا- که مکلّف قبل از شروع در آن، باید اجزای آن را اجمالًا بداند، چنانچه اجزای نماز را قبل از شروع باید بداند- آن است که:

اوّلًا احرام می بندد از برای عمره تمتّع، به تفصیلی که خواهد آمد؛

بعد از آن که داخل مکّه شد، طواف عمره می کند، یعنی هفت بار می گردد به دور خانه کعبه، که هر دور را شوط می گویند؛

و بعد از آن، دو رکعت نماز طواف می کند، در مقام ابراهیم- علیه السلام الحدّ الثابت له الحکم؛ کما صرّح به فی صحیح «سلیمان بن خالد»، وهو تصریح بخلاف الحمل علی التقسیط علی الجوانب.

هذا، مع أنّ الاعتبار بمسافه التقصیر، یلغی اعتبار المیقات و ما یقاربه، بخلاف العکس؛ فلکّل مورد مغایر، أعنی الحجّ والصلاه والصیام.

وهل الموضوع المیقات والآخر معرّف أو بالعکس؟ یمکن أن لایکون له أثر بعد خروج نفس المیقات بالدلیل و أقربه علی مرحلتین علی ما مرّ؛ و ذلک یقتضی حدّیّه المیقات للحضور و معرفیّه الأمیال للمیقات؛ فمع المخالفه، یکون الحکم للمیقات، وکذا مع الجهل إن اتّفق، والله العالم.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۶۸

و بعد از آن، سعی می کند، یعنی راه می رود میان صفا و مروَه، که دو مکانند، هفت بار؛

و رفتن از «صفا» به «مروه»، یک بار است و مراجعت از مروه به سوی صفا، بار دیگر محسوب است؛

بعد از آن، تقصیر می کند، یعنی اندکی از ناخن یا موی خود می گیرد؛ [و] چون از این فارغ می شود، هر چه بر او به سبب احرام، حرام شده بود، از برای او حَلال می شود. و به این جهت آن را «عمره تمتّع» می نامند و حجّ او را «حج تمتّع» می گویند که شخص مکلَّف بعد از ادای عمره، می تواند متمتّع شود، یعنی منتفع و متلذِّذ شود به چیزهایی که بعد از احرام بر او حرام شده بودند.

و چون نزدیکِ روز نهم شود، باز ثانیاً احرام می بندد از برای حجّ تمتّع از مکّه به تفصیلی که خواهد آمد؛ و می رود به سوی «عرفات» که نام موضعی است در چهار فرسخی مکّه، و از ظهر روز نهم تا مغرب در آن جا می ماند، و شب از آن جا کوچ می کند و به «مشعر الحرام» می آید که در دو فرسخی مکّه است تخمیناً، و در آن جا می ماند از طلوع فجر روز عید قربان تا طلوع آفتاب؛

و از آن جا می آید به سوی «مِنی که نام موضعی است قریب به مکّه و در آن جا سه عمل به جا می آورد: اوّل: «رَمْیِ جَمَره»، یعنی انداختن سنگریزه بر جمره عقبه؛ دوّم:

ذبح یا نَحرِ هَدْی؛ سوّم، تراشیدن سر یا گرفتن از مو یا ناخن؛

و بعد از آن به مکّه مراجعت می کند و طواف زیارت می کند به دستور سابق؛

بعد از آن، نماز طواف می کند؛

بعد از آن، سعی میان صفا و مروه می نماید به طور گذشته؛

و بعد از آن، طواف نساء می کند، چه

زن باشد و چه مرد باشد و چه طفل؛

و بعد از آن، دو رکعت نماز طواف می کند؛

و بعـد از آن مراجعت می کنـد به منی از برای ماندن در آن جا شب یازدهم و شب دوازدهم؛ و در روز یازدهم و دوازدهم نیز رَمْیِ جَمَرات می کند و بعد از این اعمال در

مِنی فارغ می شود (۱) از تمام اعمال حَجَّهالاسلام که در ذمّه او بود.

و اگر شخصِ مکلّفِ به حجّ، جاهل به این افعال باشد در ابتدای احرام لکن قصد کند که حجّ واجب بر ذمّه او را به جا بیاورد، به هر نحوی که بعد از اشـتغال به عمل بر او مشـخّص خواهد شد- مثل اکثر عوام که قصد می کنند اتیان عمل را بر طبق رساله ای که در دست است، یـا بر طبق قول یـا عمل مجتهـدینی که به همراه او هسـتند- ظاهراً عمل او صـحیح باشـد (۲)، چنانچه از بعضی روایات مستفاد می شود.

صورت اعمال حج تمتع تفصیلا

اشاره

و اما صورت حجّ تمتّع تفصیلًا، پس اوّلِ افعال آن عمره است، چنانچه دانستی؛ و چون واجبات عمره پنج بود، [و] واجبات حجّ پانزده بُوَد، پس مجموع بیست واجب در دو باب و دوازده فصل بیان می شود، ان شاء اللَّه.

(۱). در صورتی که در احرامش از نساء و صید اجتناب کرده باشد، و الّا بیتوته شب سیزدهم و رمی در روز آن می نماید بنا بر وجهی که خواهد آمد ان شاء اللَّه تعالی. (۲). و این، استدراکِ. آنچه فرمود سابقاً که مانند نماز است، می باشد.

[باب اوّل در افعال عمره است

اشاره

باب اوّل در افعال عمره است و در آن، پنج فصل است:

[فصل اوّل در احرام عمره است

اشاره

فصل اوّل در احرام عمره است و در آن، چند مقصد است:

[مقصد اوّل در مستحبّات قبل از احرام و در احرام و بعد از آن است و مکروهات احرام

اشاره

مقصد اوّل در مستحبّات قبل از احرام و در احرام و بعد از آن است و مکروهات احرام بدان که مستحبّ است در وقت اراده احرام، مهیّا شدن از برای احرام، به تنظیف بدن و گرفتن ناخن و شارب و ازاله موی زیر بغل و موی عانه به نوره و غُسل احرام.

و اگر بعد از غسل، بپوشد یا بخورد چیزی را که از برای مُحرِم جایز نیست، مستحبّ است اعاده غسل. و جایز است مقدَّم داشتنِ غسل بر میقات، هرگاه بترسد که آب در میقات نیابد (۱)؛ و اگر مقدّم داشت و بعد از آن آب در میقات یافت، مستحبّ است اعاده آن. و اگر اوّل روز غسل کند، از برای شب کافی است و هم چنین عکس. و اگر حدث اصغر واقع شود، اعاده آن نماید. (۲) و چون غسل کند، این دعا را بخواند:

(۱). قید بودنِ خوف، مورد تأمّل است. (۲). لکن در انتقاض غسل سابق به غیر نوم، تأمّل است؛ و اظهر در نوم، عدم انتقاض

دعای هنگام غسل

«بسم اللَّه وباللَّه أللّهم اجعله لی نوراً وطهوراً وحرزاً وأمناً من کل خوف، وشفاءاً من کل داء وسقم. اللّهم طهِّرنی، وطهِّر قلبی، واشرح لی صدری، وأجر علی لسانی محبتک ومدحتک والثناء علیک، فإنه لاقوه لی الّا بک، وقد علمت أنّ قوام دینی التسلیم لک والاتباع لسنه نبیک- صلواتک علیه وآله-.»

دعای وقت پوشیدن جامه احرام

و چون جامه احرام بپوشد، یکی را لُنگ کند و دیگری را ردا کند و بگوید:

«الحمد للَّه الذی رزقنی ما اواری به عورتی، واؤدّی فیه فرضی، وأعبد فیه ربی وأنتهی فیه إلی ما أمرنی. الحمد للَّه الذی قصدته، فبلغنی وأردته، فأعاننی وقبلنی، ولم یقطع بی ووجهه اردت، فسلّمنی، فهو حصنی وکهفی وحرزی وظهری وملاذی ورجائی ومنجای وذخری وعدتی فی شدتی ورخائی.»

وقت استحباب وقوع احرام

و مستحبّ است که احرام را عقب فریضه ظهر واقع سازد؛ و اگر نباشد، فریضه دیگر؛ و اگر نباشد، عقیب نماز قضایی واقع

سازد؛ و اگر نماز قضا نداشته باشد، عقیب شش رکعت نماز و اقلّ آن، دو رکعت است، در رکعت اوّل، بعد از حمد، «توحید»، و در ثانی سوره «جَحْد» بخواند؛ و چون از نماز فارغ شود و بخواهد نیّت احرام کند، حمد و ثنای الهی نماید و صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد و این دعا را بخواند:

«اللّهم إنی أسألک أن تجعلنی ممن استجاب لک وآمن بوعدک واتّبع أمرک، فإنّی عبدک وفی قبضتک، لااوقی الّا ما وقیت ولا آخذ الّا ما أعطیت، وقد ذکرت الحج فأسألک أن تعزم لی علیه علی کتابک وسُنه نبیک- صلواتک علیه وآله وتقوینی علی ما ضعفت، است و [و نیز اظهر] آنکه اعاده، شبیه به مستحبّ در مستحبّ است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۷۲

و تسلم لی مناسکی فی یسر منک وعافیه، واجعلنی من وفدک الّذی رضیت وارتضیت وسمیت وکتبت. اللّهم إنی خرجت من شقه بعیده، وأنفقت مالی ابتغاء مرضاتک. أللّهم فتمم لی حجتی وعُمرتی. أللّهم إنّی ارید التمتّع بالعمره إلی الحجّ علی کتابک وسنه نبیک- صلواتک علیه وآله- فإنْ عرض لی عارض یحبسنی، فحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت

علی. اللّهم إن لم تکن حجه فعمره احرم لک شعری وبشری ولحمی ودمی وعظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب والطیب. أبتغی بذلک وجهک والدار الآخره.»

و چون نیّت احرام کند، سنّت است که تلفّظ به آن کند، و مقارن نیّت بگوید:

«لبّیک اللهم لبّیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إنّ الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک لبیک، لبیک ذا المعارج لبیک، لبیک داعیاً إلی دارالسلام لبیک، لبیک غفار الذنوب لبیک، لبیک أهل التلبیه لبیک، لبیک ذاالجلال والإکرام لبیک، لبیک تبدئ والمعاد إلیک لبیک، لبیک تستغنی ویفتقر إلیک لبیک، لبیک مرغوباً ومرهوباً إلیک لبیک، لبیک إله الحق لبیک، لبیک ذاالنعماء والفضل الحسن الجمیل لبیک، لبیک کشاف الکرب العظام لبیک، لبیک عبدک وابن عبدک لبیک، لبیک یاکریم لبیک.»

و مستحبّ است این فقرات را نیز بخواند:

«لبیک أتقرّب إلیک بمحمّد وآل محمّد لبیک، لبیک بحجه أو عمره لبیک، لبیک وهذه عمره متعه إلی الحج لبیک، لبیک أهل التلبیه لبیک، لبیک تلبیه تمامها وبلاغها علیک.»

و سنّت است بلند گفتن تلبیه اگر مرد باشد؛ و مکرّر گفتن، وقت بیدار شدن از خواب و عقب هر نماز واجب و سنّت و وقتی که بر شتر سوار شود و شتر برخیزد و وقتی که بر تلّی بالا رود یا به سراشیبی پایین آید، و وقتی که به سواره برسد؛ و در سحرها بسیار بگوید، هر چند جنب یا حایض باشد.

و تلبیه را قطع نمی کند در عمره تمتّع تا آن که خانه های مکّه را ببیند؛ و در حجّ تمتّع، تا پیشین روز عرفه.

و بدان که مکروه است احرام در جامه سیاه، بلکه بعضی مطلق رنگ را گفته اند،

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۷۳

لکن ظاهر بعضی اخبار معتبره، عدم کراهت

رخت سبز است؛ و مکروه است که بخوابد در رخت سیاه و بر بالش سیاه و در رخت چرک. و اگر در احرام چرک شده، بهتر آن است که نشوید تا مُحِلّ شود. و مکروه است استعمال حنا (۱) هر چند نه به قصد زینت باشد؛ و دخول حمّام؛ و ساییدن بدن؛ و لبّیک گفتن در جواب کسی که او را آواز کند؛ و استعمال ریاحین (۲). و بعضی الحاق فرموده اند شستنِ سر به سدر و خطمی، و شستنِ بدن به آب سرد، و مبالغه در مسواک کردن، و ساییدنِ رو، و مصارعه، یعنی کشتی گرفتن.

مقصد دوم: در مواقیتِ احرام است

اشاره

بدان که محلّ احرام بستن که آن را «میقات» می نامند، مختلف می شود به اختلاف طرقی که مکلَّف از آنها عبور می کند و به مکّه می رود.

میقات از طرف مدینه منوره: مسجد شجره

پس کسی که راه او ازمدینه منوَّره باشد، میقات او «مسجد شجره» است وآن را «ذوالحلیفه» می گویند. و جایز است از برای او در وقت ضرورت (۳)، تأخیر احرام تا میقات اهل شام.

(۱). جواز آن برای زینت، مورد تأمل است. و اظهر جواز استعمال آن است قبل از احرام، هر گاه اثر آن باقی بماند تا حال احرام. (۲). خواهد آمد تقویت ایشان حرمت را وفاقاً با آنچه منسوب به مشهور است در «حدائق»؛ لکن حرمت در غیر طیبِ مسلّم الحرمه- مانند مسک و زعفران و عنبر و کافور و ورس- معلوم نیست، بلکه جواز آن شمّاً و استعمالًا، خالی از وجه نیست، اگر چه احتیاط در اجتناب عامّه بوی خوش است. (۳). و جواز احرام از مسجد شجره در این صورت با فعل مضطرٌّالیه و فداء، مورد تأمّل

میقات از طرف عراق و نجد: وادی عقیق

و کسی که از راه «عراق» و «نجد» برود، میقات او «وادی عقیق» است، [که اوایل آن را «مسلخ» می گویند و اواسط آن را «غُمیره» و اواخر آن را «ذات عِرْق» که احرام گاهِ عامّه است. و افضل، احرام است از مسلخ، اگر به طور یقین معلوم شود؛ و الّا تأخیر احوط است تا یقین کند (۱) که در «وادی عقیق» رسیده، و احوط آن است که (۲) تأخیر نکند تا به ذات عِرْق؛ بلکه بعضی از علمای ما جایز نمی دانند تأخیر را. و اگر تقیّه اقتضا کند تأخیر را تا به «ذات عرق»، پیش از رسیدن به آن جا، نیّتِ احرام کند (۳) و تلبیه را به اخفات گوید و رخت خود را در نیاورد، و اگر ممکن شود در بیاورد در مخفی و جامه

احرام می پوشد و باز آن را درمی آورد و رخت خود را می پوشد و به جهت آن، فدیه می دهد، چنانچه خواهد آمد؛ و جامه ای نپوشد تا به ذات عرق رسد، آن وقت جامه احرام را بپوشد و اظهار کند که الحال محرم می شوم.

میقات از طرف طائف و یمن: قرن المنازل و جحفه

و کسی که راه او از «طائف» باشد، میقات او «قرن المنازل» است. و کسی که از راه «یمن» برود، میقات او «یلملم» است که اسم کوهی است؛ و کسی که از راه «شام» برود

است. و اقرب جواز عدول اهل مدینه است از مرور به «ذی الحلیفه» برای احرام از «جحفه» اختیاراً و افضل ترک عدول است. و آیا صحیح است احرام از جحفه اختیاراً اگر چه آثم به [واسطه تأخیر از مسجد شجره است؟ خالی از تأمّل نیست با امکان مراجعت به میقات اوّل. (۱). یا ثابت شود به نحو معتبر اگر چه از ناحیه سؤال اهل خبره و اطّلاع باشد، چنانکه خواهد آمد. (۲). و قول به خلاف مشهور و حکم به خروج ذات عرق از عقیق و میقات، ضعیف است. (۳). برای طلب افضل که احرام از اوّل عقیق است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۷۵

میقات او «جُحْفه» است، (به تقدیم جیم بر حاء مهمله).

و بدان که احوط و اقوی لزوم تحصیل علم است به این اماکن. و اگر علم ممکن نباشد، بعید نیست اکتفای به ظنّ حاصل از پرسیدن اهل معرفت به این اماکن.

و کسی که منزل او نزدیک تر از این مواقیت به مکّه باشد، میقات او منزل او است. و کسی که از راهی عبور کند که به هیچ یک از مواقیت خمسه مذکوره عبور نکند، احوط در حقّ

او (۱) آن که احرام ببندد محاذی میقاتی که اقرب به سوی او می باشد، هر چند که دورتر از دیگری باشد به مکّه و بعد از آن تجدید احرام کند در موضعی که محاذی میقاتی باشد که نزدیک تر است به مکّه از آن میقات سابق؛ و اگر علم به محاذات، ممکن نباشد، ظاهراً کفایت مظّنه است؛ (۲) و بعضی گفته اند احرام می بندد آن موضعی که قبل از آن احتمال محاذات ندهد. و احوط از برای این شخص، مرور بر یکی از مواقیت است و احرام از آن جا.

و بدان که کسی که عذری از برای او از احرام بستن در میقات خود به سبب فراموشی، یا عذری دیگر، (۳) روی دهد، پس بعد از زوال عذر، اگر ممکن باشد

(۱). و اقوی کفایت احرام اوّل است. و اگر در طریق او محاذات علمیّه یا ظنّیه نباشد، احوط ذهاب به سوی میقاتی یا محاذات آن است؛ و محتمل است جواز احرام از اوّل احتمال و تجدید آن در مقدار اقرب مواقیت به مکّه. (۲). در صورتی که موجب اطمینان یا حاصل از سؤال اهل آن محلّ باشد، علی الأحوط. (۳). که مسوّغ ترک باشد ولو ظاهراً از قبیل مرض و جهل به موضوع بدون تقصیر. و ظاهر لحوق جهل به حکم است با عدم تقصیر، در آنچه مذکور شد، و بعید نیست محکومیّت اغماء چنانچه متعقّب به افاقه قبل از حرم یا بعد از دخول آن قبل از فوت حجّ باشد، به حکم مرض از حیث وضع و اجزا.

برگشتن به میقات، برمی گردد و الّا احرام از همان جای خود می بندد، مگر آن که بعد

از دخول حرم، زوال عذر شود، پس واجب است که از حرم بیرون رود با تمکّن و الّا از جای خود احرام می بندد.

فراموشی احرام

و اگر فراموش کنـد احرام را و به خاطرش نیاید مگر بعد از اتمام جمیع واجبات (۱)، پس جمعی آن عمره را باطل می دانند، و بعضی آن را صحیح می دانند، و این قول بعید نیست، (۲) و احوط اوّل است.

ترک عمدی احرام و جهل به احرام

و اگر کسـی عمـداً ترک کنـد احرام را و ممکن نشود او را تـدارک او از میقـات، پس اقوی فساد عمره اوست، اگر چه احوط احرام است (۳) از هر مکانی که ممکن باشـد مثل ناسـی، و اتیان به عمره است و قضای آن بعـد از آن؛ و اما جاهل، پس اقوی (۴) صحّتِ عمره آن است.

و بدان که شـرط احرام، طهارت از حدث اصـغر و اکبر نیست؛ پس جایز است احرام و کسی که موظّف است به خروج از حرم و احرام از خارج نه میقات، احوط آن است که اگر عذر او جهل به حکم بوده با عدم تقصیر، به مقدار ممکن از حرم دور شود برای احرام. و در همه صور، رعایت عـدم فوت حـجّ، بایـد بشود. و رعایت احتیاط مـذکور که بُعـد از حرم باشد به مقدار عدم فوت حـجّ، در سایر عذرها، ترک نشود. (۱). و هم چنین است جهل موجب عذر. (۲). محلّ تأمّل است صحیح بودن غیر حجّ. (۳). این احتیاط ترک نشود. (۴). یعنی با احرام از محلِّ رفعِ جهل اگر ممکن نباشد غیر آن.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۷۷

از جنب و حایض و نفسا، بلکه غسل احرام از برای حایض و نفسا، مستحبّ است.

[مقصد سوّم: در واجبات احرام و آنچه متعلق به آن ها است

اشاره

مقصد سوّم: در واجبات احرام و آنچه متعلق به آن ها است

[اما واجبات در احرام، پس سه چیز است

اشاره

اما واجبات در احرام، پس سه چیز است:

نیّت

اوّل. نیّت است؛ به آن که قصد کند احرام بستن از برای عمره تمتّع (۱) حَجَّهالاسلام به جهت اطاعت فرموده خداوند عالم. و معنی احرام بستن، چنانچه بعضی ذکر کرده اند: به «خود قرار دادنِ ترکِ امور چند است» که خواهد آمد، به جهت توجّه به مکّه به جهت ادای افعال معهوده.

تلبیه

دوّم: گفتن چهار تلبیه است؛ و صورت آن بنا بر احوط، بلکه اصحّ (۲)، این است: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لاشریک لک لبیک إن الحمد والنعمه لک والملک لاشریک لک».

و واجب است تصحیح این فقرات، چنانچه تصحیح تکبیره الاحرام و قرائت حمد و سوره و غیر آن در نماز، واجب است. و احوط و أولی کسر همزه «إنَّ» و فتح کاف «الْمُلْک» است؛ و اگر تکرار «لک» بعد از «الْمُلْک» نماید، بد نیست. و بدان که (۱). و مثل آن است سایر موارد احرام؛ پس لازم است قصد امتثال و لوازم آن از تعیین نوع مطلوب از عمره یا حجّ و خصوصیّت قسم حجّ در آن موارد. (۲). اکتفای به ما قبلِ «إنَّ» محتمل است، و احوط ضمیمه است به آنچه در متن است و مذکور در اکثر روایات و فتاوی است. و وجوب کسر همزه متّجه است. و جایز است تکرار «لک» بعد از «وَالْمُلْک» مطابق یک روایت؛ و اکثرْ بدون تکرار است با تقدیم «لک» بر «والْمُلْک» و ترک تکرار، مطابق اکثر روایات، با تقدیم «لک» بر «والْمُلْک».

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۷۸

واجب است تعلّم آن اگر ندانسته باشد آن را؛ یا کسی تلقین کند او را. و اگر ممکن نشود، جمع کند (۱) میان تلفّظ به آن به هر نحو که ممکن شود

و ترجمه آن و نایب گرفتن در گفتنِ آن.

پوشیدن جامه احرام

سوّم: واجب است قبل از نیّت و تلبیه، پوشیدن دو جامه احرام که یکی از آنها ستر کند ما بین ناف و زانو که آن را «ازار» گویند، و دیگری که آن را «ردا» گویند آن قدر باشد که ساتر منکبین (۲) بوده باشد.

و بدان که ظاهرِ مشهور آن است (۳) که پوشیدن این دو جامه و کندن رخت دوخته خود، شرط احرام نیست اگر چه واجب است، و ظاهر بعضی اشتراط کندن رخت دوخته است؛ پس احوط آن است که (۴) قبل از نیّت و تلبیه، رخت احرام بپوشد.

(۱). و این احتیاط است. و جواز اکتفای به مصداقِ میسور با ضمّ ترجمه معسور، و اکتفای به ترجمه در صورت عدم قدرت بر مصداق میسور- مثل جواز اکتفای به استنابه در صورت عدم میسور و عدم قدرت بر ترجمه- خالی از وجه نیست. و اخرس، یعنی لال، اکتفای به تحریک لسان و اشاره به انگشت با عقد قلب می نماید و اگر ممکن نباشد، استنابه می نماید، مثل صبیِّ غیرِ متمکّن از تلفّظ و بدل آن از نیّت قلبیّه با تحریک زبان و اشاره به انگشت. (۲). به نحوی که ردا و ترَدّی به آن صادق باشد. (۳). و همین قول- که عدم شرطیّت لبس ثوبین باشد، اظهر است- پس برهنه بودن یا پوشیدن مخیط، یا آنچه احرام باید در آن نباشد، مانع از انعقاد احرام به نیّت و تلبیه نیست، اگر چه ترک واجب است. و محل لبس مقدمهً، قبل از نیّت و تلبیه است و استدامه لبس وجوب ندارد. (۴). معلوم شد که واجب است لُبس

ثوبین در حال احرام. و احتیاط در صورت تأخیر

شرایط لباس احرام

و شرط است (۱) در این دو جامه که نماز در آنها صحیح باشد؛ پس کفایت نمی کند حریر و غیر مأکول اللحم و متنجّس به نجاستی که معفوّ نباشد؛ و هم چنین کفایت نمی کند ازاری که بشره از آن نمایان باشد و احوط در ردا نیز ملاحظه این شرط است.

و احوط تطهیر این دو جامه است یا تبدیل آنها اگر نجس شوند در احوال احرام، (۲) بلکه احوط مبادرت (۳) به ازاله نجاست است از بدن نیز. و بعضی از علما (۴) منع نموده اند از حریر خالص در جامه احرامِ زن و خالی از قوّت نیست، با آنکه احوط است. بلکه بعضی تصریح فرموده اند که احوط آن است که زن در جمیع احوال، حریر (۵) خالص نپوشد و احوط آن است که از جنس پوست نباشد، (۶) بنا بر آن که در عرف عرب، ثوب بر آن صدق نمی کند؛ و هم چنین منسوج بوده باشد، نه مثل نمد، مالیده باشند.

مقصد چهارم: در تروک احرام است

اشاره

چون دانستی که حقیقت احرام، توطین نفس است بر ترک اموری که خواهد آمد، پس ناچار است از معرفت آن امور، بلکه احوط، مراجعه آنها است پیش از نیّت احرام لُبس، در اعاده نیّت و تلبیه است. (۱). علی الأحوط در مجموع موانع صلات در لباس. (۲). و اراده پوشیدن آنها اگر چه در غیر ابتدای احرام باشد. (۳). اظهر عدم وجوب تطهیر بدن در احوال احرام است. (۴). اقوی خلاف این منع است، اگر چه احوط است. (۵). اظهر جواز است در جمیع احوالِ احرام، اگر چه احوط ترک است. (۶). اقوی جواز احرام در ملابس غیر ممنوعه در صلات است، اگر چه پوست

یا غیر منسوج باشد.

تا قصد کفّ از آنها نماید، بلی التفات به آنها تفصیلًا در وقت نیّت احرامْ لازم نیست. و آن چند امر است:

شکار حیوان صحرایی

اوّل. شکار صحرایی که وحشی باشد، مگر در صورت خوف اذّیت از آن.

و حرام است نیز خوردنِ آن و نگاه داشتن او، هر چند که مالك او بوده باشد قبل از احرام و به همراه خود آورده باشد، و [نیز حرام است اعانت کسی که او را شکار کند به هر نوع از اعانت.

و اما شکار دریایی، پس باك به آن نیست و مراد به آن، حیوانی است که تخم و جوجه هر دو در دریا کند، و هم چنین حیوان اهلی مثل مرغ خانگی و گاو و گوسفند و شتر اهلی.

و هر شکار [ی که حرام است، جوجه و تخم آن نیز حرام است. و اگر مُحرِمی صیدی را ذبح کند، مشهور آن است که (۱) میته خواهد بود در باره مُحرم و مُحل. و ملخ، در حکم شکار صحرایی است.

جماع و التذاذ

دوّم. جماع کردن با زن (۲) و بوسیدن و بازی کردن و نگاه کردن به شهوت (۳)، بلکه مطلق التذاذ و استمتاع به زن. (۱). و همین قول مشهور، احوط است. (۲). چه اهل او باشد و چه اجنبیّه. (۳). قدر متیقّن، قیدیّت شهوت است برای نظر به اهل؛ و در قیدیّتش برای نظر به غیر اهل و غیر نظر، تأمّلی است که خواهد آمد.

و بدان که اگر کسی در احرام، جماع کند با زن یا مرد (۱)، چه در قُبل و چه در دُبر نه از روی نسیان و یا نادانی، پس اگر در عمره است، اگر پیش از سعی واقع شده، عمره او فاسد است و بر او یک شتر لازم است کفّاره بدهد و عمره

را تمام کند و آن را اعاده می کند.

و اگر عمره تمتّع باشد، پیش از حج آن را به جا می آورد؛ و اگر وقت تنگ باشد، حج او افراد می شود؛ پس بعد از حجّ، عمره مفرده به جا می آورد و احوط اعاده حجّ است در سال آینده.

و هرگاه [این عمل بعد از سعی باشد، همان کفّاره تنها بر او لازم است.

و اگر در احرام حجّ این عمل شود، اگر پیش از وقوف عرفه و مشعر بوده، حج او نیز فاسد است اجماعاً، و واجب است آن را تمام نماید و قضای آن در سال دیگر (۲) نماید؛ و هم چنین است اگر بعد از وقوف عرفه و قبل از مشعر بوده علی الأشهر.

و اگر بعد از وقوفین باشد، حج او صحیح است و همان کفّاره لازم است اگر پنج شوط (۳) از طواف نساء ننموده و الّا کفّاره نیست علی الأظهر الأشهر، اگر چه احوط کفّاره است.

و در کفّاره بوسیدن زن، خلاف است؛ (۴) بعضی گفته اند که اگر از روی شهوت است، یک شتر است، و اگر نه از روی شهوت است، یک گوسفند است؛ و بعضی (۱). با اختلاف طرفین و عدم اختلاف علی الأظهر. (۲). فوراً و تفریق در حَجّتَین علی الأحوط به نحوی که در تعلیق در حکم چهارم ذکر نموده ایم. (۳). در سه شوط به نحو یقین، و در چهارم به نحو احتیاط. (۴). احوط این است که بوسیدن مُحرم زن خود را بدون شهوت، در آن یک گوسفند است، و با شهوت با امنا، یک شتر؛ و احوط این است در شهوت بدون انزال ایضاً؛ و احوط بلکه ظاهر جریان

این حکم است در بوسیدن اجنبیّه.

مطلقاً یک شتر می دانند و این احوط است، بلکه خالی از قوّت نیست.

و اگر نگاه کند به غیر اهل خود (۱) و انزال او شود، احوط آن که اگر می تواند یک شتر و الّا یک گاو و الّا یک گوسفند.

و اگر نگاه به اهل خود کند (۲) و انزالش شود، مشهور یک شتر است.

و اگر کسی دست بازی کند به شهوت بی انزال، پس بعضی گفته اند که یک گوسفند بر او لازم است؛ و با انزال، او را شتری لازم است (۳).

عقد کردن

سوّم. عقد کردن زن از برای خود یا غیر که مُحرم باشد یا مُحلّ. و هم چنین شاهد شدن بر عقد و اقامه شهادت (۴) هر چند متحمّل آن شده باشد در غیر حال احرام. و احوط ترک خِطبه است (۵)، یعنی خواستگاری زن.

و اما رجوع به مطلّقه رجعیّه، پس بی عیب است؛ و هم چنین خریدن کنیز هر چند به جهت استمتاع باشد؛ بلی اگر مقصودْ استمتاع در حال احرام بوده باشد، احوط ترک آن است، بلکه بعضی جزم به حرمت کرده اند، چنانچه احوط ترک تحلیل کنیز است و قبول تحلیل آن.

و بدان که کسی که عقد کند زنی را در حال احرام برای مُحرمی و مُحرم دخول کرد،

(۱). به نحو محرَّم. و بدون امناء که قید شده است بر او چیزی نیست علی الأظهر جز اثم. (۲). از روی شهوت و گرنه چیزی بر او نیست اگر چه امناء شود. و هم چنین است حکم حمل اهل و مسّ او در تقیید به شهوت، لکن کفّاره یک گوسفند است. (۳). و احوط قضای حج است

در آن و مانند آن در محرَّم بر غیر مُحرِم. (۴). علی الأحوط. (۵). برای خود یا غیر اگر چه هر دو مُحرم باشند، و اقرب جواز است، هم چنین تحلیل کنیز و قبول آن.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۸۳

پس بر هر یک از ایشان یک شتر کفّاره است؛ (۱) و اگر دخول نکند، بر هیچ یک کفّاره نیست. و هم چنین کفّاره لازم است بر عاقد از برای مُحرم با دخول، هر چند عاقدْ مُحلّ باشد، بلکه بر زن که مُحلّ باشد هرگاه بداند که شوهر مُحرم است.

استمنا

چهارم. استمنا است، یعنی طلب نزول منی به دست یا غیر آن هر چند به خیال بوده یا ملاعبه با زن خود یا کسی دیگر.

و بدان که انزال منی به استمنا، بعضی آن را مفسد حج دانسته اند (۲)، مثل جماع کردن، و بعضی همان کفّاره تنها را واجب دانسته اند که یک شتر بوده باشد.

استعمال عطر

پنجم. استعمال طیب (۳)، یعنی بوهای خوش، مثل مشک و زعفران و کافور و عود و عنبر، به بوئیدن یا مالیدن بر بدن یا خوردن یا پوشیدن چیزی که در آن بوی خوش بوده باشد، هرگاه اثر آن باقی است. و اگر محتاج به خوردن یا پوشیدن شود، دماغ خود را بگیرد.

(۱). با علم به حرمت. و هم چنین است تقیید در عاقد مُحل برای مُحرم با دخول. و هم چنین است مرأه مُحرِمه درتقیید، مثل مُحلّه ای که عالم است به مُحرم بودن زوج و حرمت ازدواج با مُحرِم. و اقوی حرمت ابدیّه است در عقد مُحرم برای خود با علم به حرمت. (۲). و این قول احوط است در استمنای به مثل عبث به ذَکَر و نحو آن از محرَّم بر غیر مُحرِم، پس ترک نشود احتیاط به قضای حج. (۳). حکم در غیر ادهان طیّبه که متّخذ برای طیب هستند و غیر اربعه که رابعش مردد بین ورس و عود است و ثلاثه اش مسک و عنبر و زعفران است، مبنی بر احتیاط است و محل تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۸۴

و احوط بلکه خالی از قوت نیست، وجوب ترک استعمال ریاحین (۱) و غایت احتیاط (۲)، ترک بوئیدن میوه های خوشبو است، مثل سیب و بِه و شبه آن، اگر چه خوردن

آنها ضرری ندارد؛ چنانچه ظاهر بعضی اخبار، دلالت می کند بر هر دو مطلب.

و مشهور آن است که خلوقِ کعبه- و آن چیزی است که کعبه را به آن خوشبو می کنند- (۳) مستثنی است از حکمِ بوی خوش، و چون مشتبه است مصداق آن، احوط امساک است (۴) از آن. و نیز استثنا کرده اند بوییدن بو را در وقت گذشتن از بازار عطّاران که در ما بین صفا و مروه واقع است، و احوط اجتناب است از آن نیز (۵). و بدان که کفّاره طیب (۶)، کشتن یک گوسفند است.

و بدان که احوط بلکه اقوی حرمت گرفتن دماغ است از بوی بد، بلی فرار کردن از آن به تند رفتن، ضرر ندارد.

پوشیدن دوختنی

ششم. پوشیدن چیز دوخته است (۷) و چیزی که شبیه به چیز دوخته باشد، مثل (۱). قوّت وجوب، مورد تأمّل است. (۲). رعایت آن لازم نیست علی الأقوی. (۳). با خصوصیّتی در ساختن آن. (۴). در صورتی که معلوم باشد دخول ممنوع- ولو بحسب الاحتیاط- در آن و معلوم نباشد تسمیه به خلوق کعبه، و الّا اقوی عدم حرمت است (للأصل). (۵). و اقوی عدم وجوب اجتناب است با امساک بر انف. (۶). چنانچه در صحیح «زراره» است: «فَعَلَیه دَم»، و در صحیحه دیگر او و روایت «معاویه بن عمار»، موافق نقل اجماع از «منتهی» و «تذکره» و موافق احتیاط است. (۷). اما منع از مخیط، پس به جهت نقل اجماع [است ؛ و چون احتمال اشاره به جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۸۵

رخت هایی که از نمد می مالند به هیئت بالاپوش و کلیجه و کلاه و غیر آن؛

و احوط اجتناب از مطلق دوخته است هر

چند قلیل باشد، حتی همیانی (۱) که پول را در آن می کنند و در کمر می بندند، و چیزی که از برای ناخوشی باد فتق می دوزند، مگر آن که ضرورتْ داعی شود به استعمال آنها، [و] در این صورت احتیاطاً فدیه بدهند، چنانچه هرگاه هر که محتاج شود به پوشیدن دوخته، فدیه بر او لازم است که یک گوسفند باشد. (۲)

و احوط گره نزدن رخت احرام است خصوصاً ردا، و تکمه نکردن در آن، و به چوب یا سوزن بعض آن را به بعض وصل نکند. مخیطهای معهوده، قائم است، پس عموم آن در غیر موارد نصوص، مبنی بر احتیاط است. و اما درع و سراویل و جامه مزرور و نحو اینها از چیزهایی که نایب مناب اینها می شوند، مجتمعةً یا متفرّقةً، پس به جهت ورود نص در آنها [است ؛ مقتضای آن، شمول به منسوج بلکه غیر منسوج است با رعایت صدق عرفی یا نیابت از آن عنوان در اثر و شباهت در صورت. (۱). اظهر جواز بستن آن است اختیاراً. (۲). و هم چنین بر متعمِّدِ غیر مضطرّ، به خلاف ناسی و ساهی و جاهل که چیزی بر آنها نیست. و ظاهر، تعدّد کفّاره است به تعدّد صنوف مطلقاً و تعدّد فرد علی التّرتیب. و احتیاط در تعدّد در دفعه واحده ترک نشود؛ و فر [قی بین ابتدا و استدامه نیست؛ پس بر جاهلِ متذکّر است نزع آن بدون پوشانیدن سر، چنانکه خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی؛ و با ترک نزع، کفّاره بر او لازم است.

و جایز است پوشیدن سراویل برای کسی که ازار ندارد، و در وجوب فدیه مذکوره در متن

در این صورت تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۸۶

و بدان که حرمت پوشیدن دوخته، مختصّ مرد است بنا بر مشهور (۱)؛ پس جایز است از برای زن، پوشیدن آن، مگر «قُفّازَین» که قبل از این چیزی بود که زنهای عرب می دوختند از برای حفظ دست ها از سرما و در آن پنبه می کردند، که احوط بلکه اقوی اجتناب از آن است.

سرمه کشیدن

هفتم. سرمه کشیدن است به سیاهی که در آن زینتی باشد، هر چند قصد زینتی نکند (۲) و احوط اجتناب از مطلق سرمه است به قصد زینت. (۳)

نگاه کردن در آئینه

هشتم. نگاه کردن در آیینه (۴)، و بعضی تصریح فرموده اند که احوط ترک استعمال منظره است، یعنی عینک، مگر به جهت ضرورت و هم چنین نگاه کردن در آب صافی، و اقوی جواز هر دو است.

پوشانیدن تمام روی پا

نهم. پوشیدن موزه و چکمه است و جوراب و هر چه تمام پشت پا را بگیرد؛ (۵) و

بعضی تصریح کرده اند که ستر بعض، مثل ستر کلّ است، مگر موضع بند نعلین؛ و (۱). و همین قول مشهور، اظهر است. (۲). در صورتی که برای علاج مرض نباشد. (۳). یا سرمه ای که در آن بوی خوش باشد، چنانچه مشهور و مروی است. (۴). در صورتی که برای عذری از قبیل مرض نباشد، که صدق تزیّن نمی کند. (۵). و مانند چکمه و جوراب باشد، بلکه مطلقاً با صدق لبس و پوشیدن علی الأحوط. و در عموم منع برای زنان تأمّل است، و دور نیست مبنی باشد بر منع کشف قدمین در غیر حال احرام، پس این حکم احرام، عموم نداشته باشد؛ و عدم منع، پس عموم داشته باشد.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۸۷

دلیلش ظاهر نیست مگر آن که احوط است (۱).

و هر گاه محتاج شود به پوشیدن خُفّین به جهت نبودن نعلین، احوط (۲) شکافتن روی آنها است.

فسوق

دهم. فسوق است، و مراد از آن، دروغ گفتن است؛ (۳) و بعضی الحاق سباب نموده اند؛ و بعضی مفاخرت را الحاق کرده اند؛ و بعضی مفاخرت را راجع به سباب کرده اند، چرا که مفاخرت، اظهار فضایل است از برای خود و سلب آنها از غیر، یا اثبات رذایلی است از برای غیر و سلب آنها از خود؛ و شبهه ای در تحریم همه مذکورات نیست.

جدال

یازدهم. جدال است و آن، گفتن «لا ـ واللّه» یا «بلی واللّه» است، و احوط الحاق مطلق یمین است (۴). و [جدال در مقام ضرورت، به جهت اثبات حق یا نفی باطل، جایز است (۵). و بدان که اگر جدالْ صادق باشد، پس در کمتر از سه مرتبه، چیزی در آن نیست، بجز استغفار؛ و در سه مرتبه (۱)، یک گوسفند است. (۱). لکن به احتیاط استحبابی. (۲). استحباباً علی الظاهر. (۳). اظهر مقیّد بودن آن و سباب و مفاخرت است به آن که محرّم باشند بر غیر مُحرِم، و کفّاره ای بر ارتکاب اینها نیست. (۴). اگر به لفظ جلاله نباشد، اظهر عدم الحاق است؛ و اگر به لفظ جلاله باشد، ظاهر تحقّق حرام به مجرّد آن است. (۵). و در صورت جواز، کفّاره ای نیست علی الأظهر.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۸۸

و اما دروغ، پس مشهور آن است که در یک مرتبه یک گوسفند و در دو مرتبه یک گاو (۲) و در سه مرتبه یک شتر است. (۳)

کشتن حشرات بدن

دوازدهم. کشتن جانوران (۴) که در بدن ساکن می شوند، از بدن یا رخت، مثل شپش یا کیک و کنه ای که در شتر می باشند، و هم چنین انداختن آنها است، بلکه از موضعی به موضع دیگر نقل کردن، که موضع اوّل احفظ باشد از برای این.

پوشیدن انگشتر به قصد زینت

سیزدهم. انگشتر به دست کردن به جهت زینت. و باکی نیست به جهت استحباب آن.

و بعضی تصریح فرموده اند به حرمت استعمال حنای به قصد زینت (۵) در حال احرام،

بلکه قبل از آن (۱) هرگاه اثر آن بماند تا زمان احرام و بعضی احتیاط کرده اند از استعمال (۱). پی در پی. و در حکم غیر صورت تتابع با عدم تخلّل تکفیر، تأمّل است در صادق و کاذب. (۲). و این موافق احتیاط است، بلکه خالی از وجه نیست. (۳).

و تخییر بین گاو و شتر، خالی از وجه نیست. (۴). بنا بر مشهور، و موافق با احتیاط. و در خصوص شپش، حرمت قتل و القای از جسد یا ثوب، خالی از وجه نیست؛ و حرمت القای غیر شپش، دلیلی ندارد و شهرت هم بر آن ثابت نیست، بلی دور انداختن کنه خود یا کنه شتر خود، مورد احتیاط است، و ظاهرِ جواز، نقل از احفظ است اگر سبب القاءِ ممنوع نباشد. و کفّاره این حرام، قبضه ای از طعام، در جمیع موارد است، علی الأحوط. (۵). عموم حرمت تزیّن بر مُحرم، محل تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۸۹

آن، هر چند نه به قصد زینت باشد. (۲)

پوشیدن زینت برای زنان

چهاردهم. از برای زن، پوشیدن زیور است به جهت زینت، مگر آنچه را که عادت به پوشیدن آن داشته پیش از احرام، پس باکی نیست به گذاشتن آن و در نیاوردن آن به جهت احرام، الّا آن که آن را اظهار نمی کند قصداً از برای زوج (۳) و غیر آن از مردان.

مالیدن روغن بر بدن

پانزدهم. روغن مالیدن است به بدن، هر چند که در آن بوی خوش نباشد (۴) علی الأحوط بل علی الأقوی مگر به جهت ضرورت.

ازاله مو

شانزدهم. ازاله مو است از بدن خود یا غیر خود، مُحِلّ باشد آن غیر یا مُحرِم، هر چند یک مو باشد، مگر به جهت ضرورت، مثل کثرت شپش و درد سر و موی چشم که اذّیت کند، و باکی نیست به آنچه بی قصد کننده می شود در وقت وضو بلکه غسل (۴) و فدیه سر تراشیدن، هر چند به جهت ضرورت باشد، «یک گوسفند» است یا «سه روز (۱). محلّ اشکال نیست. (۲). محلّ احتیاط نیست. (۳). یا از روی مسامحه و عدم تحفّظ. (۴). و اما اگر بوی خوش داشته باشد، پس جایز نیست قبل از إحرام أیضاً، اگر رایحه آن بماند به نحو قطع تا حال احرام؛ و در صورت ارتکاب، تأخیر إحرام با امکان تا زمان زوال رایحه لازم است. و فدیه مالیدن روغنی که بوی خوش دارد، ذبح گوسفند است حتی با ضرورت علی الأحوط.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۹۰

روزه»، یا صدقه «ده مُدّ بر ده مسکین»، (۱) و بعضی گفته اند: «دوازده مُدّ بر شش مسکین»؛ و احتیاطاً اختیار گوسفند است (۲).

و هم چنین هرگاه زیر هر دو بغل خود را ازاله مو کند، بلکه زیر یک بغل را علی الأحوط بل الأقوی (۳). و هرگاه دست بکشد به سر یا به ریش خود و یک مو یا دو مو (۴) بیفتد، یک کفّ از طعام، صدقه کند.

پوشانیدن سر برای مردان

هفدهم. پوشانیدن مرد است سر خود را حتی به گِل و حنا و حمل چیزی بر سر علی الأحوط؛ (۵) و احوط و اولی ترکِ پوشانیدن است به بعض بدن، مثل دست، اگر چه اظهر جوازِ آن است (۶) و گوش ها ظاهراً از سر محسوبند.

و

در حکم سـر است بعض سر، الّا آن که استثنا شده از آن، گذاشتنِ بندِ خیکِ آب بر (۱) احتیاط در رعایت اکثر از اشباع و مد است. (۲) ظـاهرا رعایت این احتیاط لتزم نیست مطلقا، حتی در متعمـد. (۳) بلکه، اقوی، قول اصـحاب است که در کندن موی زیر هر دو بغـل، گوسـفند است، و در موی یکـی، اطعام سه مسـکین است. (۴) بلکه چیزی از مـو مطـابق نص و فتوی. و عنوان ساقط شـذن مو به مس لحیه یا وضع یـد بر آن یا سـر، با عـدم اطمینان به ساقط شدن مو، غیر ازاله عمدیه است که فدیه ندارد، اگر چه هر دو جـائز است. و همچنین جائز است بـدون فـدیه، ازاله ناسـی حکم یا جاهل به آن علی الأظهر. (۵) احتیاط مربوط است به مـا بعـد «حتی»، یعنی ستر به غیر معتـاد، زیرا در حرمت تغطیه سـر که متیقن آن، ستر به معتاد است، خلافی نیست. (۶). اظهریّت در غیر موارد ضـرورت عرفیّه یـا شـرعیّه مثـل طهارت، اگر چه مسـتحبّ باشـد، محلّ تأمّل است، اگر چه خالی از وجه نیست بر طبق عموم صحیح «معاویه بن عمّار».

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۹۱

سر، و دستمالی که بر سر به جهت صداع بندد، و اشهر و اظهر جواز پوشیدن رو است از برای مرد؛ و قول به منع، شاذّ است (۱) و در حکم پوشانیدن سر است ارتماس در آب بلکه مطلق مایع. (۲)

و بدان که فدیه پوشانیدن سـر، یک گوسـفند است، و احوط تعدّد فدیه است (۳) به تعـدّد پوشانیدن، خصوصاً هر گاه بی عذر باشد، خصوصاً هر گاه مجلس متعدّد باشد.

پوشانیدن رو برای زنان

هجدهم. پوشانیدن زن است روی خود

را به نقـاب و غیر آن (۴) و هم چنین بعض آن را، مگر آن قـدری که مِن باب المقـدّمه به جهت پوشانیدنِ سـر از برای نماز از اطراف رو پوشیده می شود، و بعد از نماز، فوراً آن را مکشوف نمایند (۵).

و جایز است به جهت رو گرفتن (۶) از نامَحرَم که طرف چیزی را که بر سـر زده است از چادر و غیره، پایین بیندازد تا محاذی بینی بلکه ذَقَن؛ بلکه بعضی واجب دانسته اند (۷) که آن را به دست یـا به چوبی دور از رو نگاه دارد که از قبیل نقاب نشود، و الّا (۱). و منسوب به «إبن أبی عقیل» است. و هم چنین است قول شـیخ در «تهذیب» به لزوم کفّاره به اطعام مسکین مطابق ظاهر صحیـح «حلبی» که محمول بر اسـتحباب است. (۲). تعمیم، مبنیّ بر احتیـاط است. (۳). و در صورت تخلّل تکفیر، اقوی تعـدّد فدیه است. (۴). و در غیر حال ضـرورت، ماننـد تحفّظ از مگس و نحو آن در حال خوابیدن، چنانچه در صـحیح «زراره» است. (۵). یا اسـدال نماینـد در نماز و بعد از آن. (۶). بلکه مطلقـاً و اختیاراً و تا حـدّ نحر، یعنی پایین تر از ذَقَنْ که داخل وجه اسـت علی الأظهر. (۷). بلکه صدق اسدال و آویزان کردنِ جامه بر رو، کافی است در جواز علی الأظهر، و تحفّظ از رسیدن آن به رو لازم نیست.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۹۲

یک گوسفند کفّاره بر او لازم است و این قول احوط است، بلکه خالی از قوّت نیست. (۱)

استظلال برای مردان

نوزدهم. سایه قرار دادنِ مردان است بالای سر خود در حال منزل طیّ کردن، به مثل هُودج

و چَتر و نحو آن، چه سواره باشد چه پیاده علی الأحوط. (۲)

و احوط آن است که به پهلوی مَحمِل و هر چیزی که بالای سر آن نباشد، استظلال نکند؛ اگر چه جواز راه رفتن در سایه محمل و هر چیزی که بالای سر نباشد، (۳) خالی از قوّت نیست، و جایز است جمیع آنها در وقت منزل کردن، هر چند رفت و آمد در کارهای خود کند و ننشیند، اگر چه احوط ترک است در وقت تردّد. (۴)

و هم چنین [استظلال جایز است در وقت ضرورت به جهت شدّت سرما یا گرما یا باران و لکن کفّاره می دهد؛ و از برای زن ها بلکه اطفال، جایز است بی کفّاره.

و فدیه سایه انداختن یک گوسفند است؛ و احوط آن است که اگر بتواند از برای هر

روزی (۵) یک گوسفند بدهد. (۱). شاید وجه آن استفاده مساوات احرام زن در رو با احرام مرد در سر است در جمیع احکام از بعضی روایات، و در این استفاده تأمّل است. و قول به وجوب گوسفند در تغطیه رو، منقول از شیخ در «مبسوط» و «حلبی» است. (۲). احتیاطْ راجع به تعمیمِ به پیاده است و این تعمیمْ اقوی است. (۳). احوط ترک سایه انداختن از آفتاب است اگر چه منحرف از بالای سر باشد با چیزی که در سر ممنوع است. (۴). برای حوایج در غیر خانه و خیمه و نحو آنها و این احتیاط ترک نشود. (۵). اظهر جواز اکتفاء به یک کفّاره است بعد از مُحِلّ شدن در هر یک از احرام حجّ و

بیرون آوردن خون از بدن

بیستم. بیرون آوردن خون است از بدن خود نه غیر، هر چند

به خراشیدن بدن باشد، یا مسواک کردن (۱) باشد اگر بداند که موجب آن می شود (۲)؛ و جایز است در حال ضرورت (۳)؛ و بعضی گفته اند که کفّاره آن گوسفندی است، و بعضی گفته اند اطعام یک مسکین.

ناخن گرفتن

بیست و یکم. ناخن گرفتن (۴) هر چند بعض ناخنی باشد (۵)، مگر آن که اذیّت او کند، مثل آن که بعض آن افتاده و بعض دیگر آن، او را اذّیت کند، پس فدیه می دهد. و فدیه آن بعض، یک مُدّ از طعام است، چنانچه فدیه ناخن تمامی، همان است.

عمره؛ و ظاهر این است که فرقی بین مختار و مضطرّ در غیر استحقاق عقوبت و عدمش نیست در تظلیل. (۱). علی الأحوط به جهت احتمال صحیح «معاویه بن عمّار» تسویغ ادماء برای ضرورت دینیّه استحبابیّه را، به نحوی که با کراهت به معنی اقلیّت ثواب منافات ندارد. (۲). این قید معتبر است در غیر استیاک ایضاً، زیرا اخراج احتمالی دَمْ، محکوم به حرمت نیست. (۳). و فدیه هم ندارد، بلکه در صورت اختیار که حرام است، فدیه ندارد علی الأظهر. (۴). و بر ساهی و ناسی و جاهل، چیزی از اثم یا فدیه نیست. (۵). لکن محتمل است فدیه بعض، قبضه ای از طعام باشد در صورت اذیّت، نه مُیدّی از طعام که فدیه قاصّ کامل است مطلقاً.

و اگر مجموع ناخن دست و پا را در مجلس واحد بگیرد (۱)، یک گوسفند لازم (۶). با عدم تخلّل تکفیر، برای هر ظُفری در اثناء هر یک از دست ها و پاها، و گرنه متّجهْ جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۹۴

است، و اگر دست ها را در یک مجلس جدا، و پاها را جدا بگیرد

در مجلس دیگر، دو گوسفند لازم است. کفایت مدّ است برای هر یک از ناخنهای باقی مانده در دست ها یا در پاها.

اظهر کفـایت مـدّ است برای هر یـک از نـاخن هـای دسـتها یـا پاها در صورت نقصان اصابع از ده؛ و در صورت زیادتی بر ده، احوط مُدّ است برای هر یک ناخن.

در صورت گرفتن تمام ناخن های دست ها و بعضـی ناخن های پا، بر اوست گوسفندی برای دست ها و یک مدّ برای هر یک از ناخن های پا، هم چنین در عکس.

و اگر نـاخن های دست ها را گرفت و تکفیر به گوسـفند کرد، پس از آن ناخن های پا را گرفت، گوسـفندی برای ناخن های پاها لازم است.

در گرفتن نـاخن هـای یـک دست، یـا نـاخن هـای یک پا، اظهر کفایت مـدّ است برای هر ناخنی؛ و هم چنین است در صورت نقصان از مجموع ده ناخن دست یا پا به مقدار کمی، که گوسفند لازم نیست.

در گرفتن ابعاض ناخن در مجلس واحد، تعدّد کفّاره نیست، و با تعدّد مجلس، احتیاط در تعدّد است.

اگر به فتوای مُفتی تقلیمِ ظُفْر نمود، پس ادماء نمود، بر مُفتی یک گوسفند است، و بر مباشر که جاهل بوده، چیزی نیست، نه از جهت تقلیم [و] نه از جهت اخراج خون. و اگر متعمّد باشد در اخراج خون، بر مفتی چیزی نیست، و اگر عمل به فتوی به ادماء باشد، اظهر عدم وجوب کفّاره بر مفتی است.

و در صورت تعدّد مفتی، دفعةً یا علی التعاقب، اظهر وجوب کفّاره مذکوره است بر مستندٌالیه عمل، خواه شخص واحد باشد یا مجموع، که توزیع بر ابعاض می شود، یک گوسفند در ادماء به تقلیم یک ناخن، واللّه العالم.

کندن دندان

بیست و دوّم. کندن دندان

است، هر چند خون نیاید (۱) و بعضی گفته اند که کفّاره آن یک گوسفند است و آن احوط است.

کندن درخت و گیاه

بیست و سوّم. کندن (۲) درخت و گیاهی که در حرم روییده باشد (۳)، مگر آن که در ملک یا منزل او روئیـده باشد، و یا آن که خود، آن را کاشته باشد.

و استثنا شده است از این [حکم ، «اذخر» که گیاهی است معروف و درخت میوه ها و درخت خرما.

و اگر درختی را بکَند، جمعی گفته اند (۴) که اگر بزرگ باشد، یک گاو کفّاره می دهد؛

و اگر کوچک باشد، یک گوسفند؛ و اگر بعض درخت باشد، قیمت آن را.

و در گیاه، کفّاره نیست بجز استغفار، و جایز است گذاشتن شتر خود را که علف را بخورد و لکن خود، به جهت او قطع نکند. (۱). اظهر محکومیّت آن است به حکم ادماء؛ پس در صورتی که ادماء نباشـد، حرمت نـدارد؛ و در ضـرورت خون آوردن هم به کنـدن دنـدان، حرمت نـدارد، و علی ایّ تقـدیر حتی در حال حرمت و اختیار، فـدیه ندارد علی الأظهر. (۲). و بُریـدن و نحو آنها. و بـدان که مقتضای موثّقه «زراره»، ثبوتِ تحریمِ مذکور است در حرم مدینه، در غیر دو چوب ناضح؛ و شـیخ عمل به آن کرده است، لکن در این که حکم، حرمت است نه کراهت، تأمّل است. (۳). با سبق اضافه بر روئیدن، به نحوی که صدق کند داخل شدن روئیده شده بر شـخص در محلّ او. (۴). و این قول، موافق احتیـاط است، در صورتی که در درخت کوچـک و در بعض درخت، رعایت عدم نقصان از قیمت بشود.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۹۶

و بدان که این

حکم، مختصّ مُحرِم نیست، بلکه در باره همه کس ثابت است (۱).

و باکی نیست به راه رفتن به نحو متعارف، اگر چه موجب قطع بعض گیاه حرم بشود. (۲)

حمل سلاح

بیست و چهارم. سلاح برداشتن، مثل شمشیر و نیزه و هر چه یراق و آلت حرب گویند، مگر به جهت ضرورت (۳)، و صریح بعضی، دخول مثل زره و خوُد و شبه آن از آلات حفظ نه دفع، در مفهوم سلاح است (۴). و احوط عدم همراه داشتن سلاح است (۵)، هر چند به تنِ او نباشد، واللَّه العالم.

(۱). در تکلیف تحریمی و در وجوب فداء علی الظاهر. (۲). اطلاق حکم به صورت علم به قطع و عدم ضرورت، مورد تأمّل است. (۳). و در این صورت، کفّاره ندارد. (۴). خالی از تأمّل نیست. (۵). منصوص، پوشیدن است یا آن که صدق کند سلاح بر او است، پس همراه داشتن سلاح، حرمت ندارد علی الأظهر، واللَّه العالم.

[فصل دوّم در طواف عمره است

اشاره

فصل دوّم در طواف عمره است و در آن، سه مقصد است:

[مقصد اوّل در مستحبّات دخول مکّه و مسجد الحرام است تا زمان اراده طواف

اشاره

مقصد اوّل در مستحبّات دخول مکّه و مسجد الحرام است تا زمان اراده طواف

مستحبات داخل شدن مکّه مکرّمه و مسجد الحرام

بدان که سنّت است که چون به حرم مکّه برسد، از شتر فرود آید و غسل دخول حرم کند و پا [را] برهنه کند، و نعلین در دست گیرد، و به این عنوان [یعنی به این صورت داخل حرم بشود. در حدیث است که هر که چنین کند، به جهت تواضع و فروتنی نسبت به حق تعالی خداوند عالَم جلّ ذکره، محو کند از او صد هزار گناه و بنویسد از برای او صد هزار حسنه و صد هزار حاجت او را برآورده کند.

دعای وقت دخول حرم

و در وقت دخول حرم، این دعا بخواند:

«اللّهم إنّک قلت فی کتابک و قولک الحق «و أذّن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کلّ ضامر یأتین من کل فجّ عمیق» أللّهم إنّی أرجو أن أکون ممّن أجاب دعوتک، وقد جئت من شقّه بعیده وفجّ عمیق سامعا لندائک و مستجیبا لک، مطیعا لأمرک، و کل ذلک بفضلک علیّ و إحسانک إلیّ؛ فلک الحمد علی ما وفّقتنی له، أبتغی بذلک الزلفه

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۹۸

عندک و القربه إلیک والمنزله لدیک، و المغفره لذنوبی والتوبه علیّ منها بمنّک.

أللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و حرّم بدنی علی النار، و آمنّی من عذابک و عقابک، برحمتک یا أرحم الراحمین.»

و سنّت است به جهت دخول مکّه معظّمه، غسل دیگر کند اگر میسّر شود، و چون داخل مکّه شود، به آرام تن و آرام دل، و چون داخل مکّه شود از راه بالای مکّه داخل شود، و بعضی گفته اند که این حکم، مختصّ کسانی است که از راه مدینه روند، و بعضی غسلی را به جهت دخول مسجد الحرام ذکر کرده اند.

و چون داخل شود،

از در «بنی شیبه» داخل شود، و گفته اند که آن در، الحال برابر «باب السلام» است.

باید که چون از «باب السلام» داخل شود، راست بیاید تا ستون ها و با کمال خضوع و خشوع و آرام دل و تن، بر در مسجد بایستد و بگوید چنانچه در خبر صحیح است:

«السلام علیک أیّها النبیّ و رحمه اللّٰه وبرکاته. بسم اللّٰه و باللّٰه و ما شاء اللّٰه، السلام علی أنبیاء اللّٰه ورسله، ألسلام علی رسول اللّٰه، السلام علی إبراهیم خلیل اللّٰه، والحمد للّٰه ربِّ العالمین.»

و در روایت دیگر وارد شده است که بگوید: «بسم اللّٰه وباللّٰه ومن اللّٰه وإلی اللّٰه و ما شاء اللّٰه، وعلی مله رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله، وخیر الأسماء للّٰه، والحمد للّٰه، والسلام علی رسول اللّٰه، ألسلام علی محمّد بن عبداللّٰه، ألسلام علیک أیّها النبی ورحمه اللّٰه وبرکاته، السلام علی أنبیاء اللّٰه ورسله، السلام علی إبراهیم خلیل الرحمان، السلام علی المرسلین، والحمد للّٰه رب العالمین، السلام علینا وعلی عباداللّٰه الصالحین. أللّهم صلّ علی محمّد وآل محمّد، و بارک علی محمّد وآل محمّد، وارحم محمّداً و آل محمّد، کما صلّیت و بارکت و ترحمّت علی إبراهیم و آل إبراهیم، إنک حمید مجید. أللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد عبدک و رسولک، أللّهم صلّ علی إبراهیم خلیلک و علی أنبیائک و رسلک و سلم علیهم و سلام علی المرسلین والحمد للّٰه رب العالمین. أللهم افتح لی أبواب جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۲۹۹

رحمتک، واستعملنی فی طاعتک ومرضاتک، واحفظنی بحفظ الإیمان أبداً ما أبقیتنی، جل ثناء وجهک. ألحمدلله الذی جعلنی من وفده و زوّاره، وجعلنی ممن یعمر مساجده، و جعلنی ممن یناجیه. أللّهم إنی عبدک و زائرک فی بیتک، و

على كـل مـأتىّ حقّ لمن أتـاه و زاره، و أنت خير مـأتىّ و أكرم مزور. فأسألـك يـا أللّه يـا رحمن بأنـك أنت اللّٰه لاـ إله الّا أنت وحـدك لا شـريك لك، و بأنك واحد أحد صـمد لم تلد و لم تولد ولـم يكن لك [له: خ ل كفواً أحد، و أن محمّداً عبدك و رسولـك- صـلى اللّٰه عليه وعلى أهـل بيته- يـا جواد يا كريم يا ماجـد يا جبار يا كريم. أسالك أن تجعل تحفتك إياى بزيارتى إيّاك، أول شـى ء تعطينى فكـاك رقبتى من النـار.»؛ پس سه مرتبه مى گوئى: «أللهم فُكّ رقبتى من النار»؛ پس مى گوئى: «و أوسع على من رزقك الحلال الطيّب، وادرأه عنّى شـر شـياطين الجن والإنس و شـر فسقه العرب والعجم»؛ پس داخل مسجد مى شـوى و مى گوئى: «بسم اللّٰه و بـاللّه و على ملّه رسول اللّٰه»؛ پس دست هـا را بردار و رو به كعبه معظّمه بكن و بگو: «أللّهم إنى أسألك فى مقامى هـذا وفى أول مناسـكى، أن تقبل توبتى، و أن تتجاوز عن خطيئتى، وأن تضع عنى وزرى. ألحمدالـذى بلّغنى بيته الحرام، أللهم إنى اشـهدك أنّ هـذا بيتـك الحرام الـذى جعلته مثـابه للنـاس و أمنـاً مباركـاً و هـدىً للعالمين أللهم إنّ العبد عبدك، و البلد بلدك، و البيت بيتك، جئت أطلب رحمتك، و أؤم طاعتك، مطيعاً لأمرك، راضياً بقدرك.

أسألـك مسأله الفقير إليک الخائف لعقوبتک. أللهم افتـح لى أبواب رحمتک، و اسـتعملنى بطاعتک و مرضاتک»؛ پس خطاب به كعبه كن و بگو: «ألحمد للّه الذى عظمک و شـرفک و كرمّک و جعلک مثابه للناس و أمناً مباركاً و هدىً للعالمين»، و چون نظر بر حجر الأسود افتد، رو به سوى او كند

و بگویـد: «ألحمـد للّه الـذی هدانا لهذا، وما کنا لنهتدی لولا أن هدانا اللّه. سـبحان اللّه و الحمد للّه ولا إله الّا اللّه واللّه أکبر. ألله أکبر من خلقه، و اللّه أکبر مما أخشی و أحذر، لا إله الّا اللّه وحده لا شریک له، له الملک وله الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت و یحیی، و هو حیّ لا یموت، بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر. ألّلهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آله، کأفضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی إبراهیم و

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۰

آل إبراهیم، إنک حمید مجید، و سلام علی جمیع النبیّن والمرسلین و الحمدللّه ربّ العالمین أللهم إنی اومن بوعدک، واصدق رسـلک، و أتبع کتابک»؛ پس به تأنّی روانه شو و گامها را کوتاه بگذار از ترس عذاب خدا؛ پس چون نزدیک به حجر الأسود رسـی، دست ها را بردار و حمد و ثنای الهی را به جای آور و صـلوات بر محمّد و آل محمّد بفرست و بگو: «ألّلهم تقبّل منی»؛ پس دست و رو و بـدن را به حجر الأـسود می مـالی و می بوسـی آن را و اگر نتـوانی ببوسـی، دست بمـال و اگر نتوانی دسـت بمالی، اشاره کن و بگو: «ألّلهم أمانتی أدیتها، و میثاقی تعاهـدته، لتشـهد لی بالموافاه أللهم تصدیقاً بکتابک و علی سـنه نبیک- صلواتـک علیه وآله أشـهد أن لا ـ إله الّـا اللّه وحـده لا ـ شـریک له، و أن محمّـ داً عبـده و رسوله. آمنت بـالله و کفرت بالجبت و الطاغوت واللّات والعزّی وعباده الشیطان و عباده کل ندّ یُدعی من دون اللّه»؛ و اگر نتوانی همه را بخوانی، بعضی را بخوان و

بگو: «أللهم إلیک بسطت یدی، و فی ما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفرلی و ارحمنی. أللهم إنی أعوذ بک من الکفر والفقر و مواقف الخزی فی الدنیا والآخره.»

[مقصد دوّم در واجبات طواف

اشاره

مقصد دوّم در واجبات طواف و بعضی از آن احکام است:

بـدان که مکلّف به عمره تمتّع، پس از دخول مکّه، واجب است که ابتـدا کنـد به طواف خـانه کعبه؛ و طواف از ارکـان عمره است. [و] کسی که عمداً آن را ترک کند تا وقتی که متمکّن از او نشود پیش از وقوف به عرفات، عمره او باطل است (۱)، چه عـالم به مسأله باشـد چه جاهـل؛ و ظاهراً حـج او، حـج افراد می شود و وجوب قضای حـج بر او در سال آینـده، قوی است، به خلاف کسی که حج تمتّع او، به جهت عذر، بدل به افراد شود چنانچه خواهد آمد.

(۱). و وجوب ذبح یک شتر مطلقاً حتی در حال علم و عمد، موافق احتیاط است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۱

و اگر کسـی سـهواً [طواف را] ترک کند، لازم است اتیان به آن هر وقت که باشد (۱)؛ و اگر سـعی را به جای آورده، سعی را نیز اعاده کند (۲).

و مریض اگر ممکن است او را دوش می گیرند و طواف می دهند (۳) و الّا نایب می گیرند از برای او.

و بدان که واجبات طواف، دوازده امر است، پنجِ از آن، شرط خارج؛ و هفت از آن، واجب داخل [است :

واجبات خارجیّه طواف

شرط اوّل: «طهارت از حـدث» (۴)؛ پس جایز نیست طواف واجب از مُحـدِث و اگر مُحـدِث غفلهً طواف کنـد، طواف او باطل است.

و اگر در اثنای طواف، مُحدِث شود (۵)، پس اگر بعد از تجاوز نصف بوده، قطع می کند و طهارت می گیرد و از موضع قطع، تمام کند؛ و اگر قبل از آن بوده، طواف را بعد از طهارت، از سر گیرد.

و بدان که حکم شکّ

در گرفتن طهارت بعد از حدث یا شکستن آن بعد از گرفتن،

قبل از طواف و بعد از آن و در اثنای آن، حکم شکّ است در طهارت به جهت نماز (۱). و در صورت تعذّر یا تعسّر مباشرت، استنابه می نماید در قضاء طواف. (۲). علی الأحوط. (۳). اگر چه به غیر دوش گرفتن باشد، با محافظت بر واجبات طواف که خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی. (۴). اگر چه به طهارت اضطراریّه باشد علی الأقرب، بدون فرق بین ترابیّه و طهارت مستحاضه و مسلوس. و در مبطون، اختیار می شود نیابتِ از او در طواف. (۵). از روی سهو و غفلت، و در جریان حکم به بناء بعد از طهارت، در صورت تعمّدِ احداث، تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۲

حرفاً بحرف.

و اگر معذور باشد در وضو و غسل، واجب است تیمّم به جهت اباحه طواف به نحوی که در تیمّم به جهت صلات مقرّر شد.

و اگر آب و چیزی که به آن تیمّم کند، هیچ یک موجود نباشد، پس حکم آن، حکم غیر متمکّن از طواف است، که با یأس از تمکّن، نایب می گیرد؛ و احوط آن است که خود نیز طواف کند؛ چنانچه احوط آن است که جنبِ متیمّم بعد از آن که طواف کند، نایب بگیرد (۱)

شرط دوّم: «طهارت بدن و رخت از نجاست»، هر چند نجاستی باشد که در نماز، معفوّ است، مثل دَم کمتر از درهم و دم جروح و قروح علی الأحوط، خصوصاً به ملاحظه قول به حرمت ادخال مطلق نجاست در مسجد، اگر چه خلاف آن، اقوی است.

و اگر طواف کند، پس عالم شود به نجاست، بعد از فراغ از طواف،

اظهر صحّت است.

و اگر عـالم شـود [به نجـاست در اثنـا، جمعی بر آن انـد که قطع کنـد طواف را و ازاله کنـد نجـاست را و برگردد و تمـام کند طواف را؛ و احوط استیناف است بعد از اتمام، خصوصاً با تخلّل فعل کثیر که موجب قطع طواف بوده باشد قبل از اکمال چهار شوط؛ و هم چنین است حکم، هرگـاه نجاستْ عارض ثوب یا بـدن شود در حال طواف، و کفایت اتمام در این جا اظهر است. و اگر فراموش کند نجاست را و طواف کند، پس اقوی و احوط، اعاده طواف است. (۲)

شرط سوّم: «ختنه کردن است در حق مردان». پس بدون آن، طواف باطل است. و این شرط در باره زنان نیست. و احوط ثبوت این شرط است در باره اطفال کوچک.

پس اگر بدون ختنه طواف کند، یا طواف دهند آنها را طواف نساء از ایشان باطل (۱). ظاهراً لزوم ندارد، اگر واقع شود طواف با تیمّم در آخر زمان تمکّن از مباشرت. (۲). بلکه صحّت، خالی از وجه نیست.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۳

خواهد بود؛ پس زن از برای ایشان بعد از بلوغ، حلال نخواهد بود، مگر آنکه تدارکِ طواف نساء نماید به خود یا نایب.

شرط چهـارم: «ستر عورت» است بنـا بر احوط بلکه اقوی و معتبر است در آن، ابـاحه؛ بلکه احوط ملاحظه جمیع شـرایط لباس مصلّی است در آن، نظر به حدیث مشهور که طواف در حکم نماز است.

شرط پنجم: «نیّت» است (۱) و نیّت چنین کند که «هفت دور طواف خانه کعبه می کنم طواف عمره تمتّع از فرض حجّهالاسلام به جهت اطاعت فرمان خداوند عالم».

واجبات داخلیّه طواف

اشاره

و اما واجبات داخل

در حقیقت آن، هفت است پس:

شروع از حجر الاسود

اشاره

اوّل: ابتدا کردن است به «حجر الأسود» به نحوی که تمام بدن او مرور کند بر تمام حجر الأسود.

و چون تحقّق این معنی بر وجه حقیقت، بسیار متعسّر بلکه متعذّر است، اکتفاء می شود در تحقّق آن به آن که محاذی نماید بیشترین اجزای بدن خود را با بیشترین اجزای حجر الأسود. و لهذا کلام واقع شده در تعیین جزئی که از انسان، مقدّم بر همه اجزای بدن اوست، که آیا آن جزء، طرف بینی است، یا طرف انگشت ابهام پاها است، یا مختلف می شود، حتی آن که در بعضی که فی الجمله بطینند، جزء اوّل، شکم است.

و اما جزء مقدّم حجر الأسود، پس در زیر تنگه نقره پنهان است، و پر واضح است که ملاحظه محاذات مذکوره در غایت تعسّر است، خصوصاً با ازدحام شیعه و سنّی در طواف، با آن که در آن جا، دو سنگ نصب کرده اند که شخص طواف کننده به (۱). و در اعتبار اخطار و کفایت داعی، مانند نماز است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۴

ملاحظه آنها تحصیل علم یا مظّنه به محاذات حجر الأسود می کند.

اقوال علما در نحوه تحصیل محاذات

لهذا اختلاف واقع شده میانه علمای متأخّرین- قدس اللّه اسرارهم- در رفع این مشقّت و حرج بر چند وجه:

۱. منع وجوب ابتدای به اوّل حجر الأسود است؛ [و] آن قدر که واجب است، ابتدای به حجر است، نه اوّل آن.

۲. آن که محاذات عرفیّه کفایت می کند، یعنی همین قدر که در عرف گویند که مقابل حجر الأسود است.

۳. آن که شخص مکلّف، از اندکی پیش تر نیّت کند که ابتدای دورِ واجب، از محاذی حجر بوده باشد؛ و انتهای آن، همان موضع محاذی، و زایدْ از باب مقدّمه علمیّه

بوده باشد، و این نیّت را در ذهن، باقی بدارد تا وقتی که محاذی حجر شود، کافی خواهد بود.

و اگر آنچه در قلب حاضر است، استدامه این نیز دشوار باشد، حاجت به آن هم نیست بنا بر این که نیّت، داعی بر فعل است.

و این وجه، اقوی و احوط است (۱).

و بر همین نحو است آنچه به صحّت پیوسته است که حضرت فخر

کاینات- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سواره طواف به جا آوردند. (۱). احوط بودنِ آن معلوم است، لکن اقوی اکتفاء به صد ق عرفی در طواف است از حیث طائف و مطاف. و کافی است در مطاف، محاذات با هر جزئی از حجر در ابتدا؛ و در ختم هم چنین وصول به هر جزئی کافی است؛ لکن در اتمام دَور، لازم است وصول به موضع اوّل. و از حیث طائف، کافی است محاذات معظم بدن شخص؛ و تمام بدن، محاذات آن احوط است. و ممکن است رجوع وجه اوّل و دوّم به همین که ذکر شد، و احتیاط، در انجام عمل به نحو مذکورِ در وجه سوّم است، واللّه العالم.

ختم طواف به حجر الأسود

دوّم: ختم نمودنِ هر دَوری است به حجر الأسود، و این معنی متحقّق نمی شود الّا بعد از محاذات جزء اوّل بدن (۱) به جزء اوّل حجر، و در این جا نیز اگر به جهت تحصیل علم به اتمام دوره، قدری زیادتر برود، به قصد آن که زایدْ مقدّمه ای است خارج به جهت تحصیل علم به محاذات، کافی خواهد بود.

بودن بیت به طرف دست چپ

اشاره

سوّم: آن که در جمیع احوالِ طواف، خانه را به دست چپ گذارد. پس اگر شخص در اجزای طواف، رو به خانه کعبه کند به جهت بوسیدن ارکان یا غیر آن، یا آن که به صدمه حجّاج در وقت ازدحام، پشت به خانه یا رو به خانه شود، آن جزء، از طواف محسوب نخواهد بود، و واجب است اعاده همان جزء نماید.

اشکال به هم خوردن محاذات در حجر اسماعیل- علیه السلام- و دفع آن

و از این جا اشکال می شود در وقت گذشتن از در باب حجر اسماعیل، که اگر شخص از حجر الأسود بیاید، در حالتی که خانه در دوش چپ باشد و از باب حِجر، به همان خط مستقیم که داشت بگذرد، در وقت محاذات باب حِجر، خانه از دوش چپ او رد می شود به پشت سر او می افتد (۲)، اگر چه حِجر بر دوش چپ هست لکن او مصداق بیت نیست. و از این جهت،

بعض محتاطین قبل از رسیدن به باب حجر، قدری بدن (۱). بلکه محاذات معظم بدن، یا تمام بدن، با بعضی از حجر، با رعایت وصول به موضع ابتدا، موافق احتیاط است. (۲). در صورتی که به نقطه وسط خَلف منحصر شود محاذات، دور نیست کفایت محاذات جهت یسار، ولو محاذات خطّ عین طرف یسار نباشد و این که از محل اشکال خارج باشد.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۶

خود را کج می کنند به طرف چپ خود، که شانه چپ ایشان از خانه رد نشود؛ و هم چنین قبل از رسیدن به باب دیگر حجر، قدری بدن خود را کج می کنند به جانب راست خود، تا شانه چپ از خانه رد نشود.

و همین دقّت را می کنند در وقت رسیدن به ارکان، چرا که

اگر شخص به همان خط مستقیم که به گوشه خانه می رسید، از آن جا منحرف شود، خانه از دوش چپ او رد می شود و امر در این جا مشکل تر است.

لکن ملاحظه این دقّت ها از کلمات علما برنمی آید، بلکه ظاهر کلمات ایشان، کفایت طواف است به خط مستقیم در جمیع اجزای مطاف، و از اخبار نیز همین مستفاد می شود خصوصاً آنچه متضمّن طواف حضرت رسالت پناه- صلّی اللَّه علیه وآله وسلّم سوار بر شتر خود می باشد.

و اگر حجر اسماعیل داخل خانه باشد، چنانچه نسبت به مشهور داده اند، اشکال اوّل از اصل مندفع است چنانچه مخفی نیست.

داخل بودن حجر اسماعیل در طواف

چهارم: داخل کردن «حجر اسماعیل» است که مدفن مادر آن حضرت است، بلکه بسیاری از انبیا- علی نبینا وآله وعلیهم السلام- در طواف، به آن که دوْر آن بگردد و داخل آن نشود.

پس اگر داخل آن شود در اثناء طواف، پس آن شوط- یعنی آن دور- باطل است و کفایت نمی کند تدارک آن از موضعی که داخل حجر شده، چنانچه جمعی به آن تصریح نموده اند. بلکه از بعضی، بطلان اصل طواف نقل شده، چنانچه ظاهر بعضی اخبار است، و لهذا احوط اعاده کل طواف است (۱) بعد از اتمام آن. (۲)

(۱). ظاهر، عدم لزوم اعاده غیر یک شوط است، یعنی شوطی که در آن اختصار کرده است. و در صورتی که در ابتداءِ طواف، نیّت طواف بر بیت محض نکرده باشد، که در

بودن طواف بین کعبه معظّمه و مقام حضرت ابراهیم- علیه السلام

پنجم: بودن طواف است در میان خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم خلیل- علیه السلام- در جمیع جوانب. به این معنا که ملاحظه می شود مسافت ما بین خانه و مقام که تقریباً «بیست و شش ذراع و نصف» است (۱)؛ و ملاحظه این مقدار از جمیع جهات می شود.

پس اگر شخص در بعض احوال طواف، دور از خانه شود زیاده بر مقدار مذکور، طواف نسبت به آن قدر خارج، باطل است.

و حجر اسماعیل که تقریباً بیست ذراع می شود، از مقدار مذکور است علی الأحوط بل الأظهر؛ پس محلّ طواف از طرف حِجر بیش از شش ذراع و کسری نیست؛ پس اگر زیاده از این، از حجر دور شود، از مطاف خارج شده و اعاده آن جزء در مطاف احوط بلکه اظهر خواهد بود.

خارج بودن طواف از بیت و ملحقّات به آن

ششم: خروج طواف کننده است از خانه و آنچه از آن محسوب است و آن صُیفه کوچکی است در اطراف خانه کعبه که مسمّی به «شاذروان» است؛ پس اگر در بعض احوال، شخص طواف کننده بر آن راه رود، آن جزء از طواف، باطل است و اعاده آن لازم [می باشد]. و هم چنین [است اگر در اثناء طواف بالا ـ رود بر دیوار حِجر اسماعیل- علی نبینا و آله و علیه السلام- بلکه احوط آن [است که در اثناء طواف، دست خود را دراز نکند از طرف «شاذروان» به دیوار خانه به جهت استلام ارکان یا غیر آن، و این صورت اگر چه عملًا در یک شوط اختصار نماید، اعاده اصل طواف، موافق احتیاط است. (۱). یعنی به اعاده شوطی که در آن اختصار کرده است. (۲). از خانه تا صخر، یعنی سنگ

مخصوص است نه بناء. و موضع معروف به «شاذروان» داخل بیت است از جمیع جوانب علی الأحوط.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۸

هم چنین دست بر روی دیوار حِجر نگذارد.

اتمام هفت دور طواف

اشاره

هفتم: آن که هفت شوط- یعنی هفت دور- طواف کنـد نه کم و نه زیاد. پس اگر کم کنـد شوطی را یا بیشتر، اگر عمـداً بوده باشد، واجب است اتمام آن در صورت عدم فعل کثیر که موجب فوت موالات بوده باشد؛ و اگر فوات موالات شده باشد، پس آن، داخلِ قطع طواف است عمـداً و خواهد آمد؛ و اگر سـهواً کم کرده، مشـهور تفصـیل است ما بین تجاوز نصف (۱) و عدم آن؛ پس تمام می کند در اوّل و از سر می گیرد در ثانی.

و اگر متذکّر نشود مگر بعد از مراجعت به وطن خود، پس نایب می گیرد.

و بعضـی تفصـیل داده اند ما بین فراموشی یک شوط و بیشتر؛ پس اتمام می کند در اوّل و استیناف می کند در ثانی و این قول احوط است (۲)؛ و احوط از آن، اتمام و اعاده است مطلقاً.

و اما اگر زیاد کند شوطی را یا بیشتر یا کمتر، پس اگر به قصد جزئیّت طواف دیگر یا قصد لغویّت باشد، پس ضرری به طواف نـدارد، چه این قصـد را در اوّل طواف کنـد، چه در اثنا، چه بعـد از اتمام هفت شوط. و اگر قصد جزئیّت این طواف کند، پس اگر در ابتـدای طواف، قاصـد آن بوده بر وجه جزئیّت، پس اشـکالی در بطلان طواف از اوّلِ شـروع نیست. و هم چنین اگر در اثناء طواف، این قصد کند، از همان وقت باطل است (۳).

و اگر در آخر، این قصد را نماید، پس مشهور

بطلان (۴) طواف است، چنانچه هرگاه (۱). به اتمام چهار شوط علی الأحوط در این جا و سایر موارد این تفصیل. (۲). و لکن قول مشهور، خالی از وجه نیست. (۳). یعنی آنچه مصادف با نیّت زیاده است. (۴). ظاهر، دخول آن است در قِران اگر انجام دهد طواف دوّم را در فریضه؛ هم چنین جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۰۹

رکعتی بر نماز زیاد کند.

و اگر سهواً زیاد کرد، پس اگر کمتر از یک شوط است، قطع می کند، و اگر یک شوط زیادتر است، باز طواف واجبْ صحیح [است ، و مستحب است (۱) که آن را تمام کند هفت شوط به قصد قربت مطلقه، و اولی در زیادتی سهواً، اعاده طواف است.

شکّ در اشواط طواف

و اگر شخص طواف کننده شکّ کند در عدد شوطهای طواف، پس اگر بعد از فراغ از طواف بوده باشد، شکش اعتبار ندارد؛ و اگر در اثناء طواف بوده باشد، پس اگر شکّ کند میان تمام و زیادتی، مثل آن که در آخرِ شوطی شکّ کند که آن شوط هفتم است یا هشتم، شکش اعتبار ندارد و طواف او تمام است. و اگر در اثناء شوطی بوده که مردّد است میان هفتم و هشتم، بعضی گفته اند که باز طواف او باطل است و آن احوط است.

و اگر یقین کند که زیاده بر هفت نیست، پس اشهر آن که در جمیع صور شکّ، استیناف طواف، لازم است. و جمعی گفته اند که بنا را بر اقلّ می گذارد و قول اوّل خالی از قوت نیست با آن که فی الجمله احوط است. و احوط از آن، بنا بر اقلّ و اتمام و بعد از آن اعاده طواف است.

عدم جواز قطع طواف واجب بدون عذر

و بدان که احوط عدم قطع طواف واجب است، یعنی ترک بقیه آن به نحوی که موالات است حکم در قصد جزئیّت طواف دیگر در اوّل که گذشت، در صورتی که مراد از آخر، بعد از جزء اخیر آن باشد. (۱). بلکه احوط است که به قصد وظیفه فعلیّه، چهارده شوط را تکمیل نماید و چهار رکعت بعد از آن به جا آورد. و احتیاط در این است که دو رکعت فریضه را قبل از سعی به جا آورد و دو رکعت نافله را می تواند بعد از سعی به جا آورد.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۱۰

عرفیّه فوت شود بدون عذر و به مجرّد خواهش نفس، و بعضی تصریح به منع از آن کرده اند.

و

اگر مرتکب قطع شد، پس احوط، بلکه اقوی استیناف آن است، هر چند که چهار شوط از آن به جا آورده باشد.

و اما اگر عـذر اتفاق افتـد که مانع از اتمام باشد، مثل مرض یا حیض (۱) یا حدث بی اختیار، پس مشـهور، تفصیل ما بین اتمام چهار شوط و عـدم آن است؛ پس استیناف می کنـد در ثانی و اتمام می کنـد از موضع قطع در اوّل. و اگر قادر بر اتمام نباشد، احوط آن است که صبر کنـد تـا وقت آن طواف تنـگ بشود، اگر قادر نشـد، او را دوش می گیرنـد و طواف می دهنـد، و اگر ممکن نباشد، نایب از برای او می گیرند در اتمام.

[مقصد سوّم: در مستحبّات حال طواف است

مقصـد سوّم: در مسـتحبّات حال طواف است بـدان که سنّت است که در حال طواف سـر برهنه و پا برهنه، مشـغول دعا و ذکر الهی باشد؛ و حرف عبث نزند؛ و گامها را نزدیک بردارد؛ و ترک کند آنچه را که در نماز مکروه است از افعال.

و به سند معتبر از حضرت رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلّم مروی است که: «هر که طواف کند خانه کعبه را در وقت زوال با سر برهنه و گـام هـا را تنـگ بردارد و چشم خود را از نـامحرم و عورت بپوشانـد و حجر الأسود را در هر شوطی دست یا بـدن بمالد بی آن که آزارش به کسی برسد و ذکر الهی را از زبان قطع نکند، بنویسد از جهت او به عدد هر گامی هفتاد هزار حسنه و محو کند از او هفتاد هزار گناه و بلند کند در بهشت از برای او هفتاد هزار درجه و بنویسد از جهت

او ثواب آزاد کردن هفتاد هزار بنـده که بهای هر یک، ده هزار درهم باشد و او را شـفیع سازد در هفتاد هزار کس از اهل بیت او و برآورد از

(۱). و در جریان تفصیل، در قطع برای دخول بیت به عروض خلوت و برای حاجت مؤمن، و عدم جریان آن، تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۱۱

جهت او هفتـاد هزار حاجت، اگر خواهـد در دنیا به او برسانـد و اگر خواهـد در آخرت.» و سـنّت است که در حال طواف این دعا را بخواند:

«اللّهم إنی أسألک باسـمک الـذی یمشـی به علی طلل الماء کما یمشـی به علی جـدد الأرض، وَأسألک باسـمک الـذی تهتزّ به اقـدام ملائکتـک، و أسألک باسـمک الـذی دعاک به موسـی من جانب الطور فاسـتجبت له وألقیت علیه محبه منک و أسألک باسمک الذی غفرت به لمحمّد ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و أتممت علیه نعمتک، أن تفعل بی کذا و کذا ...» و حاجت خود را بطلب.

و سنّت است که در حال طواف نیز بگوئی: «اللّهم إنی إلیک فقیر و إنی خائف مستجیر، فلا تغیّر جسمی ولا تبدّل اسمی.»

و در هر شوط که به در خانه کعبه رسـی، صـلوات بر محمّد و آل محمّد بفرست و این دعا بخوان: «سائلک فقیرک مسـکینک ببابک فتصـدّق علیه بالجنّه. اللّهم، البیت بیتک والحرم حرمک والعبـد عبـدک، و هذا مقام العائذ بک المسـتجیر بک من النار، فأعتقنی ووالدیّ و أهلی وولدی وإخوانی المؤمنین من النار، یا جواد یاکریم.»

و چون به حجر حضـرت اسماعیل- علی نبینا و آله و علیه السلام- برسد، نگاه به ناودان طلا بکند وبگوید: «اللّهم أدخلنی الجنه وأجرنی من النار برحمتک، وعافنی

من السقم، وأوسع على من الرزق الحلال، وادرأ عنى شر فسقه الجن والإنس وشر فسقه العرب و العجم.» و چون از حِجر بگذرد، و به پشت سر کعبه برسد بگوید: یا ذا المن والطول، یا ذاالجود والکرم، إنّ عملی ضعیف فضاعفه لی، وتقبله منی، إنّک أنت السمیع العلیم.»

و چون به رکن یمانی رسد، دست بردارد و بگوید: «یا أللّه یا ولیّ العافیه وخالق العافیه ورازق العافیه والمنعم بالعافیه والمتفضل بالعافیه علیّ وعلی جمیع خلقک، [یا] رحمان الدنیا و الآخره ورحیمهما، صلّ علی محمّد وآل محمّد وارزقنا العافیه و تمام العافیه وشکر العافیه فی الدنیا والآخره، یا أرحم الراحمین.»

پس سر به جانب کعبه بالا کند و بگوید: «ألحمد للّه الذی شرفک و عظمک، والحمد

للّه الّذی بعث محمّداً نبیّاً وجعل علیاً إماما. أللّهم اهد له خیار خلقک وجنّبه شرار خلقک.»

و چون میان رکن یمانی و حجر الأسود برسد، بگوید: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه وقنا عذاب النار».

و چون در شوط هفتم به «مستجار» رسد، و آن پشت کعبه است نزدیک به رکن یمانی برابر در خانه، بایستد و دست ها را بگشاید به خانه و روی خود را و شکم خود را برساند به کعبه و بگوید:

«اللّهم البیت بیتک، و العبد عبدک، وهذا مقام العائذ بک من النار. اللّهم من قِبَلک الروح والفرج والعافیه. اللهم إنّ عملی ضعیف.» فضاعفه لی، و اغفر لی ما اطّلعت علیه منی و خفی علی خلقک، أستجیر بالله من النار.» و بگوید: «اللّهم إنّ عندی أفواجاً من ذنوب وأفواجاً من خطایا وعندک أفواج من رحمه وأفواج من مغفره، یا من استجاب لأبغض خلقه إذ قال «أنظرنی إلی

يوم يبعثون» إستجب لى.»؛ پس حاجت خود را به طلب و دعا بسيار بكن و اقرار به گناهان خود [كن ، [و] هر چه دانى مفصلًا بگو و هر چه را به خاطر نداشته باشى، مجملًا اقرار كن و طلب آمرزش كن كه البته آمرزيده مى شوى ان شاء اللَّه.

پس چون به حجر الأسود رسد بگويد: «أللهم قنعنى بما رزقتنى، و بارك لى فيما آتيتنى». و مى بايد كمالِ ملاحظه بكند در هر مرتبه كه مى رود كه حَجَر را ببوسد يا دست بمالد اركان را و برگردد يا خود را به «مستجار» بسايد، آن جا را نشان كند و چون اين عمل را به جا آورد، باز به جاى خود رود و از آن جا روانه شود تا زياده و كم در طواف، حاصل نشود.

[فصل سوّم در نماز طواف است

اشاره

فصل سوّم در نماز طواف است بدان كه واجب است بعد از طواف عمره، دو ركعت نماز طواف مثل نماز صبح. و واجب است كه آنها را نزد مقام حضرت ابراهيم- عليه السلام- به جا آورد. و احوط مبادرت به اتيان آنها است بعد از طواف.

و احوط آن است كه در پشت مقام به جا آورد (۱)؛ و با عدم تمكّن و بُعد مفرط كه نزد مقام صدق نكند، در يكى از دو جانب آن به جا آورد؛ و اگر آن هم ممكن نباشد، مراعات مى كند الأقرب فالأقرب به سوى خلف مقام (۲) و دو جانب آن را.

و اما طواف مستحب، پس نماز آن را در همه مسجد مى توان كرد اختياراً، بلكه گفته اند (۳) كه ترك مى توان كرد عمداً.

فراموشى نماز طواف و عدم قدرت بر نماز صحيح

و اگر كسى اين نماز را فراموش كند، هر وقت كه متذكّر شود، به جا آورد در مقام يا در

(۱). به نحوى كه نماز در نزد اوصدق كند به نزديك بودن به مقام كه سنگ مخصوص است. (۲). با رعايت احتياط در صورت دوران امر بين بعض مراتب خلف و احد جانبين به جمع در نماز، بلكه به اعاده پس از تمكّن از نماز در پشت سر، اگر چه در آخر وقت امكان باشد. (۳). مورد تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۱۴

ساير مواضع مسجد الحرام؛ و اگر در مقام ممكن نشود، در ساير مواضع مسجد الحرام الأقرب فالأقرب به مقام. و ظاهر اين است كه اعاده آنچه به جا آورده از سعى و غيره، لازم نباشد اگر چه احوط اعاده است.

و بعضى متفرّع كرده اند بر اعتبار ترتيب ما بين نماز طواف و ما بين افعال لاحقه، آن كه كسى

که واجبات نماز را از قرائت و غیرها نداند، عمره او باطل است و هم چنین حج او، پس بری ء الذمه نخواهد شد از حجّهالاسلام؛ لهذا بر مکلّف لازم است در جمیع اوقات خصوصاً در وقت اراده حج بیت اللّٰه الحرام تصحیح نماز خود را؛ و اگر ممکن شود نماز طواف را در مقام به جماعت کند، از دغدغه قرائت حمد و سوره فارغ خواهد بود.

و اگر دشوار باشد از برای شخص ناسی برگشتن به مسجد، پس به جا بیاورد آنها را در هر مکانی که متذکّر شود هر چند در بلد دیگر بوده باشد؛ و احوط آن است [که برگردد به حرم اگر دشوار نباشد و آنها را به جا آورد. و بعضی در صورت تعذّر برگشتن به مقام، استنابه را لازم دانسته اند، بنا بر این، احوط جمع است میانه قضاء آنها در هر جا که متذکّر شود و گرفتن نایب که آنها را در مقام به جا آورد.

و اگر بمیرد واجب است بر ولیّ قضا، مثل باقی نمازی که از میّت فوت شده.

مستحبات نماز طواف

و مستحب است در نماز طواف آن که در رکعت اوّل بعد از حمد سوره توحید و در رکعت دوّم سوره جحد بخواند، و چون از نماز فارغ شود حمد و ثنای الهی به جا آورد و صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد و طلب قبول از خداوند عالم نماید و بگوید: «أللهم تقبّل منّی ولاتجعله آخر العهد منی. ألحمد للّٰه بمحامده کلها علی نعمائه کلّها حتی ینتهی الحمد إلی ما تحب وترضی. أللهم صلّ علی محمّد وآل محمّد وتقبّل منی وطهر قلبی وزک عملی.» و در بعض روایات است

آن که بگوید: «أللهم ارحمنی بطواعیتی إیّاک وطواعیتی رسولک- صلی اللَّه علیه وآله أللهم جنّبنی أن أتعدی حدودک،

و اجعلنی ممّن یحبّک ویحب رسولک- صلی اللَّه علیه وآله وملائکتک وعبادک الصالحین.» پس به سجده رود و بگوید: «سجد لک وجهی تعبداً و رقاً، لا إله الّا أنت حقاً حقاً، الأوّل قبل کل شی ء، والآخر بعد کل شی ء، و ها أنا ذابین یدیک ناصیتی بیدک، فاغفر لی، إنّه لا یغفر الذنب العظیم غیرک، فاغفر لی فإنی مقر بذنوبی علی نفسی ولایدفع [لایغفر] الذنب العظیم غیرک.»

[فصل چهارم در سعی کردن است

اشاره

فصل چهارم در سعی کردن است و در آن، سه مقصد است:

[مقصد اوّل: در آداب سعی، ما بین صفا و مروه و مستحبات قبل از سعی است

مقصد اوّل: در آداب سعی، ما بین صفا و مروه و مستحبات قبل از سعی است چون اراده سعی نماید سنّت است که بیاید به نزد حجر الأسود و آن را ببوسد و دست ها را یا بدن را بمالد یا اشاره کند به آن؛ پس بیاید به نزد چاه زمزم و خود یک دلو یا دو دلو آب بکشد از دلوی که مقابل حجر الأسود است، و بر سر و پشت و شکم ریزد و بخورد و این دعا را بخواند: أللهم اجعله علماً نافعاً، ورزقاً واسعاً، وشفاء من کل داء وسقم.» پس متوجّه صفا شود از دری که محاذی حجر الأسود است و آن دری است که حضرت رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از آن در بیرون می رفت؛ و به آرام دل و تن برود بالای کوه صفا تا نظر کند به خانه کعبه و رو به رکن عراقی کند و حمد و ثنای الهی به جا آورد و از نعمت های الهی به خاطر آورد؛ پس هفت نوبت «الله أکبر» بگوید، و هفت نوبت «ألحمد للَّه»؛ و هفت نوبت «لا إله الّا اللَّه»؛ پس سه مرتبه بگوید: «لا إله الّا اللَّه وحده لا شریک له، له الملک وله الحمد، یحیی ویمیت، ویمیت و یحیی، وهو حیّ لایموت وهو علی کلّ شی ء قدیر.» پس صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد؛ دیگر سه نوبت بگوید: «الله أکبر علی ما هدانا، ألحمد للَّه علی ما أولینا، والحمد للَّه الحیّ القیّوم، والحمد للَّه الحی الدائم.» پس سه نوبت بگوید: «أشهد أن لا إله الّا

محمّداً عبده ورسوله، لا نعبد الّا إياه، مخلصين له الدين ولوكره المشركون.»؛ و سه مرتبه بگويد: «أللّهم إنی أسالک العفو و العافيه واليقين فی الدنيا والآخره.»؛ پس سه مرتبه بگويد: أللهم آتنا فی الدنيا حسنه وفی الآخره حسنه، وقنا عذاب النار.»؛ پس صد مرتبه بگويد: «ألله أكبر» و صد مرتبه «لا إله الّا اللَّه» بگويد و صد مرتبه «الحمد للَّه» بگويد و صد مرتبه «سبحان اللَّه». پس بگويد: «لا إله الّا اللَّه وحده وحده، أنجز وعده، ونصر عبده، و غلب الأحزاب وحده، فله الملک وله الحمد وحده. اللهم بارک لی فی الموت، وفيما بعد الموت أللهم إنی أعوذ بک من ظلمه القبر ووحشته، أللهم أظلنی فی ظل عرشک يوم لاظل الّا ظلک.»

و بسيار تكرار كن سپردن دين و نفس و اهل خود را به خداوند عالم و بگو:

«أستودع اللَّه الرحمان الرحيم الذی لا تضيع ودائعه دينی ونفسی و أهلی و مالی وولدی.

أللهم استعملنی علی كتابک وسنه نبيک، و توفنی علی ملته وأعذنی من الفتنه.»؛ پس سه نوبت بگويد: «ألله أكبر»، پس دو مرتبه دعای سابق را بخواند؛ پس يک بار تكبير بگويد؛ پس بگويد دعای سابق را.

و اگر همه عمل سابق را نتوانی بخوانی، پس هر قدر كه می توانی بخوان. و مستحب است كه اين دعا بخواند: «أللهم اغفرلی كل ذنب أذنبته قطّ فإنْ عدت فعد علی بالمغفره، فإنک أنت الغفور الرحيم. أللهم افعل بی ما أنت أهله، فإنّک إن تفعل بی ما أنت أهله ترحمنی، و إن تعذبنی فأنت غنی عن عذابی و أنا محتاج إلی رحمتک، فيامن أنا محتاج إلی رحمته ارحمنی. أللهم لا تفعل بی

مـا أنـا أهله، فإنّک إن تفعل بی ما أنا أهله تعـذبنی ولم تظلمنی. أصـبحت أتّقی عـدلك ولا أخاف جورک، فیا من هو عـدل لا یجور ارحمنی.» پس بگو: «یا من لایخیب سائله ولا ینفد نائله، صلّ علی محمّد و آل محمّد وأعذنی من النار برحمتک.»

و در حدیث است که کسی که خواهد مال او زیاد شود، پس باید که طول دهد ایستادن در صفا را.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۱۸

و در پـایه چهـارم، رو بـه کعبـه این دعـا بخوانـد: «أللّهم إنی أعوذبـک من عـذاب القبـر وفتنته وغربته ووحشـته وظلمته وضـیقه وضـنکه. أللهم أظلّنی فی ظلّ عرشك یوم لاظلّ ظلّک.» پس از آن پایه، پایین آید و پشت خود را برهنه کند و بگوید: «یا ربّ العفو، یا من أمر بالعفو یا من هو أولی بالعفو یا من یثیب علی العفو العفو العفو، یا جواد، یا کریم یا کریم، یا قریب یا بعید، اردد علیّ نعمتک، واستعملنی بطاعتک ومرضاتک.»

[مقصد دوّم در سعی و واجبات آن و بعضی از احکام متعلّقه به آن است

اشاره

مقصد دوّم در سعی و واجبات آن و بعضـی از احکام متعلّقه به آن است بدان که واجب است بعد از نماز طواف، سعی کردن یعنی رفتن و آمدن ما بین صفا و مروه که دو مکان معیّنند نزدیک مسجد.

و بـدان که سـعی- مثل طواف- رکن است و حکم ترک آن عمـداً یا سـهواً چنان است که در طواف گـذشت. (۱) و بدان که طهارت از حـدث و خبث و ستر عورت هیـچ یک از اینها در سـعی، معتبر نیست لکن احوط مراعات طهارت از حدث است. و واجب است که آن را بعد از طواف و نماز او به جا آورد. و اگر فراموش کند و تقدیم سعی بر

طواف کند، احوط اعاده سعی است، و هم چنین است جاهل به مسأله.

و واجب است که ابتدا کند از جزء اوّل صفا به آن که پاشنه پا را بچسباند (۲) به جزء اوّل مسافت. و احوط آن است که چهار درجه (۳) از صفا بالا رود. و نیّت کند و آن را مستمر بدارد تا نزول از آنها.

(۱). پس تارک آن عمداً، باطل است حج او و باید پس از حج افراد، در سال آینده حج نماید؛ و سهواً رجوع می نماید برای سعی مع الإمکان، و استنابه می نماید مع التعذّر. (۲). در غیر سوار و محمول. (۳). لازم نیست رعایت این احتیاط و هم چنین در مروه.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۱۹

و نیّت چنین کند که هفت مرتبه سعی می کنم میانه صفا و مروه در فرض عمره تمتّع به جهت اطاعت فرمان خداوند عالم؛ پس، از آن جا برود پیاده یا سواره بر حیوان یا دوش انسان تا برسد به مروه به قسمی که انگشت پا را بچسباند به آن درجی که به مروه بالا- می روند، و این را یک شوط حساب می کنند؛ و احوط بالا- رفتن است به درجات مروه نیز. و از آن جا برمی گردد به نحوی که ابتدای از صفا کرده تا برسد به صفا به نحوی که به مروه ختم کرده بود؛ پس به هر رفتن و برگشتنی دو شوط حاصل می شود و شوط هفتم، به مروه ختم می شود.

و واجب است که رفتن و برگشتن، از راه متعارف باشد؛ پس اگر از میان مسجد الحرام، یا از طرف «سوق اللّیل»- مثلًا- به مروه رود یا به صفا بیاید، مُجزی نخواهد بود.

و واجب است

که متوجّه مروه باشد در وقت رفتن، و متوجّه صفا باشد در وقت برگشتن، پس اگر به طور قهقری، طیّ مسافت کند، مجزی نخواهد بود؛ بلی التفات به چپ و راست، بلکه به پشت سر، ضرر ندارد.

و بدان که جایز است به جهت استراحت، نشستن بر صفا یا مروه تا راحت حاصل شود، و احوط ترک جلوس است در ما بین صفا و مروه بدون عذر.

و بدان که جایز است تأخیر سعی از طواف به جهت رفع خستگی و به جهت تخفیف حرارت هوا و جایز نیست تأخیر آن تا فردا؛ و اقوی جواز تأخیر آن است تا شب آن روز، و احوط ترک آن است بدون عذر واللّه العالم.

کم و زیاد کردن عمدی و سهوی اشواط سعی

و بدان که زیاد کردن در سعی بر هفت شوط عمداً، مبطل سعی است به نحوی که در طواف گذشت.

و اگر سهواً زیاده کند، پس اگر کمتر از یک شوط باشد، او را طرح می کند و سعی او صحیح است؛ و اگر یک شوط یا بیشتر باشد، باز سعی صحیح است. و جمعی ذکر کرده اند که مستحب است که زاید را تمام کند هفت شوط تا سعی دیگری باشد و بر

طبق آن، خبر صحیحی وارد شده.

و اگر کم کند سهواً، پس واجب است بر او تمام، هر وقت که متذکّر شود هر چند که در بلد خود رفته باشد؛ و اگر متمکّن از مراجعت نیست، نایب می گیرد. و احوط در صورت عدم اکمال چهار شوط، استیناف سعی است و حلال نمی شود بر او آنچه حرام شده به احرام.

و جمعی ذکر کرده اند که اگر نسیانِ بعضِ سعی کند و در عمره تمتّع باشد،

پس به گمان اتمام اعمال عمره مُحِلّ شد، پس مقاربت با زنان نمود، واجب است بر او کشتن گاوی به جهت کفّاره و سعی را تمام می کند، و بر طبق این، روایتِ معتبره هست؛ بلکه جماعتی ملحق کرده اند به جماع، گرفتن ناخن ها را و بر این نیز روایتی هست و عمل به آن احوط است.

و اگر شکّ کند در عدد اشواط سعی بعد از انصراف از آن، شکش اعتباری ندارد. و اگر در اثنای سعی بوده باشد، پس اگر یقین داند که تا هفت شوطْ تمام کرده است یا زیادتر و این متصوّر می شود در وقتی که خود را به مروه ببیند [که نمی داند که هفت شوط شده یا نُه شوط، پس شکّ او اعتبار ندارد و بنا بر تمام می گذارد. و اگر در بین شوط باشد، ظاهراً سعی او باطل است، چنانچه هر گاه شکّ او به کمتر از هفت متعلّق شود.

مقصد سوّم: در مستحبات حال سعی است

بدان که سنّت است که در حال سعی پیاده باشد؛ و آن که میانه رود از صفا تا به مناره و از آن جا تند رود مثل شتر تا بازار عطّاران؛ و اگر سواره باشد، چارپای خود را حرکت دهد مادامی که آزاری به کسی نرساند، و از آن جا میانه رود تا مروه. و از برای زنان این هَروَله نیست.

و چون به مناره رسد بگوید: «بسم اللّه وباللّه، واللّه أکبر، وصلّی اللّه علی محمّد وأهل بیته. أللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم، إنک أنت الأعز الأکرم، واهدنی للّتی هی أقوم.

أللهم إنّ عملی ضعیف فضاعفه لی وتقبّل منی. أللهم لک سعیی وبک حولی وقوتی، تقبّل جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۲۱

منی عملی، یا من

یقبل عمل المتقین.»؛ پس تند برود تا به مناره دیگر رسد، چون از آن جا بگذرد، بگوید: «یا ذا المن والفضل والکرم و النعماء والجود اغفر لی ذنوبی، إنه لا یغفر الذنوب الّا أنت.» و چون به مروه رسد، دعای اوّل را بخواند که در صفا خواند و بگوید: «أللهم یا من أمر بالعفو، یا من یحبّ العفو، یا من یعطی علی العفو، یا من یعفو علی العفو، یا ربِّ العفو العفو العفو العفو.» و سعی کند در گریه کردن و خود را به گریه بدارد و دعای بسیار کند در حال سعی و این دعا بخواند: «أللهم إنی أسألك حسن الظن بك علی کل حال، و صدق النیّه فی التوکّل علیک.» و اگر فراموش کند تند رفتن را، هر جا که به خاطرش آمد، پشت برگردد تا به موضع تند رفتن برسد پس تند برود.

[فصل پنجم در تقصیر است

اشاره

فصل پنجم در تقصیر است واجب است بعد از فراغ از سعی، «تقصیر». و آن گرفتن بعضی از ناخن ها یا قدری از شارب است. (۱) و نیّت چنین کند که تقصیر می کنم به جهت مُحلّ شدن از عمره تمتّع در فرض حجّهالاسلام به جهت اطاعت و فرمانبرداری خداوند عالم.

و تراشیدن کفایت نمی کند از تقصیر، بلکه حرام است. (۲)

ترک تقصیر

و بدان که کسی که تقصیر را فراموش کند تا وقتی که احرام حج او منعقد شود، عمره او تمام است و بر او فدیه است یک گوسفند علی الأحوط. و اگر عمداً ترک کند تا مُحرِم به حج شود، جمعی تصریح فرموده اند به آن که عمره تمتّع او باطل است و حج او افراد می شود و بعد از آن عمره مفرده می کند، و بعضی تصریح کرده اند که حج را در سال آینده اعاده می کند، و بعضی احرام ثانی را باطل می دانند و تقصیر را بر او لازم می دانند با سعه وقت از برای ادراک حج تمتّع.

و شخص مُحرم بعد از تقصیر، حلال می شود از برای او بغیر از سر تراشیدن (۳)،

(۱). و مانند اینها قدری از موی سر یا ریش است. (۲). و مأمورٌبه إراقه دَم است اگر تراشید به جای تقصیر، در نصّ و فتوای مشهور. (۳). ظاهر، عدم حرمتِ احرامی آن است؛ و اما حرمت به جهت منافات با وجوب جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۲۳

جمیع آنچه به احرام بر او حرام شده بود، بنا بر آنچه معروف است در ما بین علما- رضوان اللَّه علیهم- که طواف نساء، مختصّ حج است و عمره غیر تمتّع؛ و در عمره تمتّع، طواف نساء مشروع نیست. اگر چه

«شیخ شهید»- قدّس سرّه- حکایت کرده از بعض اصحاب وجوب آن را و قائل را تعیین نفرموده، و «علامه»- قدّس سرّه- فرموده که خلاف در مسأله بر ما معلوم نیست. و چون مظنه خلاف در مسأله هست و در بعض اخبار ضعیفه السّند دلالتی بر آن هست پس بی شبهه احتیاط در دین، مقتضیِ فعل طواف نساء است با نماز آن (۱) بعد از تقصیر.

عدم تمکّن از انجام عمره تمتّع

و بدان که هرگاه مکلّف را ممکن نباشد اتیان به عمره تمتّع به جهت تنگی وقت ورود به مکّه یا به جهت عروض حیض که اگر منتظر پاکی شود به جهت اتیان به طواف، وقت وقوف به عرفات و مشعر می گذرد، پس اگر احرام بسته است به جهت عمره، نقل می کند نیّت احرام را به احرام حج افراد؛ و الّا از مکّه احرام می بندد (۲) و به عرفات و مشعر می رود و به مکّه مراجعت می کند و طواف و سعی حج را و طواف النساء را به جا [می آورد و بعد از آن عمره مفرده به جا می آورد و این کفایت می کند از آنچه بر او واجب بوده است از حج تمتّع.

ابطال عمره تمتّع

و اگر خود به اختیار خود، عمره را باطل کرد در وقتی که وقتْ وسعت اعاده آن را

توفیر در وقتی که احتمال وجوب دارد که بعد از سی روز از ماه اوّل حج باشد، یا وقتی که یک ماه به وقت حج نمانده باشد، پس محل تأمّل است. (۱). لکن اقوی عدم وجوب این احتیاط است. (۲). اگر ممکن نباشد غیر آن، و الّا احتیاط در رعایت احتمالات در محلّ احرام اوست.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۲۴

ندارد به آن، ظاهراً حج او افراد می شود و بعد از این عمره مفرده به جا می آورد؛ و لکن کفایت آن در برائت ذمّه مکلّف از حج تمتّع، محل تأمّل است، چنانچه اشاره به آن شد در فصل طواف.

[باب دوّم در افعال حج است

اشاره

باب دوّم در افعال حج است و در آن هفت فصل است.

[فصل اوّل در احرام به جهت حج تمتّع است

اشاره

فصل اوّل در احرام به جهت حج تمتّع است و در آن، دو مقصد است

[مقصد اوّل در وجوب احرام و بعض احکام متعلّقه به آن است

اشاره

مقصـد اوّل در وجوب احرام و بعض احکام متعلّقه به آن است چون دانستی که شـخص بعد از تقصـیر، حلال می شود از برای او، آنچه به احرام حرام شده بود، پس واجب می شود بر او احرام از برای حج تمتّع؛

و وقت آن موسّع است اگر چه احوط عدم خروج از مکّه است (۱) پیش از روز «ترویه».

و مضـیّق می شود وقتی که تأخیر احرام حـج از آن وقت، موجب فوت وقوف به (۱). بدون اضـطرار اگر چه عالم به عدم فوت حـج باشد؛ و اگر خارج شد، پس با رعایت حکمِ فصل بین عمرتین، احوط تجدید احرام عمره است در صورتی که دخولش و رجوعش به مکّه در غیر مـاه خروج از آن باشـد و مُحلّاً خارج شـده باشـد، نه با بقاء بر احرام حـج. و مراد متن از «پیش از روز ترویه»، پیش از خروج بعد از احرام حج برای منی و عرفات برای اعمال حج است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۲۶

عرفات در روز عرفه شود، در آن وقت احرام مضیّق می شود. بلی مستحب است ایقاع آن در روز ترویه.

و نیّت چنین کنـد که: «احرام می بنـدم، یعنی خود را وامی دارم بر ترک محرّمـات احرام در حـج تمتّع به جهت اطـاعت فرمـان خداوند عالم جلّ ذکره».

و کیفیّت آن و تروک واجبه در حـال احرام چنـان اسـت که در احرام عمره مـذکور شـد، و محـل این احرام مکّه است در هر موضع که باشد اگر چه مستحب است که در مسجد در مقام یا حِجر واقع شود.

ترک عمدی یا سهوی احرام حج

و اگر کسی فراموش کند تا بیرون رود به منی یا به عرفات، لازم است مراجعت؛ و اگر ممکن نباشد به جهت

ضیق وقت یا عذر دیگر، از همان موضع، احرام می بندد.

و اگر متذکّر نشود تا بعد از اتیان به افعال، پس ظاهر، صحّت حج است، چنانچه مشهور است. و جاهل در مسأله، در حکم ناسی است، بلی اگر کسی عمداً ترک کند احرام را تا زمان فوات وقوفین، حج او باطل است.

[مقصد دوّم در مستحبات احرام حج است تا وقت وقوف به عرفات

اشاره

مقصد دوّم در مستحبات احرام حج است تا وقت وقوف به عرفات بدان که افضل اوقات احرام از برای متمتّع بعد از فراغ از عمره تمتّع، روز «ترویه» است بعد از نماز ظهر؛ و اگر ظهر نباشد، عصر؛ و الّا نماز واجبی دیگر هر چند قضا باشد؛ و اگر نباشد، بعد از نماز احرام که اقلّ آن دو رکعت است، چنانچه گذشت.

و افضل اماکن احرام از برای او از همه مکّه، مسجد الحرام است، و افضل مواضع از برای او حجر حضرت اسماعیل- علیه السلام- یا مقام حضرت ابراهیم- علیه السلام- [است . پس در آن جا، نیّت کند بعد از پوشیدن جامه احرام و اعمالی که قبل از این در احرام عمره گذشت که «احرام می بندم»، یعنی «ملتزم [می شوم به کفّ از محرّمات مذکوره سابقاً به جهت توجه به جا آوردن فرض حج تمتّع به جهت تقرب به خداوند

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۲۷

عالم یا اطاعت فرمان او جلّ ذکره»؛ پس تلبیه گوید به نحوی که مذکور شد، و چون مشرِف شود بر ابطح به آواز بلند بگوید، و چون متوجّه منی شود بگوید: «أللهم إیاک أرجو وإیاک أدعو، فبلغنی أملی، وأصلح لی عملی.» و به آرام تن و دل، برود با تسبیح و تقدیس و ذکر حق تعالی. و چون به منی رسد بگوید: «ألحمد

للّه الـذی أقـدمنیها صالحـاً فی عافیه، و بلّغنی هـذا المکان.» پس بگویـد: «أللهم هـذه منّی وهی ممّا مننت به علینا من المناسک، فأسألک أن تمنّ علیّ بما مننت علی أنبیائک، فإنّما أنا عبدک وفی قبضتک.»

استحباب و کراهتِ رفتن به عرفات

و سنّت است که شب عرفه، در منی باشد و مشغول طاعت الهی باشد؛ و بهتر آن است که این عبادت ها را خصوصاً این نمازها را در مسـجد «خیف» به جا آورد؛ و چون نماز صـبح کند، تعقیب خواند تا طلوع آفتاب و روانه عرفات شود، و اگر خواهد بعد از طلوع صـبح روانه شود، و لکن سـنّت بلکه احوط آن است که از «وادی محسّر» رد نشود تا آفتاب طالع نشود. و مکروه است که پیش از صـبح روانه شـود و از بعضـی حرمتْ حکـایت کرده انـد مگر از جهت ضـرورتی، مثـل بیمـاری و کسـی که خوف ازدحام خلق داشته باشد.

چون متوجّه عرفات شود این دعا بخوانـد: «أللهم، إلیک صـمدت وإیاک اعتمدت، ووجهک أردت. أسألک أن تبارک لی فی رحلتی، و أن تقضـی لی حاجتی، وأن تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو أفضل منی.»؛ و تلبیه گویـد تا به عرفات رسد، و چون رسید خیمه اش در «نمره» بزند که نزدیک عرفات است، متّصل به آن و از عرفه نیست.

[فصل دوّم در وقوف به عرفات است

اشاره

فصل دوّم در وقوف به عرفات است و در آن، دو مقصد است:

[مقصد اوّل: در واجبات است

اشاره

مقصـد اوّل: در واجبـات است بـدان که واجب است وقوف به عرفات و آن موضـعی است محـدود به حـدود معروفه. و مراد از وقوف، همین بودن است در آن مکان چه سواره و چه پیاده چه متحرک چه ساکن، بلی اگر در مجموع زمان، خوابیده باشد یا بی هوش باشد، وقوف آن باطل است.

و واجب است بنـا بر احوط، بودن در آن جـا، از مـا بعـد زوال تـا غروب شـرعی که وقت افطـار و نماز مغرب است؛ پس کافی نیست حضور در آن مکان در وقت عصر مثلًا.

و واجب است در آن، نیّت به این نحـو که: «می بـاشم در عرفـات از پیشـین امروز تـا شـام در حـج تمتّع حجّهالاسـلام به جهت

اطاعت خداوند عالم.»

و بـدان که بـودن در مجمـوع این زمـان اگر چه واجب است الّا آن که رکن نیست؛ پس اگر ترک کنـد آن را به سـبب ترک کردن بعض اجزای آن، مثـل آن که مقـداری از ما بعـد زوال وقوف نکنـد، حـج او صـحیح خواهـد بود اگر چه گناهکار بوده باشد، بلی مسمّای وقوفْ رکن است و ترک آن عمداً (۱)، موجب بطلان حج تمتّع است؛ و سهواً مبطل (۱). یعنی ترک وقوف اختیاری عرفه. و هم چنین است تعمّد ترک وقوف اضطراری آن که از شب عید تا طلوع فجر است علی الأحوط.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۲۹

نیست مگر آن که وقوف مشعر را نیز سهواً ترک کند، و در این جا چند مسأله است:

تأخیر وقوف عرفات از ظهر

اوّل: آن که هرگاه کسی تأخیر کند وقوف را از ظهر، به آن که حاضر نشود در عرفات بعد از گذشت مقداری از ظهر، پس بنا بر آن که گذشت که

واجب است وقوف از زوال تـا غروب، این شـخص گناهکـار خواهـد بود، و جمعی بر آن انـد که بودن از زوال واجب نیست، چنانچه ظاهرِ بعضی اخبار است و اوّل احوط است.

کوچ عمدی و سهوی از عرفات قبل از غروب

دوّم: آن که هرگاه کسـی پیش از غروب از آن جا کوچ کند عمداً و بیرون رود از حدود عرفات، پس اگر نادم شد و برگشت و مانـد تا غروب، کفّاره ساقط؛ و اگر برنگشت، واجب است بر او شتری که او را در راه خدا در مکّه نحر کند (۱)؛ و اگر قادر نباشد، هجده روز متوالی روزه بگیرد (۲).

و اگر سهواً کوچ کرد و بیرون رفت، پس اگر متذکّر شد، مراجعت می کند؛ و اگر نکرد، ظاهراً در حکم عامد است (۳) و اگر به خاطرش نیاید، چیزی بر او نیست، و حکم جاهل به مسأله حکم ناسی است.

ترک عمدی و سهوی وقوف عرفات

سوّم: کسـی که بالمرّه وقوف را ترک کنـد در مدّت مذکوره عمداً، حج او باطل است و کفایت نمی کند در باره او وقوف در شب عیـد که وقوف اضـطراری عرفه است اگر چه (۱). ظاهر این است که در منی بایـد نحر کنـد در روز عیـد، و احوط ثبوت کفّاره است در صورت برگشتن ایضاً. (۲). اظهر عدم وجوب توالی است. (۳). بلکه احتیاطاً.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۰

در باره غیر عامد، کافی است، چنانچه خواهد آمد.

چهارم: اگر کسـی به سـبب عذری- مثل نسـیان و ضـیق وقت و نحو آن- ادراک وقوف در جزئی از مدّت مذکوره نکند، پس کفایت می کنـد او را بودن به عرفات در مقـداری از شب عیـد هر چند اندك باشد؛ و این زمان را «وقت اضـطراری عرفه» می گوینـد؛ و اگر کسـی ترك کند آن را عمداً، پس ظاهر، الحاق آن است به وقوف اختیاری عرفه در افساد حج، هر چند ادراك نماید وقوف مشعر را.

پنجم: اگر کسی فراموش کند وقوف به عرفات

را در وقت اختیاری و اضطراری، کفایت می کند از برای صحّت حج او ادراک وقوف به مشعر الحرام در زمان اختیاری او، چنانچه خواهد آمد.

اختلاف در تشخیص روز عرفه

ششم: آن که هرگاه در پیش قاضی عامّه، هلال ثابت شود و حکم کند، و در پیش شیعه شرعاً ثابت نشده باشد، لهذا روز عرفه در نزد عامّه روز هشتم باشد در پیش شیعه، پس اگر ممکن است مخالفت ایشان در بیرون رفتن به سوی عرفات که روز خروج ایشان است از مکّه، یا ممکن باشد ماندن شب آن روز در عرفات تا فردا که روز عرفه است یا رفتن و برگشتن فردا پیش از غروب آفتاب به جهت ادراک وقوف اختیاری عرفه یا بعد از غروب آفتاب به جهت ادراک اضطراری آن اگر متمکّن شود از مراجعت قبل از آن، پس واجب است که چنین کند تا ادراک وقوف اختیاری یا اضطراری نماید، از آن جا به مشعر رفته ادراک آن نیز نماید و اعمال روز عید را در منی به عمل آورد؛ و اگر ممکن نشود ادراک وقوف عرفه اصلًا، پس اگر ممکن است ادراک وقوف مشعر الحرام، پس آن نیز کفایت می کند و حج او صحیح است و الّا حج او در آن سال فاسد خواهد بود. الحاصل تقیّه در این مقام مصحّحِ عمل نمی شود علی جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۱

الأحوط و الأقوی. (۱)

[مقصد دوّم: در مستحبات وقوف عرفات است

اشاره

مقصد دوّم: در مستحبات وقوف عرفات است مستحب است که در وقت وقوف با طهارت باشد و غسل کند و آنچه موجب تفرّق حواسّ است از خود دور کند تا دل متوجّه جناب اقدس باری شود. در این وقت، نماز ظهر و عصر را در اوّل وقت به جا آورد به یک اذان و دو اقامه و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکّه

آیـد؛ و در پایین کوه وقوف کنـد در زمین هموار؛ و با اصـحاب خود مجتمع باشـند به پهلوی یکدیگر؛ و بعد از نماز بایسـتد و مشغول دعا شود.

و مکروه است که بالای کوه رود و آن که در حال وقوف سواره باشد یا نشسـته، اگر تواند ایسـتادن را و اگر نه هر قدر که می تواند.

و رو به قبله کند و دل خود را متوجّه حقّ سـبحانه و تعالی سازد و حمد و ثنای الهی به جا آورد و تمجید و تهلیل بکند و تکبیر صد نوبت بگوید و «ألحمد لله» صد نوبت، و «سـبحان اللَّه» صد نوبت، و «لا إله الّا اللَّه» صد نوبت، و آیه الکرسـی صد نوبت، و صلوات بر محمّـد و آل محمّـد صـد نوبت، و سوره «إنا أنزلناه» صـد نوبت، و «لا حول ولا قوه الّا بالله» صد نوبت، و «قل هو اللَّه أحد» صد نوبت.

و هر دعایی که خواهد بکند؛ و سـعی بکند در دعا که این روز، روز دعا و مسألت است؛ و هیچ چیز نزد شـیاطین خوشتر از آن نیست که تو را غافل سازند از جناب (۱). بلکه با عدم علم به خلاف و عدم قیام حجّت شرعیّه بر خلاف و با صدق تقیّه به نحو معهودِ متعـارف، اقوی کفایت موافقت با عامّه است، چنانچه سـیره قطعیه غیر مردوعه بر آن دلالت دارد؛ و عـدم مانعیّت علمِ به خلاـف، از صـحّت عمـل بـا ناچـاری و تقیّه، خـالی از وجه نیست؛ و عمـل به واقع در جمیع صور ظاهراً مجزی است. و با عـدم شرایط تقیّه، صحّت عمل، مورد تأمّل است با موافقت عامّه ولو علم به خلاف

عمل ایشان بر حسب حکم حاکم ایشان نباشد، واللّه العالم.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۲

اقدس الهی. و پناه گیر به خداوند عالم از شرّ شیاطین و زنهار که به جانب مردمان نظر مینداز و متوجّه خود باش و استغفار به دل و زبان کن و گناهان خود را بشمار و گریه بکن و اگر نتوانی خود را به گریه بدار

و دعا کن از جهت پدر و مادر و برادر مؤمن و اقلّ آن چهل کس است و در حدیث است که «ملَکی موکَّل است که آنچه آن کس به جهت برادر مؤمن بطلبد، آن ملَک از حق تعالی از برای او صد هزار مثل آن را بطلبد»

برخی از اعمال و دعاهای روز عرفه

و تمام این زمان را صرف دعا و استغفار و ذکر کند که بعضی از علما قائل شده اند به وجوب آن، و دعاهای منقوله بخواند خصوصاً دعای صحیفه کامله و دعاهای حضرت امام حسین- علیه السلام- و دعای حضرت امام زین العابدین- علیه السلام- و سنّت است که بگوید: أللهم إنی عبدک، فلا تجعلنی من أخیب وفدک، وارحم مسیری إلیک من الفج العمیق أللهم ربّ المشاعر کلها، فُک رقبتی من النار، و أوسع علی من رزقک الحلال، و ادرا عنی شر فسقه الجن والإنس. أللهم لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی أللهم إنی أسألک بحولک وجودک و کرمک و منّک وفضلک، یا أسمع السامعین، یا أبصر الناظرین، یا أسرع الحاسبین، یا أرحم الراحمین، أن تصلیّ علی محمّد و آل محمّد، و أن تفعل بی کذا و کذا ...» و حاجت خود را نام برد [أللهم إنی أسألک حاجتی الّتی إن أعطیتنیها] لم یضرّنی ما منعت، و إن منعتنیها لم ینفعنی ما

أعطيت. أسألك خلاص رقبتى من النار. أللهم إنى عبدك و ملك يدك، ناصيتى بيدك، و أجلى بعلمك.

أسألك أن توفّقنى لما يرضيک عنى، وأن تسلم منى مناسکی التی أريتها خليلك إبراهيم- صلوات اللَّه عليه ودللت عليها نبيک محمّداً- صلى اللَّه عليه وآله أللهم اجعلنى ممن رضيت عمله و أطلت عمره، وأحييته بعد الموت حياه طيبه؛ پس بگو: «لا إله الّا اللَّه وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيى و يميت و هو حیّ لا يموت بيده الخير و هو على كل شى ء قدير. أللهم لك الحمد كالّذى تقول و خيراً مما نقول وفوق ما يقول القائلون.

أللهم لك صلاتى و نسكى و محياى و مماتى، ولك تراثى، وبك حولى و منك قوتى.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۳

أللهم إنى أعوذ بك من الفقر و من وساوس الصدر، ومن شتات الأمر و من عذاب القبر. أللهم إنى أسألك خير الرياح وأعوذبك من شر ما تجى ء به الرياح، و أسألك خير الليل و خير النهار. أللهم اجعل فى قلبى نوراً، و فى سمعى نوراً و فى بصرى نوراً، و فى لحمى و دمى و عظامى و عروقى و مقعدى و مقامى و مدخلى و مخرجى نوراً، و أعظم لى نوراً يا رب يوم القاك إنك على كل شى ء قدير.» و تا توانى در اين روز از خيرات تقصير مكن خصوصاً بنده آزاد كردن.

و ديگر [آنكه رو به قبله كند و بگويد: «سبحان اللَّه» صد بار، و: «ألله أكبر و ما شاء اللَّه، لاقوه الّا بالله. أشهد أن لا إله الّا اللَّه وحده لا شريک له، له الملک وله الحمد يحيى ويميت وهو حى لا يموت بيده الخير و هو

على كلّ شى ء قدير.» صد بار، پس دو آيه اوّل سوره بقره را بخواند.

ديگر [آنكه «قل هو اللّه أحد» سه نوبت بخواند، و آيهالكرسى را و آيه سخره را كه اوّل آن «إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّموَ تِ وَالأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ» تا به آخر بخواند و آن در سوره اعراف است؛ پس معوّذتين را بخواند؛ پس نعم الهى را يک يک بشمارد آنچه داند از اهل و مال و نعمت و رفع بلاء و بگويد: «لک الحمد على نعمائک التى لا تُحصى بعدد ولا تُكافَى ءُ بعمل»؛ و حمد كند حق سبحانه و تعالى را به هر آيه اى كه حمد كرده است خداوند عالم خود را در قرآن؛ و تكبير كند به هر تكبيرى كه خداوند عالم به آن تكبير خود كرده است در قرآن و تهليل كند به هر لا إله الّا اللّه كه حق سبحانه و تعالى تهليل خود كرده به آن در قرآن و صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد و جهد و سعى كند در آن و دعا كند حق سبحانه و تعالى را به هر نام كه خود را به آن نام خوانده است در قرآن و به هر اسمى كه داند و به اسماء آخر سوره حشر بخواند و بگويد:

«أسألک يا ألله يا رحمان، بكل اسم هو لک، و أسألک بقوّتک وقدرتک و عزّتک و جميع ما أحاط به علمک و بأركانک كلها، و بحق رسولک- صلواتک عليه وآله-، و باسمک الأكبر الأكبر، وباسمک العظيم الذى من دعاک به كان حقاً عليک أن لاتردّه و أن تعطيه ما

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۴

سألک، أن تغفر لى جميع ذنوبى

فی جمیع علمک فیّ.»

و هر حاجت که داری بخواه و از حق سبحانه و تعالی طلب کن که توفیق حج بیابی در سال آینده و هر سالی؛ و هفتاد مرتبه بگوید: «أسألک الجنه»، و هفتاد مرتبه «أستغفر اللّٰه ربی وأتوب إلیه» بگوید؛ پس بخواند دعایی را که جبرئیل در این مقام به حضرت آدم- علیه السلام- تعلیم نمود برای قبول توبه او: «سبحانک اللهم وبحمدک لا إله الّا أنت، عملت سوء و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی، فاغفر لی إنّک أنت خیر الغافرین. سبحانک اللهم وبحمدک لا إله الّا أنت، عملت سوء و ظلمت نفسی فاعترفت بذنبی، فاغفر لی إنّک أنت التوّاب الرحیم.»

چون آفتاب فرو رود بگوید: «أللهم إنی أعوذبک من الفقر و من تشتّت الأمر و من شر ما یحدث باللیل والنهار. أمسی ظلمی مستجیراً بعفوک، و أمسی خوفی مستجیراً بأمانک، و أمسی ذلّی مستجیراً بعزتک، و أمسی وجهی الفانی مستجیراً بوجهک الباقی. یا خیر من سئل، و یا أجود من أعطی، یا أرحم من استرحم، جللنی برحمتک و ألبسنی عافیتک، و اصرف عنی شر جمیع خلقک.»

پس روانه شود به جانب مشعر الحرام به آرام تن و استغفار کند و این دعا بخواند که:

«أللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف، وارزقنی العود أبداً ما أبقیتنی، و أقلبنی الیوم مفلحاً منجحاً مستجاباً لی مرحوماً مغفوراً لی، بأفضل ما ینقلب به الیوم أحد من وفدک وحجاج بیتک الحرام، واجعلنی الیوم من أکرم وفدک علیک، وأعطنی أفضل ما أعطیت أحداً منهم من الخیر و البرکه و الرحمه والرضوان والمغفره، و بارک لی فیما أرجع إلیه من أهل أو مال أو قلیل أو کثیر وبارک لهم فیّ.»؛ و

بسیار بگوید: «أللهم أعتقنی من النار.»

[فصل سوّم در وقوف به مشعر الحرام است

اشاره

فصل سوّم در وقوف به مشعر الحرام است و در آن، دو مقصد است:

[مقصد اوّل: در واجبات است

اشاره

مقصد اوّل: در واجبات است بدان که چون از عرفات در شب عید قربان کوچ کند، به سوی مشعر الحرام آید در آن جا شب را به روز آورد؛ و بعضی این بیتوته را واجب می دانند و نسبت به اکثر داده اند و این احوط است.

و نیّت چنین کند که: «شب را به روز می آورم در مشعر الحرام به جهت رضای الهی». و چون طلوع فجر شود، نیّت وقوف کند که: «می باشم در مشعر الحرام تا طلوع آفتاب در حج تمتّع به جهت وجوب آن قربةً إلی اللّه تعالی».

و اشهر و احوط وجوبِ ماندن است تا طلوع آفتاب؛ پس اگر عمداً پیش از طلوع آفتاب بیرون رود و از وادی محسّر تجاوز کند، گناهکار است؛ و بعضی یک گوسفند کفّاره، واجب دانسته اند. و در این جا چند مسأله است:

رکنیّت وقوف و افرادی که از آنها ساقط می شود

اوّل: آن که وقوف به مشعر رکن است و مجموع آن متّصف به وجوب است؛ پس اگر کسی بالمرّه آن را ترک کند حج او باطل است؛ لکن وقوف به مشعر، گاهی ساقط

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۶

می شود در حق کسی که شب را در آن جا به روز آورده باشد به قصد وقوف (۱) و دشوار باشد بر او ماندن بعد از طلوع فجر، مثل زن ها و مردان پیر و بیماران که به جهت ازدحام، مشقّت بسیار به ایشان روی می دهد، یا کسانی که کار ضروری دارند؛ پس جایز است که قبل از طلوع فجر از آن جا بیرون رود به سوی منی و اگر عذر نداشته باشد، بعضی گفته اند که اگر بیرون رود پیش از طلوع فجر به شرطی که علاوه بر بیتوته مشعر، وقوف عرفه

از او فوت نشده باشد باز حج او صحیح است و لکن بر او یک گوسفند کفّاره لازم است و احوط خلاف آن است (۲).

عدم درک وقوف مشعر و اوقات سه گانه آن

دوّم: آن که کسی که ادراک نکند وقت مذکور را، کفایت می کند در حق او ماندن در زمانی قبل از زوال؛ پس وقوف مشعر از برای او سه وقت است: یکی در شب عید در حق کسانی که متمکّن از ماندن در مشعر بعد از طلوع فجر نبوده باشند، چنانچه گذشت، و دیگری ما بین طلوع فجر، و طلوع آفتاب، و سوّم از طلوع آفتاب تا زوال.

اقسام نُه گانه درک وقوفین از حیث وقت اختیاری و اضطراری

سوّم: آن که چون معلوم شد که هر یک از وقوف به عرفات و وقوف به مشعر، وقت اختیاری و وقت اضطراری دارند، پس می گوییم مکلّفْ به ملاحظه ادراک دو موقف یا یکی از آنها در وقت اختیاری یا اضطراری و عدم ادراک آنها، بر نُه قسم است:

اوّل: آن که ادراک هر دو موقف کند در وقت اختیاری هر دو، پس اشکال در صحّت حج نیست. (۱). با قصد قربت بنا بر احتیاط متقدّم. (۲). بلکه این قول، مشهور و قوی است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۷

دوّم: آن که هیچ یک را ادراک نکند (۱)، پس اشکال نیست در عدم ادراک حج؛ پس به همان احرام (۲) حج، عمره مفرده که عبارت از طواف و نماز و سعی و تقصیر و طواف نساء و نماز آن باشد، به جا می آورد و از احرام مُحلّ می شود؛ و اگر چنانچه گوسفند همراه داشته باشد، ذبح می کند؛ و مستحبّ است که بماند در منی با حجاج و چون به مکّه رود، افعال عمره را به جا می آورد و در سال آینده حج می کند اگر شرایط مقرّره وجوب حج در باره او متحقّق بشود.

سوّم: آن که ادراک بکند اختیاری عرفه را با اضطراری مشعر.

چهارم: عکس

آن. و در هر صورت حج صحیح است و دعوای اجماع (۳) بر صحّت در هر دو مسأله شده است.

پنجم: آن که ادراک کند اضطراری هر دو وقوف را. و در صحّت حج در این صورت، خلاف است، [و] صحّت بعید نیست (۴)، لکن احوط اعاده حج است در سال آینده با شرایط وجوب.

ششم: آن که ادراک کند اضطراری مشعر را تنها. در این جا نیز خلاف است؛ و عدم (۱). آن در صورتی بی اشکال است که هیچ یک از اختیاری و اضطراریِ هیچ یک را ادراک نکند، چنانکه خواهد آمد؛ و در این صورت، فرقی بین عمد و غیر آن نیست. (۲). با نیّت عدول به عمره مفرده علی الأحوط، و وجوب ذبح گوسفند که همراه داشته باشد، محتاج به تأمّل است؛ بلی موافق احتیاط و مرویّ در خبر «داود رقّی» و صحیح «ضریس» به نقل «فقیه» است. (۳). در صورتی که فوت اختیاریِ دیگر عمدی نباشد، مگر آنچه در صورت ادراک اختیاری عرفه با اضطراری سابق مشعر گذشت؛ و هم چنین فوت اختیاریها در صور آینده، مقّید به عدم تعمّد است. (۴). چه اضطراری مشعر لیلی سابق آن یا نهاریِ لاحقِ آن باشد، علی الأظهر.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۸

صحّت در این جا، اقوی و اشهر است. (۱)

هفتم: ادراک اختیاری عرفه تنها. [و] اشهر در این صورت صحّت است، بلکه بعضی نفی خلاف در آن کرده اند، لکن حکم به آن مشکل است (۲) و خلاف در آن متحقّق است.

هشتم: آن که ادراک کند اختیاری مشعر را. [و] ظاهر در این صورت صحّت، و ظاهر عدم خلاف است در آن.

نهم: اضطراری عرفه را ادراک کند تنها.

و حج در این صورت صحیح نیست.

[مقصد دوّم در مستحبّات وقوف به مشعر الحرام است

مقصـد دوّم در مسـتحبّات وقـوف به مشـعر الحرام است بـدان که سنّت است که متـوجّه مشـعر الحرام شـود به آرام تن و دل و استغفار کند؛ و چون به «تَلّ سرح» رسد از جانب دست راست راه بگوید: «أللهم ارحم موقفی، و زد فی عملی، وسلم لی دینی، و تقبّل منی مناسـکی.» و شـهید در «دروس» فرموده که بعـد از این دعـا بگویـد: «أللهم لا تجعله آخر العهـد من هـذا الموقف، وارزقنیه أبـداً ما أبقیتنی.»؛ و شتر را تنـد نرانـد و کسـی را آزار نرسانـد در حال رانـدن؛ و بسیار بگویـد: «أللهم أعتق رقبتی من النار.» و نماز شام و خفتن را تأخیر کنـد تا مشـعر الحرام و اگر چه ثُلث شب بگذرد؛ و اگر مانعی به هم رسد که نتواند پیش از ثلث شب رسـد، نماز را ادا بکند و جمع کند میان هر دو نماز به یک اذان و دو اقامه؛ و نوافل شام را در میان نکند بلکه بعد از خفتن بکند.

و احوط آن است که چون به مشـعر الحرام آیـد، نیّت کنـد که شب را به روز می آورم در مشـعر الحرام در حج تمتّع از جهت رضای خدا؛ و پیش از این گذشت که اظهر و

(۱). اقوائیتِ آن در هر دو اضطراری مشعر، مورد تأمّل است. (۲). بلکه اظهر حکم به صحّت است در فرض.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۳۹

احوط وجوب شب ماندن به مشـعر است، و مسـتحب است که در شـکم [وسط] وادی فرود آید در جانب راست راه و این [را] دعا بخواند: «أللهم إنی أسألک أن تجمع لی فیها جوامع الخیر. أللهم لا

تؤیسنی من الخیر الذی سألتک أن تجمعه لی فی قلبی، ثمّ أطلب منک أن تعرفنی ما عرفت أولیاءک فی منزلی هذا، و أن تقینی جوامع الشر.» و تا مقدور باشد آن شب را به عبادت و طاعت الهی به روز آورد که در خبر است که: «درهای آسمان در این شب بسته نمی شود و آوازهای مؤمنان بالا می رود و خداوند عالم می فرماید: من خداوند سمائم و شما بندگان من هستید، ادا کردید حق مرا و بر من لازم است که اجابت نمایم دعاهای شما را، پس بعضی از ایشان را تمام گناهان می آمرزد و بعضی را بعض می آمرزد».

و سنّت است که هفتاد سنگریزه را برای رمی جمرات در این شب از این جا بردارد؛ و سنّت است که غسل بکند و با وضو باشد در حال وقوف و دعای منقول از ائمه- علیهم السلام- را بخواند و حمد و ثنای الهی را به جا بیاورد و این دعا [را] نیز بخواند: «أللهم ربّ المشعر الحرام، فک رقبتی من النار، و أوسع علی من رزقک الحلال الطیب، وادرأْعنی شر فسقه الجن والإنس. أللهم أنت خیر مطلوب إلیه وخیر مدعوّ و خیر مسؤول، و لکل وافد جائزه، فاجعل جائزتی فی موضعی هذا، أن تقیلنی عثرتی و تقبّل معذرتی و أن تتجاوز عن خطیئتی، ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی، و تقلبنی مفلحاً منجحاً مستجاباً لی بأفضل ما یرجع به أحد من وفدک و زُوّار بیتک الحرام.»

و دعا بسیار کند به جهت خود و پدر و مادر و برادران و اهل و مال و فرزندان؛ و بعضی قائل به وجوب دعا شده اند، و بهتر آن است که غیر از

امام، پیش از طلوع آفتاب از آن جا روانه شوند، اما از وادی محسّر تجاوز نکند تا آفتاب طلوع نکند، و چون آفتاب به کوه ثبیر افتد، هفت مرتبه اعتراف به گناهان خود کند و هفت مرتبه استغفار کند، و چون روانه شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار برود، چون به وادی محسّر برسد، تند برود مانند شتر اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند براند راحله خود را، و

اگر فراموش کند، هروله را برگردد و تدارک کند؛ و بگوید در وقت هروله:

«أللهم سلّم عهدی، واقبل توبتی، و أجب دعوتی، واخلفنی بخیر فیمن ترکت بعدی.» و بگوید: «رب اغفر وارحم، وتجاوز عما تعلم، إنک أنت الأعزّ الأکرم.»

[فصل چهارم در واجبات منی است

اشاره

فصل چهارم در واجبات منی است بدان که واجب است بر مکلّف بعد از کوچ از مشعر الحرام در روز عید، برگشتن به سوی موضعی که آن را «مِنی می گویند و در آن سه امر واجب است:

رمی جمره عقبه

اشاره

واجب اوّل: «رمی جمره عقبه»، یعنی انداختن سنگریزه به سوی «جمره» که اسم موضعی است که محل رمی است (۱) و وقت آن بعد از طلوع آفتاب روز عید است تا غروب آن. و اگر فراموش کرد (۲)، تا روز سیزدهم (۳) به جا آورد؛ و اگر متذکّر نشد (۴)، در سال آینده خود یا نایب او (۵) به جا آورند.

(۱). یعنی بناء یا موضع آن. (۲). یا ترک شود عمداً علی الأحوط. (۳). در روزی که متذکّر شود با تقدیم قضا بر ادا. و احتیاط در رعایت طلوع آفتاب است در قضا ایضاً با عدم عذر مسوّغ رمی در شب در ادا، مانند خوف و مرض، و برای شبان ها و بنده ها و امثال ایشان از معذورین. و غیر متمکّن از مباشرتِ رمی، استنابه می نماید، و احوط اعاده است با زوال عذر در وقت. (۴). یا متذکّر شود بعد از انقضاء ایّام تشریق، یا ترک کرد عمداً تا آن وقت علی الأحوط. (۵). با ترتّب نیابت بر عدم حج در سال آینده، یا عدم امکان مباشرت.

و شرط است در سنگریزه با وجود صدق اسم سنگ (۱) بر آنها، آن که از حَرَم بوده باشد، از هر موضعی از آن که باشد

خوب است، اگر چه مستحب است که شب در مشعر آنها را بردارد؛ و آن که باکره باشند، یعنی کسی آن را نینداخته

باشد، انداختن صحیحی.

واجبات رمی

و واجب است در رمی چند امر:

اوّل: نیّت کند که «می اندازم هفت سنگ به جمره عقبه در حج تمتّع لوجوبه قربةً الی اللّه».

دوّم: انداختن آنها (۲)، پس اگر سنگ را در جمره گذارد به طوری که رمی صدق نکند، مُجزی نخواهد بود.

سوّم: آن که به جمره برسد به واسطه رمی؛ پس اگر به جای دیگر بخورد و از آن جا به جمره برسد یا به واسطه انسانی دیگر یا حیوانی برسد، مجزی نخواهد بود (۳)؛ و اگر شکّ کند، بنا را بر نرسیدن می گذارد.

چهارم: آن که عدد سنگ که می اندازد، هفت باشد.

پنجم: آن که آنها را یک دفعه نیندازد (۴) هر چند متعاقب برخورند به جمره، بلکه واجب است که متعاقب بیندازد هر چند یک دفعه به جمره برخورند.

مستحبّات رمی جمره

و بدان که مستحب است که سنگریزه ها رنگین باشد به رنگ سُرمه یا رنگ دیگر؛ و (۱). و صدق سنگریزه. ب (۲). بلکه پراندن آنها به سمت خاص. (۳). با بقاء صدق رمی در ابتدا و انتهای آن، مُجزی است. (۴). و مباشرت با اختیار معتبر است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۴۳

نقطه دار باشد؛ و یک یک چیده باشد؛ و سست باشند نه سخت؛ و به قدر سر انگشت باشد. و مستحب است که در وقت سنگ انداختن، پیاده باشد و سواره نباشد؛ و با وضو باشد، و بعضی از علما به وجوب طهارت قائل شده اند. و چون سنگ را در دست داشته باشد، این دعا را بخواند: «أللهم هذه حصیاتی فأحصهن لی و ارفعهن فی عملی.» و هر سنگریزه که بیندازد این دعا [را] بخواند: «الله أکبر. أللّهم ادحر عنّی الشیطان. أللهم تصدیقاً بکتابک وعلی سنّه نبیک. أللهمّ

اجعله لی حجاً مبروراً وعملًا مقبولًا وسعیاً مشکوراً وذنباً مغفوراً.»، و میانه او و جمره، ده ذراع یا پانزده ذراع فاصله باشد، و پشت به قبله کند و روی به جمره؛ و آن که سنگریزه را بر انگشت بزرگ بگذارد و با ناخن انگشت شهادت بیندازد. و چون به جای خود آید در منی این دعا [را] بخواند سنّت است: «أللهم بک وثقت، وعلیک توکلت، فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر.»

ذبح قربانی

اشاره

واجب دوّم: بر حاجّ متمتّع از واجبات منی ذبح هَدْی است. بدان که واجب است بر هر حاجِّ متمتّع، ذبح یک هدی (۱)؛ پس هَدْی واحد از برای چند نفر کفایت نمی کند علی الأشهر الأظهر الأحوط (۲)؛ و اگر قادر بر خریدن هَدْی نباشد، ده روز روزه می گیرد: سه روز در حج و هفت روز بعد از مراجعت.

و اگر هَدْی یافت نشود، قیمت آن را نزد معتمدی می گذارند که در بقیه ماه ذی الحجّه بگیرد و ذبح کند و اگر میسر نشود در این سال، در سال آینده بگیرد؛ و

(۱). در روز عید؛ و اما بعد از عید، پس مجزی است در بقیه ذی الحجّه اگر چه خلاف احتیاط است تکلیفاً تأخیر از آن بدون عذر، خصوصاً تأخیر از ایّام تشریق سه گانه. و کلام در ترتیب بین واجبات سه گانه منی خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی. (۲). بلکه احوط در ضرورت، جمع بین اشتراک در هدی واجب و روزه ده روز است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۴۴

احوط آن است که جمع کند میانه آن و صوم ده روز (۱). و اگر فراموش کند ذبح را در روز عید یا عذر دیگر باشد، تأخیر آن تا آخر

ایّام تشریق بلکه آخر ذی الحجّه، جایز است.

شرایط قربانی

و واجب است در هدی که یا شتر باشد یا گاو یا گوسفند بوده باشد. [و] اگر شتر باشد، پنج ساله بوده باشد داخل در شش. و اگر گاو باشد، احوط آن است که (۲) دو ساله داخل در سه سال باشد. و گوسفند اگر میش باشد هفت ماهه داخل در هشت و احتیاط آن که یک سال تمام داخل در سال دوّم شده باشد. و اگر بز باشد، احوط دو ساله داخل در سه ساله است.

و شرط است که صحیح و تامّ الأجزاء باشد؛ پس کور (۳) و لَنگ و بسیار پیر و ناخوش مجزی نیست حتی آن که اگر قلیلی از گوش او بریده باشند، یا آن که از شاخ اندرونی آن چیزی ناقص است، مجزی نیست؛

و آن که لاغر نباشد و مشهور آن است که کفایت می کند همین قدر که در گُرده های او پیه باشد و احوط آن است که علاوه بر این او را در عرف لاغر نگویند.

و باکی نیست اگر گوش او شکافته یا سوراخ باشد اگر چه احوط ترک این دو و ترک حیوانی که شاخ یا گوش یا دُم از برای او در اصل خلقت نباشد؛ و هم چنین آن حیوان که عروق و بیضتین او را مالیده باشند (۴) که او را «موجوء» و «مرضوض الخُصیتین» گویند. و امّا خصیّ، پس اظهر و اشهر عدم اجزای آن است.

و اگر حیوانی را خرید و ذبح کرد به گمان آن که صحیح است پس ناقص بیرون (۱). در صورت تأخیر از ذی الحجه همان سال حج. (۲). احتیاطهای مذکور متن در گاو و

بز و میش ترک نشود. (۳). و عوراء. (۴). اظهر اجزای موجوء است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۴۵

آمـد، مجزی نیست. و اگر به گمان چاقی ذبـح کرد و لاغر در آمـد کافی است؛ و هم چنین اگر با ظنّ لاغری ذبح کرد به امید آن که چاق باشـد و مطابق مطلوب خداونـد عالم جلّ ذکره باشـد و بعـد از آن چاق در آمـد. اما اگر احتمال چاقی نمی داد یا احتمال می داد لکن نه به امیـد چاقی و موافقت واجب الهی بلکه از روی بی مبالاتی ذبـح کرد، پس ظاهر این است که مُجزی نیست.

مصرف قربانی

و بـدان که احوط آن است که قـدری از ذبیحه بخورنـد و قـدری به هـدیه دهند و قدری به صدقه دهند؛ و احوط آن است که مقـدار هر یک از هدیه و صدقه ثُلث ذبیحه باشد؛ (۱) و آن که هـدیه و صدقه بر مؤمنین بوده باشد؛ (۲) بنا بر این ذبایحی که در این اوقـات در منی کشـته می شود غالبـاً بلکه دائمـاً طـایفه سودانی که در آن حوالی هسـتند می گیرنـد، دادن به آنها جایز نیست، چرا که ایمـان بلکه اسـلام ایشـان معلـوم نیست؛ پس اوّلًـا قلیلی از آن به جهت خـود بردارد، بعـد از آن به شـخص فقیر مـؤمنی از حجـاج ثلث آن راتصـدّق کنـد، و ثلث آن را به بعض برادران خود هـدیه بدهـد هر چنـد که حصّه هر یکی را جـدا نکرده باشـد، آن وقت صاحب صـدقه و هـدیه اگر تصـدّق کنـد بر آن طایفه سودان عیب نـدارد. و اگر اتفاق افتد پیش از این احتیاطات، آن طایفه، ذبیحه را ببرند به طریقه دزدی یا نهب، موجب بطلان ذبح هدی و

وجوب اعاده آن نمی شود، بلی اگر به اختیار خود بدهد، احوط ضمان حصّه فقرا است (۳). (۱). این احتیاط واجب نیست علی الأظهر. (۲). این احتیاط در هدیه لازم نیست علی الأظهر؛ پس احتیاط آتی در توسیط فقیر مؤمن، فقط در قدری برای صدقه رعایت می شود. (۳). یعنی قیمت قدری از آن را صدقةً به فقیر می دهد بر حسب آنچه که ذکر شد،

عاجز از قربانی

و بدان که کسی که قادر بر هدی نشود، ده روز روزه می گیرد: سه روز متوالی در حج از روز هفتم تا نهم؛ و اگر روز هفتم نشود هشتم و نهم را می گیرد و یک روز بعد از مراجعت از منی و اگر روز هشتم را نگرفت روز نهم را نگیرد، بلکه صبر کند تا بعد از مراجعت از منی و احوط مبادرت به آنها است اگر چه اشهر آن است که (۱) در تمام ذی حجّه می شود به جا آورد.

اما هفت روز دیگر پس بعد از رسیدن به خانه خود، و احوط توالی است در آنها اگر چه وجوب آن معلوم نیست (۲)؛ و اگر بعد از روزه سه روز متمکّن از هدی شود، احوط ذبح هدی است. (۳)

مستحبات هدی

و اما مستحبات هَدی پس مستحب است که شتر باشد، و بعد از آن گاو، و بعد از آن گوسفند؛ و آن که بسیار فربه باشد؛ و آن که اگر شتر یا گاو کشد، ماده باشد؛ و اگر گوسفند یا بز باشد، نر باشد.

و مستحب است که شتر را که می خواهد نحر کند ایستاده و از سر دست ها تا زانوی هم چنین قدری را هدیه می دهد به حسب آنچه ماتن فرمود، و ذکر شد در حاشیه سابقه که لازم نیست مگر در مثل اتلاف و بیع. (۱). و اقوی همین قول است؛ پس جایز است از اوّل ذی الحجّه تا آخر آن در غیر عید و ایّام تشریق قبل از خروج از منی با رعایت آنچه ذکر شد که اگر روز ترویه از او فوت شد روزه آن، تأخیر بیندازد برای بعد از

کوچ کردن از منی. (۲). بلکه اظهر عدم وجوب است. (۳). بلکه صوم کافی است اگر چه وجدان هدی، قبل از خروج از منی باشد علی الأظهر، بلی ذبح افضل و احوط است خصوصاً در صورت مذکوره.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۴۷

آن بسته باشد و از جانب راست او بایستد و کارد یا نیزه یا خنجر به گودال گردن او فرو برد. در وقت ذبح یا نحر این دعا [را] بخواند: «وجهت وجهی للذی فطر السماوات والأرض حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین، إنّ صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی للّه رب العالمین، لاشریک له، وبذلک أُمرت، و أنا من المسلمین. أللهم ولک، بسم اللّه وبالله واللّه أکبر. أللهم تقبّل منی.» و در بعضی از روایات وارد شده این تتمه: «أللهم تقبّل منّی کما تقبلت عن إبراهیم خلیلک، وموسی کلیمک، و محمّد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حبیبک.» و سنّت است که خود قربانی را بکُشد و اگر نداند دست بالای دست کُشنده نهد.

حلق یا تقصیر

اشاره

واجب سوّم: «حلق» است یا «تقصیر» (۱)، یعنی سر تراشیدن یا از شارب و ناخن گرفتن است در باره مردان. و در باره زنان و خنثی (۲) سر تراشیدن جایز نیست.

و نیّت چنین کند که «سر می تراشم یا مو یا ناخن می گیرم در فرض حج تمتّع لوجوبه قربةً الی اللّه»، و بهتر آن است که دلّاک نیز نیّت کند. و چون حاج، حلق یا تقصیر نمود، حلال می شود از برای او همه آنچه حرام شده بود در احرام، مگر زن و صید و بوی خوش.

ترتیب میان رمی و ذبح و حلق

و بدان که ترتیب در میانه رمی و ذبح و حلق لازم است علی الأشهر الأحوط. و اگر مخالفت کرد و ثانی را مقدّم بر اوّل، یا ثالث را بر ثانی یا اوّل به جا آورد، پس اگر از روی فراموشی بوده باشد، ضرر ندارد؛ و اگر عمداً بوده باشد، پس مشهور نیز عدم (۱). و حلق در خصوص صروره و ملبّد و عاقص شَعر مستحب مؤکّد است. (۲). مشکل، بنا بر تخییر، و اما بنا بر تعیّن حلق بر مرد اگر یکی از سه قسم متقدّم باشد، احوط جمع است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۴۸

وجوب اعاده است و در د لیل آن تأمّلی هست (۱)؛ و اگر احتیاط ممکن باشد ترک نکند.

و بدان که اگر حلق یا تقصیر را در روز عید فراموش کند تا بیرون رود از منی واجب است مراجعت از برای حلق؛ و اگر ممکن

نشود، در جای خود حلق می کند و موی خود را در منی می فرستد اگر ممکن شود، و در صورت مراجعت خود به منی بعد از حلق واجب است اعاده طواف (۲). و

مستحب است که در وقت سر تراشیدن رو به قبله کند و ابتدا از جانب راست پیش سر بکَند و این دعا [را] بخواند: «أللهم أعطنی بکل شعره نوراً یوم القیامه.» و سنّت است که موی سر را دفن کند در منی در محل خیمه خود. و أحوط آن است که از اطراف سر و ریش و شارب، مو بگیرد و ناخن ها را بگیرد. و بدان که بعد از حلق حلال می شود برای او جمیع محرّمات احرام مگر بوی خوش و زن و شکار.

(۱). اظهر تمامیّت قول مشهور است. (۲). و هم چنین متعمّد، بعد از رجوع به منی و حلق یا تقصیر و جبران به گوسفندی علی الأحوط.

[فصل پنجم در آنچه واجب است بعد از ادای مناسک منی و آنچه مستحب است

اشاره

فصل پنجم در آنچه واجب است بعد از ادای مناسك منی و آنچه مستحب است و در آن دو مقصد است

[مقصد اوّل: در واجبات است

اشاره

مقصد اوّل: در واجبات است بدان که واجب است مراجعت به مکّه از برای طواف زیارت و نماز آن و سعی و طواف نساء و نماز آن. و جایز است از برای حاج متمتّع، تأخیر مراجعت تا روز یازدهم. و در جواز تأخیر از روز یازدهم، خلاف است، احوط عدم تأخیر است اگر چه جواز تأخیر تا بعد از ایّام تشریق بلکه تا تمام ذی حجه، بعید نیست (۱).

افرادی که تقدیم اعمال مکّه معظّمه برای آنها جایز یا لازم است

و بدان که جایز نیست تقدیم طواف (۲) و سعی پیش از رفتن به عرفات و مشعر و منی مگر از برای کسی که به جا آوردن آنها بعد از مراجعت به مکّه به جهت او میسر نباشد، مثل آن که زن گمان حیض و نفاس در آن زمان داشته باشد، و مرد پیر عاجز نتواند بعد از مراجعت مردم از منی طواف کند به جهت ازدحام، [که در این صورتها، اظهر جواز

(۱). محل خلاف، جواز تکلیفی است، نه وضعی. (۲). چه طواف زیارت باشد چه طواف نساء، علی المشهور الأظهر.

تقدیم طواف و سعی است بر وقوف به عرفات و مشعر و منی و بعضی در این صورت نیز منع کرده اند؛ پس احوط آن است که صاحب عذر، تقدیم کند و بعد از آن اگر ممکن شود، اعاده آن در ایّام تشریق کند و الّا در باقی ماه ذی حجه، اعاده نماید

(۱)؛ و اگر می داند که در تمام ماه ممکن نمی شود، پس بی اشکال، تقدیمْ واجب است (۲)، لکن احوط استنابه است نیز.

طواف و نماز و سعی حجّ تمتّع و نحوه خروج از احرام

و اما کیفیّت طواف زیارت و نماز آن و سعی پس همان است که در عمره گذشت؛ و بعد از به جا آوردن این طواف و نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه، حلال می شود از برای او از آنچه حرام مانده بود بر او بعد از حلق، بوی خوش، و می ماند بر او از محرّمات صید و زن (۳).

و بعضی گفته اند به مجرّد طواف و نماز آن، بوی خوش حلال می شود، و اوّل احوط و اقوی است (۴).

و بعد از طواف النساء و نماز

آن- که در کیفیّت، مثل طواف سابق است- حلال می شود زن و صید احرامی، یعنی آنچه برای احرام، حرام است بر او از صید؛ و اما حرمت صید حرم پس آن نه از جهت احرام است. و احوط اجتناب از بوی خوش است قبل از طواف النساء اگر چه اقوی جواز است.

پس شخص حاج متمتّع، سه مرتبه به تدریج محرّمات احرام بر او حلال می شوند:

مرتبه اولی بعد از حلق؛ دوّم بعد از سعی ما بین صفا و مروه؛ مرتبه سوّم بعد از نماز طواف (۱). و اگر ممکن نشد، استنابه نماید علی الأحوط. (۲). و احوط جمع بین تقدیم و استنابه است. (۳). حلیّت صید احرامی به مجرّد تمامیّت مناسک منی بی وجه نیست. (۴). اقوائیت، محتاج به تأمّل است.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۵۱

النساء؛ و بعضی تحلیل را موقوف به نماز ندانسته اند، [و] اوّل اقوی و احوط است.

ترک طواف نساء

بدان که طواف النساء هر چند که واجب است (۱) و بدون او زن حلال نمی شود الّا آن که معروف ما بین علما آن است که از ارکان حج نیست؛ پس ترک آن عمداً، مثل ترک طواف زیارت یا طواف عمره نیست که باعث فساد حج یا عمره شود، بلکه واجب است بر تارک، آن که آن را به جا بیاورد (۲) و تا آن را به جا نیاورد، زن بر او حلال نمی شود، حتی عقد کردن و شهادت دادن بر آن علی الأحوط.

[مقصد دوّم در مستحبّات طواف زیارت و سعی و طواف نساء است

مقصد دوّم در مستحبّات طواف زیارت و سعی و طواف نساء است بدان که بهتر آن است که با تمکّن، همان روز عید از منی بعد از مناسک ثلاثه مراجعت کند به مکّه؛ و اگر نشد، فردای آن روز، و احوط عدم تأخیر است از فردای آن روز مگر به جهت عذر. و سنّت است که غسل کند و متوجّه مسجد الحرام شود با ذکر و تمجید و تعظیم الهی و صلوات بفرستد بر محمّد و آل محمّد؛ و چون به در مسجد آید این دعا [را] بخواند: «أللهم أعنی علی نسکی وسلمنی له وسلمه لی. أللهم إنی أسألك مسأله العلیل الذلیل المعترف بذنبه، أن تغفر لی ذنوبی، و أن ترجعنی بحاجتی.

أللهم إنی عبدك، والبلد بلدك، والبیت بیتك، جئت أطلب رحمتك، وأؤمّ طاعتك، متّبعاً لأمرك، راضیاً بقدرك. أسألك مسأله المضطرّ إلیك المطیع لأمرك المشفق من عذابك الخائف لعقوبتك أن تبلّغنی عفوك وتجیرنی من النار برحمتك.» (۱). بعد از سعی مگر در حال ضرورت و خوف حیض که تقدیمش بر سعی جایز است. و هم چنین از ناسی و جاهل مُجزی است

تقدیم بر سعی علی الأظهر. (۲). با مباشرت خودش با امکان، و با استنابه با عدم امکان مباشرت علی الأحوط.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۵۲

پس به نزد حجر الأسود بیاید و استلام و تقبیل نماید و آنچه در طواف عمره به جا آورد به جا بیاورد و تکبیر بگوید و نیّت کند و طواف کند هفت شوط به نهج مذکور در طواف عمره. و آداب این طواف و نماز آن و سعی و طواف نساء، چنان است که سابقاً در طواف و سعی عمره مذکور شد.

[فصل ششم در بیان خوابیدن است به منی در شبهای تشریق

اشاره

فصل ششم در بیان خوابیدن است به منی در شبهای تشریق بدان که هرگاه حاج در روز عید به مکّه رود به جهت طواف و سعی، واجب است بر او که برگردد به سوی منی به جهت آن که بیتوته کند، یعنی شب به سر بردن در شب یازدهم و دوازدهم در منی واجب است. و شب سیزدهم نیز واجب است بر کسی که در احرام از زن یا صید پرهیز نکرده؛ و بر کسی که این دو را در احرام اجتناب کرده، لازم نیست (۱) و جایز است از برای او نَفْر، یعنی کوچ کردن در روز دوازدهم بعد از زوال شمس؛ و اگر اتفاقاً آن روز در آن جا ماند تا شب داخل شد، در آن جا نیز لازم است؛ و هم چنین رمی را در فردا که سیزدهم است.

واجبات بیتوته

و واجب است در بیتوته، نیّت کردن بعد از دخول وقت شام؛ و حدّ شب که به سر بردن او لازم است، تا ما بعد نصف شب است؛ پس اگر بعد از نصف شب از آن جا بیرون (۱). خواهد آمد اشاره به خلاف «ابن ادریس» در کسی که بر او کفّاره واجب شده است؛ و مستند او روایت «سلام بن المبشر» است؛ بر خلاف قول مشهور که مدلولٌ علیه صحیحه «معاویه بن عمّار» و روایتین «حمّاد بن عثمان» است؛ و لکن قول مشهور، خالی از قوّت نیست. و در نَفْر اوّل بعد از زوال آفتاب و قبل از غروب آن نَفْر می نماید؛ و اگر از غروب تأخیر افتاد، شب را در منی می ماند تا نَفْر دوّم.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۵۴

رود، عیب ندارد؛ و احوط

آن است که (۱) پیش از طلوع فجر، داخل مکّه نشود.

حکم ترک بیتوته به منی

و کسی که ترک کند بیتوته را به منی واجب است برای او از برای هر شبی (۲) یک گوسفند که آن را بکُشد؛ و احوط الحاق ناسی و جاهل است به عامد در وجوب گوسفند؛ و هم چنین الحاق معذور به مختار هر چند گناهی نیست بر معذور؛ و آن کسی است که عذری دارد مانع از بیتوته، مثل بیمار و پرستار او و کسی که خوف بردن مال خود را دارد از مکّه، اگر بیاید به منی و مثل شبان گوسفند؛ و کسانی که سقایت حاج در دست ایشان است. و ظاهر علما، عدم وجوب فدیه گوسفند است بر دو فرقه اخیره.

عبادت بدل بیتوته

و مثل ایشان است کسی که در مکّه شب را به عبادت احیا کند (۳) و مشغول غیر عبادت نباشد مگر از امور ضروریّه، مثل اکل و شرب (۴) و تجدید وضو. و مستحب است که چون از مکّه مراجعت کند به منی بگوید: «أللهم بک وثقت وبک آمنت ولک أسلمت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر».

(۱). واجب نیست رعایت این احتیاط. (۲). که بیتوته کند برای غیر عبادت در مکّه یا در راه قبل از تجاوز از حدود مکّه که آخرش عقبه المدنیّین باشد علی الأظهر. و وجوب ذبح گوسفند برای شب سوّم در صورت پرهیز از صید و زن، مبنی بر عدم جواز نَفْر اوّل است بر کسی که بر او کفّاره واجب است. (۳). به نُسکِ حج از قبیل طواف و سعی علی الأحوط؛ و الّا رجوع به منی نماید و مشغول به سایر عبادات نشود مگر در صورت خروج از منی بعد از

نصف شب علی الأحوط. (۴). و نوم غالب.

[فصل هفتم در انداختن سنگ است به جمرات ثلاث در روزهایی که در شب آنها بیتوته به منی واجب است، و آنچه مستحب است به عمل آوردنِ آن در این روزها در منی

اشاره

فصل هفتم در انداختن سنگ است به جمرات ثلاث در روزهایی که در شب آنها بیتوته به منی واجب است، و آنچه مستحب است به عمل آوردنِ آن در این روزها در منی و در آن، دو مقصد است:

[مقصد اوّل: در واجبات است

اشاره

مقصد اوّل: در واجبات است بدان که واجب است در این ایّام (۱) رمی جمرات ثلاث که جمره اولی باشد و جمره وسطی و جمره عقبه به ترتیب؛ پس اگر مخالفت ترتیب کند، اعاده کند آنچه را (۲) که در غیر مرتبه خود کرده، بلی اگر چهار سنگ بر جمره انداخته و آن را ترک نموده و مشغول دیگری شد، کفایت می کند در ترتیب و سه سنگ را بعد از آن می زند اگر چه احوط در این جا نیز اعاده است.

و واجبات رمی، همان است که در منی مذکور شد. و کسی که فراموش کند آنها را، برمی گردد از مکّه به جهت آنها؛ و اگر متذکّر نشد تا بعد از خروج، قضا می کند در سال آینده (۳) به خود یا نایب (۴). و کسی که مریض باشد و مأیوس باشد از تمکّن در وقت خود، به عوض او رمی می کنند؛ و اگر صحیح شد، اعاده لازم نیست اگر چه احوط

(۱). ما بین طلوع و غروب اختیاراً. (۲). پس در صورت نَکْس، اعاده می کند رمی وسطی و جمره عقبه را. (۳). در ایّام تشریق. (۴). در صورت عدم امکان مباشرت علی الأحوط.

است در صورت عروض قدرت در وقت؛ و اگر بشود مریض سنگ را به دست بگیرد که دیگری بیندازد (۱) او را. و اگر کسی عمداً ترک رمی کند حج او فاسد نمی شود

علی الأشهر الأقوی و بعضی فرموده اند که احوط، قضاء حج است در سال دیگر.

رمی در شب

و بدان که جایز نیست که در شب، رمی کند از برای روز گذشته یا از برای روز آینده مگر کسی که عذر داشته باشد که در روز، رمی ممکن نشود، پس شب آن روز (۲) رمی می کند. و اگر کسی فراموش کرد رمی را تا روز دیگر، اوّل قضای رمی سابق را می کند [و] بعد از آن، واجبِ آن روز را به جا می آورد.

[مقصد دوّم: در اعمال مستحبّه در منی است در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

مقصد دوّم: در اعمال مستحبّه در منی است در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بدان که مستحب است که در این سه روز از منی بیرون نرود حتی به جهت طواف مستحب؛ و آن که در جمره اولی و وسطی رو به قبله کند و جمره را به دست راست گیرد و حمد و ثنای الهی به جا آورد و صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد، پس اندکی پیش رود و دعا کند و بگوید: «أللهم تقبّل منی»؛ پس پیشتر رود اندکی و دعای سابق در وقت رمی را بخواند و رمی کند و در وقت رمی «ألله أکبر» بگوید و در رمی جمره عقبه پشت به قبله کند. و تکبیر در منی مستحب است بنا بر مذهب مشهور (۳)

میانه علما و بعضی آن را واجب دانسته اند، و احوط آن است که ترک نکند در منی و (۱). و جمع کند بین این کار و استنابه علی الأحوط. (۲). یعنی شب مقدّم با علم به عدم تمکّن از رمی در روز، و اما شب مؤخّر با علم به تمکّن از رمی قضایی در روز مؤخّر، پس احوط تأخیر قضا است تا طلوع آفتاب. (۳). و قوی.

جامع المسائل(للبهجه)،

غیر آن، و در منی عقیب پانزده نماز (۱) بگوید و کیفیّت آن بنا بر مشهور (۲) این است: «الله أکبر اللَّه أکبر، لا إله الّا اللَّه واللَّه أکبر، الله أکبر علی ما هـدانا، وله الحمـد علی مـا أولینا، ورزقنا من بهیمه الأنعام.» و در بعضـی از اخبار بعـد از تکبیر سوّم «ولله الحمد، الله أکبر علی ما هدانا، الله أکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام.» و در بعضی از روایات همین است به زیادتی «ألحمد للَّه علی ما أبلانا.»

و اگر در روز دوازدهم کوچ کرد از منی سـنّت است که بیست و یک سنگریزه را در (۱). و در غیر منی عقب ده نماز، و ابتدا از ظهر عیـد است و انتهـاء در منی فجر سـیزدهم و بعـد از ظهرین روز نَفْر تکبیر می گویـد در صورت اقامت بحسب روایت، و مـتیقّن آن نَفْر اوّل است. (۲). در مشـهور بودن این صورت تأمّل است؛ و محتمل است که مشـهور این باشـد که پس از «هدانا» بگویـد: «والحمـد للَّه علی ما أبلانا ورزقنا من بهیمه الأنعام.» و اظهر حمل روایات مختلفه بر مراتب فضل است؛ پس با جمع بین آنها بعد از ذکر مشترکات به جمع بین «أبلانا» و «أولینا» و ذکر زیادتی، جمع بین تمام فضیلت ها شده است. و صورت مذکوره در صـحیح «منصور بن حـازم» این است: «الله أکبر الله أکبر، لاـ إله الّا اللَّه و اللَّه أکبر، وللَّه الحمـد، أللَّه أکبر علی ما هـدانا، أللَّه أکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام.» است و در صـحیح «معاویه» بعـد از این صورت «والحمـد للَّه علی ما أبلانا» [است.] و جمع بین این دو،

جـامع است بین منسوب به مشـهور به طریق مـذکور در متن و محتمـل در تعلیق که تبـدیل «أولینـا» به «أبلانا» شـده و در هر دو اقتصار به چهار تکبیر شـده. و تفاوت بین «والحمـد لله»، و «له الحمد» محمول بر تخییر است با افضـلیّت اوّل؛ پس با تکبیر پنجم که در صـحیحین ذکر شـده، احتیـاط و فضل حاصل می شود. و تقـدیم و تأخیر حمـد اخیر، مورد تخییر است بر حسب رعایت آنچه مشهور است و کاشف از ثبوت تقدیم در مستند آن است، واللَّه العالم.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۵۸

منی دفن کند. و مستحب است که در این ایّام نمازهای واجب و مستحب را در مسجد خیف به جا آورد و در حدیث است که: «هر که در مسجد خیف صد رکعت نماز بگذارد پیش از آن که از آن جا بیرون رود، برابر است با عبادت هفتاد سال؛ و هر که صـد مرتبه «سـبحان اللَّه» بگوید بنویسد از برای او ثواب بنده آزاد کردن؛ و هر که صد مرتبه «لا إله الّا اللَّه» بگوید برابر است با ثواب زنـده کردن شخصـی؛ و هر که صـد مرتبه «الحمـد لله» بگویـد برابر است با خراج عراقین که در راه خداوند عالم تصدّق کند».

[خاتمه در طواف وداع و سایر مستحبّات است تا زمان خروج از مکّه معظّمه و ورود به مدینه منوره.]

اشاره

خاتمه در طواف وداع و سایر مستحبّات است تا زمان خروج از مکّه معظّمه و ورود به مدینه منوره.

بدان که مسـتحب است از منی مراجعت به مکّه به جهت طواف وداعْ هرگاه طواف واجب و سـعی وطواف نساء را پیشتر کرده. و پیش از کوچ، شش رکعت نماز در مسجد خیف بکند. و چون در مکّه رود، سنّت است که داخل خانه کعبه شود

خصوصاً، کسی که تازه حج کرده است و در حدیث است که: «داخل شدن در کعبه، داخل شدن است در رحمت خدا و بیرون رفتن، بیرون رفتن از گناهان، خداوند عالَم نگاه می دارد از گناهان در بقیه عمر و می آمرزد گناهان گذشته را».

و سنّت است که به جهت دخول خانه غسل کند، و پای برهنه داخل شود؛ و پیش از دخول هر دو حلقه در را بگیرد و بگوید: «أللهم البیت بیتک والعبد عبدک وقد قلت:

«وَمَن دَخَلَهُ و کَانَ ءَامِنًا» فآمنی من عذابک، وأجرنی من سخطک.»؛ پس داخل شود و بگوید: «أللهم إنک قلت «وَمَن دَخَلَهُ و کَانَ ءَامِنًا» أللهم فآمنی من عذابک عذاب النار.»؛ پس دو رکعت نماز گذارده در میان دو ستون بر سنگ سرخ، و در رکعت اوّل «حم سجده» بخواند و در رکعت دوّم به عدد آیات آن از قرآن؛ و در گوشه های کعبه نیز نماز گذارد؛ پس به رکنی آید که در آن جا حجر الأسود است و شکم خود را بر او مالد؛ پس دور ستون بگردد و شکم و پشت خود را بر آن ستون بمالد و چون خواهد بیرون آید،

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۵۹

نردبان را به دست چپ گیرد و نزدیک کعبه دو رکعت نماز کند.

و بدان که مستحب است بسیار طواف کردن؛ و آن در باره حجاج از نماز نافله، افضل است و طواف به نیابت مؤمنین بسیار ثواب دارد و به نیابت حضرت پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و حضرت فاطمه- علیهاالسلام- و دوازده امام- علیهم السلام- ثواب عظیم دارد.

و در خبر صحیح است که مستحب است که شخص در مکّه سیصد و شصت طواف کند

به عدد ایّام سال؛ و اگر نتواند سیصد و شصت شوط و آن پنجاه و یک طواف و سه شوط می شود و آن را به جهت اتمام عدد ایّام سال تمام می کند به چهار شوط دیگر تا پنجاه و دو طواف شود.

و مستحب است ختم قرآن مجید را در مکّه معظّمه، در حدیث است که: «هر که ختم قرآن کند در آن جا، از دنیا نرود تا ببیند حضرت پیغمبر را و ببیند منزل خود را در بهشت». و مستحب است در مکّه، مشرّف شدن به موضع تولد حضرت رسول- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و در منزل خدیجه- علیهاالسلام- و زیارت قبر ابی طالب- علیه السلام- و رفتن به غاری که در کوه حرا حضرت رسول- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در اوایل بعثت عبادت کرده در آن جا و به غاری که در کوه ثور است که حضرت رسول- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در آن جا مخفی شده.

فاصله بین دو عمره

و بدان که مستحب است از برای کسی که در مکّه می ماند اتیان به عمره مفرده.

و در اعتبار فاصله میان آن و عمره ای که پیش به جا آورده خلاف کرده اند، جمع کثیری از علما بر آن اند که احتیاج به فاصله ندارد (۱)؛

(۱). و این قول اظهر است اگر چه افضل در عمره ثانیه این است که در ماه غیرِ ماه احرامِ جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۶۰

.... عمره سابقه و یا با فاصله ده روز بین دو احرام باشد، بلکه احد الفصلین احوط است.

و هم چنین دخول مکّه بلکه مجاوزت از میقات برای قاصد دخول مکّه بدون احرام، جایز نیست

مگر برای کسی که در ماه احرامِ سابق به عمره باشد؛ و مانند آن، کسی که متکرّر است دخول او و اراده نسک ندارد.

خروج از مکه بعد از عمره تمتّع و خروج از مکّه بعد از عمره تمتّع جایز نیست برای کسی که اگر خارج بشود، فوت می شود حج در آن سال.

و عمره مفرده که واجب است بر غیر متمتّع، بعد از حج، وجوب آن فوری است؛ و به حلق یا تقصیر با افضلیّت حلق، حلیّت از محرّمات به احرام حاصل می شود مگر نساء که حلیّت آن به طواف نساء می شود و آن ثابت است در خصوص عمره مفرده نه عمره تمتّع، چنانچه گذشت؛ و احرام آن از ادنی الحلّ است، چنانچه در متن مذکور است.

و اگر بعد از عمره، خارج از مکّه و حرم و میقات شد و عود نمود در غیر ماه احرام اوّلی، پس محتاج به احرام عمره است و عمره ثانیه را عمره تمتّع قرار می دهد. و لازمه این، عدم ترتّب حکم متمتّعٌ بها بر عمره سابقه است، و احتیاج آن به طواف نساء، موافق با احتیاط است.

اکتفاء به عمره مفرده برای تمتّع و اگر عمره در غیر اشهُر حج باشد، تمتّع به آن جایز نیست. و اگر در اشهر حج متمتّع به عمره شد، پس اگر خارج از مکّه شد و عود کرد قبل از فصل ماه، مانعی از اکتفاء به همان عمره برای حج تمتّع نیست. و اگر در اشهر حج به عمره مفرده مُحرم شد و داخل مکّه شد و وقت ضیق باشد از حج تمتّع، می تواند با قصد، عدول به عمره تمتّع نماید در صورتی که به سببی

واجب نشده باشد بقاء بر عمره مفرده بر او، با احتیاط در اراقه دَم، و پس از انجام و احلال، مُحرم به حج می شود

عـدم لزوم فصـل بین دو عمره و حاصل از مـذکور در فروع متقـدّمه، آن است که فصل بین دو عمره لازم نیست اگر چه احوط است اگر چه به ده روز باشـد بین دو احرام. و دخول مکّه با مغایرت شـهر خروج و دخول بـدون فصل و بـدون مغایرت در ماه احرام سابق و دخول یا احلال از سابق و دخول بلکه به سی روز بین خروج دخول بلکه با خروج در آخر ماهی و دخول در اوّل ماهی دیگر، پس احوط عدم جواز است مگر با احرام برای عمره واللّه العالم. و بسـیاری از احکام عمره مفرده را در کتاب حج ذکر کرده ایم.

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۶۱

و بعضی لازم دانسته اند فاصله یک ماه را و بعضی یک سال را و بعضی کافی دانسته اند فاصله ده روز را؛ و این قول، خالی از قوّت نیست، اگر چه سند مستند آن ضعیف است.

و احرام عمره مفرده، از اقرب اطراف حرم است به مکّه معظّمه و الآن معروف است، و بعد از احرام، طواف و نماز آن و سعی و تقصیر می کند و همه چیز از برای او حلال می شود مگر زن، و چون طواف نساء را که در عمره مفرده لازم است به جا آورد، زن نیز بر او حلال می شود.

مستحبّات خروج از مکّه معظّمه

و سنّت است که چون خواهـد از مکّه بیرون رود، غسل کنـد و طواف وداع به جا آورد؛ و در هر شوطی دست یا بدن به حجر الأسود و رکن یمانی برساند؛ و

چون به مستجار رسد دعاهای سابق را بخواند؛ پس به نزد حجر الأسود بیاید و شکم خود را به خانه بساید و یک دست بر حجر الأسود بگذارد و دست دیگر به جانب خانه بگشاید و

جامع المسائل(للبهجه)، ص: ۳۶۲

حمد و ثنای الهی به جای آورد و صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد.

و سنّت است که از «باب حنّاطین» بیرون رود که مقابل رکن شامی است؛ و آن که عزم کند بر مراجعت و از خداوند عالم طلب توفیق مراجعت کند؛ و در وقت بیرون رفتن، یک درهم خرما بگیرد و تصدّق کند بر فقرا به جهت احتمال صدور بعض محرّمات در حال احرام از او غفلةً، مثل شپش کشتن و نحو آن.

و از جمله مستحبّات مؤکّده است مراجعت از راه مدینه طیّبه برای ادراک زیارت حضرت فخر کاینات و ائمه بقیع- صلوات اللّه علیهم اجمعین-.

در حدیث وارد شده که: «ترک زیارت آن حضرت بعد از حج، جفاء است برآن حضرت».

وفّقنا اللّه وجمیع المؤمنین لزیارته به جاهه و آله الطاهرین،

والحمدلله أولًا وآخراً وظاهراً وباطناً.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹